



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

التي تارة بعد التارة



تفسير بارك

بعض ديكر به قرآن مجيد (سورة - روم)

ما يردون ﴿٢١﴾ وَمَا الْحَيَاةُ
نَعْلَمُ إِنَّهُ لِيَحْزَنَكَ الَّذِي يَمْوُ
رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ فَ
جَاءَكَ مِنَ الْمَلَأِ
أَوْ سَلَّمَ فِي السَّمَاءِ لِيُبَشِّرَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

بهار دلها

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	تفسیر باران جلد ۸
۱۲	مشخصات کتاب
۱۳	اشاره
۱۶	فهرست
۲۶	مقدمه
۲۷	فهرست راهنما
۲۸	سوره شعراء
۲۸	اشاره
۳۰	شُعراء: آیه ۴ - ۱
۳۱	شُعراء: آیه ۶ - ۵
۳۳	شُعراء: آیه ۹ - ۷
۳۳	شُعراء: آیه ۱۷ - ۱۰
۳۸	شُعراء: آیه ۲۴ - ۱۸
۴۰	شُعراء: آیه ۲۸ - ۲۵
۴۰	شُعراء: آیه ۳۷ - ۲۹
۴۲	شُعراء: آیه ۵۱ - ۳۸
۴۵	شُعراء: آیه ۵۹ - ۵۲
۴۷	شُعراء: آیه ۶۲ - ۶۰
۴۸	شُعراء: آیه ۶۸ - ۶۳
۵۰	شُعراء: آیه ۸۲ - ۶۹
۵۳	شُعراء: آیه ۸۷ - ۸۳
۵۶	شُعراء: آیه ۸۹ - ۸۸
۵۷	شُعراء: آیه ۱۰۲ - ۹۰

٥٨	شُعراء: آية ١٠٣ - ١٠٤
٦٠	شُعراء: آية ١٢٠ - ١٠٥
٦٢	شُعراء: آية ١٢٢ - ١٢١
٦٤	شُعراء: آية ١٤٠ - ١٢٣
٦٨	شُعراء: آية ١٥٩ - ١٤١
٧٢	شُعراء: آية ١٧٥ - ١٦٠
٧٥	شُعراء: آية ١٩١ - ١٧٦
٧٨	شُعراء: آية ١٩٧ - ١٩٢
٨٠	شُعراء: آية ٢٠٤ - ١٩٨
٨٣	شُعراء: آية ٢٠٧ - ٢٠٥
٨٥	شُعراء: آية ٢٠٩ - ٢٠٨
٨٦	شُعراء: آية ٢١١ - ٢١٠
٨٧	شُعراء: آية ٢١٢
٨٩	شُعراء: آية ٢١٣
٨٩	شُعراء: آية ٢١٦ - ٢١٤
٩٣	شُعراء: آية ٢٢٠ - ٢١٧
٩٤	شُعراء: آية ٢٢٧ - ٢٢١
١٠٤	سورة نمل
١٠٤	اشاره
١٠٦	نمل: آية ٦ - ١
١٠٨	نمل: آية ١٢ - ٧
١١٢	نمل: آية ١٤ - ١٣
١١٤	نمل: آية ١٦ - ١٥
١٢٢	نمل: آية ١٩ - ١٧
١٢٥	نمل: آية ٢٨ - ٢٠
١٢٨	نمل: آية ٣٥ - ٢٩

١٣٠	نَمَل: آیه ٣٦
١٣٠	نَمَل: آیه ٣٧ - ٣٨
١٣٢	نَمَل: آیه ٣٩ - ٤١
١٣٥	نَمَل: آیه ٤٢ - ٤٣
١٣٧	نَمَل: آیه ٤٤
١٤٢	نَمَل: آیه ٤٥ - ٤٧
١٤٤	نَمَل: آیه ٤٨ - ٥٣
١٤٥	نَمَل: آیه ٥٤ - ٥٨
١٤٧	نَمَل: آیه ٥٩ - ٦٤
١٥٥	نَمَل: آیه ٦٥ - ٦٦
١٥٧	نَمَل: آیه ٦٧ - ٦٨
١٥٨	نَمَل: آیه ٦٩
١٥٨	نَمَل: آیه ٧٠
١٥٩	نَمَل: آیه ٧١ - ٧٢
١٦٠	نَمَل: آیه ٧٣
١٦١	نَمَل: آیه ٧٤ - ٧٥
١٦٢	نَمَل: آیه ٧٦ - ٧٧
١٦٣	نَمَل: آیه ٧٨
١٦٣	نَمَل: آیه ٧٩ - ٨١
١٦٥	نَمَل: آیه ٨٢ - ٨٥
١٦٩	نَمَل: آیه ٨٦ - ٨٨
١٧٢	نَمَل: آیه ٨٩ - ٩٠
١٧٦	نَمَل: آیه ٩١ - ٩٣
١٨٠	سوره قَصص
١٨٠	اشاره
١٨٢	قَصص: آیه ١ - ٦

١٩٠	قَصص : آيه ٩ - ٧
١٩٢	قَصص : آيه ١١ - ١٠
١٩٣	قَصص : آيه ١٣ - ١٢
١٩٤	قَصص : آيه ١٨ - ١٤
١٩٧	قَصص : آيه ٢٢ - ١٩
٢٠١	قَصص : آيه ٢٥ - ٢٣
٢٠٤	قَصص : آيه ٢٨ - ٢٦
٢٠٦	قَصص : آيه ٣٠ - ٢٩
٢٠٧	قَصص : آيه ٣٥ - ٣١
٢٠٩	قَصص : آيه ٣٧ - ٣٦
٢١٠	قَصص : آيه ٣٨
٢١٤	قَصص : آيه ٤٢ - ٣٩
٢١٦	قَصص : آيه ٤٣
٢١٨	قَصص : آيه ٤٤
٢١٩	قَصص : آيه ٤٦ - ٤٥
٢٢١	قَصص : آيه ٥١ - ٤٧
٢٢٤	قَصص : آيه ٥٥ - ٥٢
٢٢٧	قَصص : آيه ٥٦
٢٢٩	قَصص : آيه ٥٧
٢٣٠	قَصص : آيه ٥٩ - ٥٨
٢٣٢	قَصص : آيه ٦٠
٢٣٣	قَصص : آيه ٦١
٢٣٤	قَصص : آيه ٦٤ - ٦٢
٢٣٥	قَصص : آيه ٦٧ - ٦٥
٢٣٧	قَصص : آيه ٧٠ - ٦٨
٢٤١	قَصص : آيه ٧٣ - ٧١

٢٤١	قَصص : آيه ٧٥ - ٧٤
٢٤٤	قَصص : آيه ٧٨ - ٧٦
٢٤٧	قَصص : آيه ٨١ - ٧٩
٢٤٨	قَصص : آيه ٨٢
٢٤٩	قَصص : آيه ٨٤ - ٨٣
٢٥٠	قَصص : آيه ٨٧ - ٨٥
٢٥٣	قَصص : آيه ٨٨
٢٥٦	سوره عنكبوت
٢٥٦	اشاره
٢٥٨	عنكبوت : آيه ٧ - ١
٢٦١	عنكبوت : آيه ٨
٢٦٢	عنكبوت : آيه ٩
٢٦٢	عنكبوت : آيه ١١ - ١٠
٢٦٦	عنكبوت : آيه ١٣ - ١٢
٢٦٨	عنكبوت : آيه ١٥ - ١٤
٢٦٩	عنكبوت : آيه ١٨ - ١٦
٢٧١	عنكبوت : آيه ٢٣ - ١٩
٢٧٣	عنكبوت : آيه ٢٧ - ٢٤
٢٧٧	عنكبوت : آيه ٣٠ - ٢٨
٢٧٨	عنكبوت : آيه ٣٥ - ٣١
٢٨١	عنكبوت : آيه ٣٧ - ٣٦
٢٨٢	عنكبوت : آيه ٣٨
٢٨٣	عنكبوت : آيه ٣٩
٢٨٤	عنكبوت : آيه ٤٠
٢٨٥	عنكبوت : آيه ٤٣ - ٤١
٢٨٧	عنكبوت : آيه ٤٤

٢٨٨	عنكبوت: آیه ٤٥
٢٩٢	عنكبوت: آیه ٤٦
٢٩٤	عنكبوت: آیه ٤٧ - ٤٨
٢٩٦	عنكبوت: آیه ٤٩
٢٩٨	عنكبوت: آیه ٥٠ - ٥١
٣٠٠	عنكبوت: آیه ٥٢
٣٠١	عنكبوت: آیه ٥٣ - ٥٥
٣٠٢	عنكبوت: آیه ٥٦ - ٦٠
٣٠٦	عنكبوت: آیه ٦٣ - ٦١
٣٠٨	عنكبوت: آیه ٦٤
٣٠٩	عنكبوت: آیه ٦٥ - ٦٦
٣١٠	عنكبوت: آیه ٦٧
٣١٢	عنكبوت: آیه ٦٨
٣١٢	عنكبوت: آیه ٦٩
٣١٦	سوره روم
٣١٦	اشاره
٣١٨	روم: آیه ٦ - ١
٣٢٣	روم: آیه ٨ - ٧
٣٢٤	روم: آیه ١٠ - ٩
٣٢٥	روم: آیه ١٦ - ١١
٣٢٦	روم: آیه ١٨ - ١٧
٣٢٧	روم: آیه ١٩
٣٢٩	روم: آیه ٢٥ - ٢٠
٣٣٢	روم: آیه ٢٧ - ٢٦
٣٣٤	روم: آیه ٢٩ - ٢٨
٣٣٥	روم: آیه ٣٢ - ٣٠

۳۳۹	روم : آیه ۳۴ - ۳۳
۳۴۰	روم : آیه ۳۵
۳۴۰	روم : آیه ۳۶
۳۴۲	روم : آیه ۳۷
۳۴۲	روم : آیه ۳۸
۳۴۴	روم : آیه ۳۹
۳۴۶	روم : آیه ۴۰
۳۴۸	روم : آیه ۴۲
۳۴۹	روم : آیه ۴۳ - ۴۵
۳۵۰	روم : آیه ۴۶
۳۵۱	روم : آیه ۴۷
۳۵۲	روم : آیه ۴۸ - ۵۱
۳۵۵	روم : آیه ۵۲ - ۵۳
۳۵۶	روم : آیه ۵۴
۳۵۸	روم : آیه ۵۵ - ۵۷
۳۵۹	روم : آیه ۵۸ - ۶۰
۳۶۲	پیوست های تحقیقی
۳۸۸	منابع تحقیق
۳۹۶	فهرست کتب نویسنده
۳۹۹	بیوگرافی نویسنده
۴۰۰	درباره مرکز

سرشناسه : خدامیان آرانی، مهدی، ۱۳۵۳ -

Khuddamiyan Arani, Mehdi

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید/ مهدی خدامیان آرانی.

مشخصات نشر : قم : بهار دل ها، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری : ۱۴ ج.

شابک : دوره ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۱-۴ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۱. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۰-۷ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۲. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۲-۱ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۳. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۳-۸ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۴. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۴-۵ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۵. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۵-۲ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۶. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۶-۹ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۷. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۷-۶ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۸. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۸-۳ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۹. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۹-۰ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۱۰. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۰-۷ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۱۱. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۱-۳ :

وضعیت فهرست نویسی : فیبا

یادداشت : چاپ قبلی: وثوق، ۱۳.

مندرجات : ج. ۱. فاتحه، بقره. - ج. ۲. آل عمران، نساء. - ج. ۳. مائده، انعام، اعراف. - ج. ۴. انفال، توبه، یونس، هود. - ج. ۵. یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل. - ج. ۶. اسراء، کهف، مریم، طه. - ج. ۷. انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان. - ج. ۸. شعرا، نمل، قصص، عنکبوت، روم. - ج. ۹. لقمان، سجده، احزاب، سبا، فاطر. - ج. ۱۰. یس، صافات، ص، زمر، غافر. - ج. ۱۱. فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، محمد، فتح. - ج. ۱۲. حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر. - ج. ۱۳. جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، ملک. - ج. ۱۴. جزء ۳۰ قرآن.

عنوان دیگر : نگاهی دیگر به قرآن مجید.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : Qur'an -- Shiite hermeneutics -- ۲۰th century

رده بندی کنگره : ۱۳۹۶۷/۳۶ت BP۹۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۴۷۷۳۶۰۴

ص: ۱

اشاره

خدایان آرانى، مهدى

تفسیر باران: نگاهی جدید به قرآن مجید، جلد هشتم (شعراء تا روم) / مهدی خدایان آرانى . قم: وثوق، ۱۳۹۳.

۱۲۸ ص. (اندیشه سبز/۵۸) ۰ - ۱۵۶ - ۱۰۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸:ISBN

مندرجات:

جلد ۱: حمد، بقره جلد ۲: آل عمران، نساء جلد ۳: مائده تا اعراف جلد ۴: انفال تا هود جلد ۵: یوسف تا نحل

جلد ۶: اسراء تا طه جلد ۷: انبیاء تا فرقان جلد ۸: شعراء تا روم جلد ۹: لقمان تا فاطر جلد ۱۰: یس تا غافر

جلد ۱۱: فُصِّلَتْ تا فتح جلد ۱۲: حجرات تا صفّ جلد ۱۳: جمعه تا مرسلات جلد ۱۴: جزء ۳۰ قرآن: (نبأ تا ناس).

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا:

کتابنامه: ص. [۳۵۷] - ۳۵۸

۱. قرآن - - تحقیق ۲. خداشناسی. الف. عنوان.

۱۳۹۳ ت ۸ خ ۴/۴/۶۵BP

۲۹۷/۱۵

تفسیر باران، جلد هشتم (نگاهی نو به قرآن مجید)

دکتر مهدی خدایان آرانى

ناشر: انتشارات وثوق

مجری طرح: موسسه فرهنگی هنری پژوهشی نشر گستر وثوق

آماده سازی و تنظیم: محمد شکروی

قیمت دوره ۱۴ جلدی: ۱۶۰ هزار تومان

شمارگان و نوبت چاپ: ۳۰۰۰ نسخه، چاپ اول، ۱۳۹۳.

شابک: ۰ - ۱۵۶ - ۱۰۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸

آدرس انتشارات: قم؛ خ، صفاییه، کوچه ۲۸ (بیگدلی)، کوچه نهم، پلاک ۱۵۹

تلفکس: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۵۷۰۰ همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

Email:Vosoogh_m@yahoo.com www.Nashrvosoogh.com

شماره پیامک انتقادات و پیشنهادات: ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰

مراکز پخش:

تهران: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، کوچه انوری، پلاک ۱۳، انتشارات هاتف: ۶۶۴۱۵۴۲۰

تبریز: خیابان امام، چهارراه شهید بهشتی، جنب مسجد حاج احمد، مرکز کتاب رسانی صبا، ۳۳۵۷۸۸۶

آران و بیدگل: بلوار مطهری، حکمت هفت، پلاک ۶۲، همراه: ۰۹۱۳۳۶۳۱۱۷۲

کاشان: میدان کمال الملک، نبش پاساژ شیرین، ساختمان شرکت فرش، واحد ۶، کلک زرین ۴۴۶۴۹۰۲

کاشان: میدان امام خمینی، خ اباذر ۲، جنب بیمه البرز، پلاک ۳۲، انتشارات قانون مدار، ۴۴۵۶۷۲۵

اهواز: خیابان حافظ، بین نادری و سیروس، کتاب اسوه. تلفن: ۲۹۲۳۳۱۵ - ۲۲۱۶۶۴۸

ص: ۲

فہرست

سورہ شعراء

شُعراء: آية ۴ - ۱۱ ••••۱

شُعراء: آية ۶ - ۱۲ ••••۵

شُعراء: آية ۹ - ۱۴ ••••۷

شُعراء: آية ۱۷ - ۱۴ ••••۱۰

شُعراء: آية ۲۴ - ۱۹ ••••۱۸

شُعراء: آية ۲۸ - ۲۱ ••••۲۵

شُعراء: آية ۳۷ - ۲۱ ••••۲۹

شُعراء: آية ۵۱ - ۲۳ ••••۳۸

شُعراء: آية ۵۹ - ۲۶ ••••۵۲

شُعراء: آية ۶۲ - ۲۸ ••••۶۰

شُعراء: آية ۶۸ - ۲۸ ••••۶۳

شُعراء: آية ۸۲ - ۳۱ ••••۶۹

شُعراء: آية ۸۷ - ۳۴ ••••۸۳

شُعراء: آية ۸۹ - ۳۶ ••••۸۸

شُعراء: آية ۱۰۲ - ۳۷ ••••۹۰

شُعراء: آية ۱۰۴ - ۳۸ ••••۱۰۳

شُعراء: آية ۱۲۰ - ۴۰ ••••۱۰۵

شُعراء: آية ۱۲۲ - ۴۲ ••••۱۲۱

شُعراء: آيه ١٤٠ - ١٢٣ •••• ٤٤

شُعراء: آيه ١٥٩ - ١٤١ •••• ٤٨

شُعراء: آيه ١٧٥ - ١٦٠ •••• ٥٢

شُعراء: آيه ١٩١ - ١٧٦ •••• ٥٥

شُعراء: آيه ١٩٧ - ١٩٢ •••• ٥٨

شُعراء: آيه ٢٠٤ - ١٩٨ •••• ٦٠

شُعراء: آيه ٢٠٧ - ٢٠٥ •••• ٦٣

شُعراء: آيه ٢٠٩ - ٢٠٨ •••• ٦٥

شُعراء: آيه ٢١١ - ٢١٠ •••• ٦٦

شُعراء: آيه ٢١٢ •••• ٦٧

شُعراء: آيه ٢١٣ •••• ٦٩

شُعراء: آيه ٢١٦ - ٢١٤ •••• ٦٩

شُعراء: آيه ٢٢٠ - ٢١٧ •••• ٧٣

شُعراء: آيه ٢٢٧ - ٢٢١ •••• ٧٤

سوره نمل

نمل: آيه ٦ - ١ •••• ٨٥

ص: ٣

نَمَل: آیه ۱۲ - ۸۷۰۰۰۷

نَمَل: آیه ۱۴ - ۹۱۰۰۰۱۳

نَمَل: آیه ۱۶ - ۹۳۰۰۰۱۵

نَمَل: آیه ۱۹ - ۱۰۱۰۰۰۱۷

نَمَل: آیه ۲۸ - ۱۰۴۰۰۰۲۰

نَمَل: آیه ۳۵ - ۱۰۷۰۰۰۲۹

نَمَل: آیه ۳۶ - ۱۰۹۰۰۰۳۶

نَمَل: آیه ۳۸ - ۱۰۹۰۰۰۳۷

نَمَل: آیه ۴۱ - ۱۱۱۰۰۰۳۹

نَمَل: آیه ۴۳ - ۱۱۴۰۰۰۴۲

نَمَل: آیه ۴۴ - ۱۱۶۰۰۰۴۴

نَمَل: آیه ۴۷ - ۱۲۱۰۰۰۴۵

نَمَل: آیه ۵۳ - ۱۲۳۰۰۰۴۸

نَمَل: آیه ۵۸ - ۱۲۴۰۰۰۵۴

نَمَل: آیه ۶۴ - ۱۲۶۰۰۰۵۹

نَمَل: آیه ۶۶ - ۱۳۳۰۰۰۶۵

نَمَل: آیه ۶۸ - ۱۳۵۰۰۰۶۷

نَمَل: آیه ۶۹ - ۱۳۶۰۰۰۶۹

نَمَل: آیه ۷۰ - ۱۳۶۰۰۰۷۰

نَمَل: آیه ۷۲ - ۱۳۷۰۰۰۷۱

نَمَل: آیه ۷۳-۱۳۸

نَمَل: آیه ۷۵-۷۴-۱۳۹

نَمَل: آیه ۷۷-۷۶-۱۴۰

نَمَل: آیه ۷۸-۱۴۱

نَمَل: آیه ۸۱-۷۹-۱۴۱

نَمَل: آیه ۸۵-۸۲-۱۴۳

نَمَل: آیه ۸۸-۸۶-۱۴۷

نَمَل: آیه ۹۰-۸۹-۱۵۰

نَمَل: آیه ۹۳-۹۱-۱۵۴

سوره قَصص

قَصص: آیه ۶-۱-۱۵۹

قَصص: آیه ۹-۷-۱۶۷

قَصص: آیه ۱۱-۱۰-۱۶۹

قَصص: آیه ۱۳-۱۲-۱۷۰

قَصص: آیه ۱۸-۱۴-۱۷۱

قَصص: آیه ۲۲-۱۹-۱۷۴

قَصص: آیه ۲۵-۲۳-۱۷۸

قَصص: آیه ۲۸-۲۶-۱۸۱

قَصص: آیه ۳۰-۲۹-۱۸۳

قَصص: آیه ۳۵-۳۱-۱۸۴

قَصص: آیه ۳۷ - ۳۶ ●●● ۱۸۶

قَصص: آیه ۳۸ ●●● ۱۸۷

قَصص: آیه ۴۲ - ۳۹ ●●● ۱۹۱

قَصص: آیه ۴۳ ●●● ۱۹۳

قَصص: آیه ۴۴ ●●● ۱۹۵

قَصص: آیه ۴۶ - ۴۵ ●●● ۱۹۶

قَصص: آیه ۵۱ - ۴۷ ●●● ۱۹۸

ص: ۴

قَصص: آیه ۵۵ - ۵۲ •••• ۲۰۱

قَصص: آیه ۵۶ •••• ۲۰۴

قَصص: آیه ۵۷ •••• ۲۰۶

قَصص: آیه ۵۹ - ۵۸ •••• ۲۰۷

قَصص: آیه ۶۰ •••• ۲۰۹

قَصص: آیه ۶۱ •••• ۲۱۰

قَصص: آیه ۶۴ - ۶۲ •••• ۲۱۱

قَصص: آیه ۶۷ - ۶۵ •••• ۲۱۲

قَصص: آیه ۷۰ - ۶۸ •••• ۲۱۴

قَصص: آیه ۷۳ - ۷۱ •••• ۲۱۸

قَصص: آیه ۷۵ - ۷۴ •••• ۲۱۸

قَصص: آیه ۷۸ - ۷۶ •••• ۲۲۱

قَصص: آیه ۸۱ - ۷۹ •••• ۲۲۴

قَصص: آیه ۸۲ •••• ۲۲۵

قَصص: آیه ۸۴ - ۸۳ •••• ۲۲۶

قَصص: آیه ۸۷ - ۸۵ •••• ۲۲۷

قَصص: آیه ۸۸ •••• ۲۳۰

سوره عنکبوت

عنکبوت: آیه ۷ - ۱ •••• ۲۳۵

عنکبوت: آیه ۸ •••• ۲۳۸

عنكبوت : آیه ۰۰۰۹ ۲۳۹

عنكبوت : آیه ۱۱ - ۰۰۰۱۰ ۲۳۹

عنكبوت : آیه ۱۳ - ۰۰۰۱۲ ۲۴۳

عنكبوت : آیه ۱۵ - ۰۰۰۱۴ ۲۴۵

عنكبوت : آیه ۱۸ - ۰۰۰۱۶ ۲۴۶

عنكبوت : آیه ۲۳ - ۰۰۰۱۹ ۲۴۸

عنكبوت : آیه ۲۷ - ۰۰۰۲۴ ۲۵۰

عنكبوت : آیه ۳۰ - ۰۰۰۲۸ ۲۵۴

عنكبوت : آیه ۳۵ - ۰۰۰۳۱ ۲۵۵

عنكبوت : آیه ۳۷ - ۰۰۰۳۶ ۲۵۸

عنكبوت : آیه ۰۰۰۳۸ ۲۵۹

عنكبوت : آیه ۰۰۰۳۹ ۲۶۰

عنكبوت : آیه ۰۰۰۴۰ ۲۶۱

عنكبوت : آیه ۴۳ - ۰۰۰۴۱ ۲۶۲

عنكبوت : آیه ۰۰۰۴۴ ۲۶۴

عنكبوت : آیه ۰۰۰۴۵ ۲۶۵

عنكبوت : آیه ۰۰۰۴۶ ۲۶۹

عنكبوت : آیه ۴۸ - ۰۰۰۴۷ ۲۷۱

عنكبوت : آیه ۰۰۰۴۹ ۲۷۳

عنكبوت : آیه ۵۱ - ۰۰۰۵۰ ۲۷۵

عنكبوت : آيه ۲۷۷ ●●●۵۲

عنكبوت : آيه ۵۵ - ۲۷۸ ●●●۵۳

ص: ۵

عنكبوت: آیه ۶۰ - ۵۶ ●●● ۲۷۹

عنكبوت: آیه ۶۳ - ۶۱ ●●● ۲۸۳

عنكبوت: آیه ۶۴ ●●● ۲۸۵

عنكبوت: آیه ۶۶ - ۶۵ ●●● ۲۸۶

عنكبوت: آیه ۶۷ ●●● ۲۸۷

عنكبوت: آیه ۶۸ ●●● ۲۸۹

عنكبوت: آیه ۶۹ ●●● ۲۸۹

سوره رُوم

روم: آیه ۶ - ۱ ●●● ۲۹۵

روم: آیه ۸ - ۷ ●●● ۳۰۰

روم: آیه ۱۰ - ۹ ●●● ۳۰۱

روم: آیه ۱۶ - ۱۱ ●●● ۳۰۲

روم: آیه ۱۸ - ۱۷ ●●● ۳۰۳

روم: آیه ۱۹ ●●● ۳۰۴

روم: آیه ۲۵ - ۲۰ ●●● ۳۰۶

روم: آیه ۲۷ - ۲۶ ●●● ۳۰۹

روم: آیه ۲۹ - ۲۸ ●●● ۳۱۱

روم: آیه ۳۲ - ۳۰ ●●● ۳۱۲

روم: آیه ۳۴ - ۳۳ ●●● ۳۱۶

روم: آیه ۳۵ ●●● ۳۱۷

روم: آیه ۳۶ ●●● ۳۱۷

روم: آیه ۳۷ ●●● ۳۱۹

روم: آیه ۳۸ ●●● ۳۱۹

روم: آیه ۳۹ ●●● ۳۲۱

روم: آیه ۴۰ ●●● ۳۲۳

روم: آیه ۴۱ ●●● ۳۲۴

روم: آیه ۴۲ ●●● ۳۲۵

روم: آیه ۴۳ - ۴۵ ●●● ۳۲۶

روم: آیه ۴۶ ●●● ۳۲۷

روم: آیه ۴۷ ●●● ۳۲۸

روم: آیه ۴۸ - ۵۱ ●●● ۳۲۹

روم: آیه ۵۲ - ۵۳ ●●● ۳۳۲

روم: آیه ۵۴ ●●● ۳۳۳

روم: آیه ۵۵ - ۵۷ ●●● ۳۳۵

روم: آیه ۵۸ - ۶۰ ●●● ۳۳۶

* پیوست های تحقیقی ●●● ۳۳۹

* منابع تحقیق ●●● ۳۵۷

* فهرست کتب نویسنده ●●● ۳۵۹

* بیوگرافی نویسنده ●●● ۳۶۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شما در حال خواندن جلد هشتم کتاب «تفسیر باران» می باشید، من تلاش کرده ام تا برای شما به قلمی روان و شیوا از قرآن بنویسم، همان قرآنی که کتاب زندگی است و راه و رسم سعادت را به ما یاد می دهد.

خدا را سپاس می گویم که دست مرا گرفت و مرا کنار سفره قرآن نشانده تا پیام های زیبای آن را ساده و روان بازگو کنم و در سایه سخنان اهل بیت علیهم السلام آن را تفسیر نمایم.

امیدوارم که این کتاب برای شما مفید باشد و شما را با آموزه های زیبای قرآن، بیشتر آشنا کند.

شما می توانید فهرست راهنمای این کتاب را در صفحه بعدی، مطالعه کنید.

مهدی خُدامیان آرانی

جهت ارتباط با نویسنده به سایت M12.ir مراجعه کنید

سامانه پیام کوتاه نویسنده: ۳۰۰۰ ۴۵ ۶۹

ص: ۷

کدام سوره قرآن در کدام جلد، شرح داده شده است؟

جلد ۱ حمد، بقره.

جلد ۲ آل عمران، نساء.

جلد ۳ مائده، انعام، اعراف.

جلد ۴ انفال، توبه، یونس، هود.

جلد ۵ یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل.

جلد ۶ اسراء، كهف، مریم، طه.

جلد ۷ انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان.

جلد ۸ شعراء، نمل، قصص، عنكبوت، روم.

جلد ۹ لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر.

جلد ۱۰ یس، صافات، ص، زمر، غافر.

جلد ۱۱ فصلت، شوری، زُخرف، دُخان، جاثیه، احقاف، محمّد، فتح.

جلد ۱۲ حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، حدید، مجادله، حشر، مُمتحنه، صفّ.

جلد ۱۳ جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، مُلك، قلم، حاقّه، معارج، نوح، جنّ، مُزمل، مُدثر، قیامت، انسان، مرسلات.

جلد ۱۴ جزء ۳۰ قرآن: نبأ، نازعات، عبس، تکویر، انفطار، مُطَفِّفین، انشقاق، بروج، طارق، اُعلی، غاشیه، فجر، بلد، شمس، لیل، ضحی، شرح، تین، علق، قدر، بینه، زلزله، عادیات، قارعه، تکاثر، عصر، همزه، فیل، قریش، ماعون، کوثر، کافرون، نصر، مسد، اخلاص، فلق، ناس.

سوره شعراء

اشاره

ص: ۹

۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۲۶ قرآن می باشد.

۲ - «شعرا» به معنای «شاعران» می باشد، بُت پرستان مکه محمد صلی الله علیه و آله را شاعر می دانستند که قرآن را از پیش خود می سرایید، در آخر این سوره، جواب این سخن بُت پرستان داده شده است. شاعران در دنیای خیال و پندار زندگی می کنند، اما محمد صلی الله علیه و آله در دنیای واقع بینی است، او برای هدایت انسان ها به میدان آمده است.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: قرآن، داستان موسی علیه السلام و بنی اسرائیل، داستان نوح علیه السلام و قوم او، قوم ثمود و عذاب آنان، قوم لوط، تفاوت میان شاعران و پیامبر.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طسم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۳) إِنَّ نَسْأَ نُنَزِّلُ عَلَيْهِمْ
مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (۴)

در ابتدا، سه حرف «طا»، «سین» و «میم» را ذکر می کنی، قرآن معجزه ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است.

این آیات کتاب آسمانی است، تو قرآن را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کردی و هر چیزی را که انسان برای سعادت به آن نیاز دارد به روشنی در قرآن بیان کردی.

محمد صلی الله علیه و آله قرآن را برای مردم مکه می خواند و آنان را به یکتاپرستی دعوت می کرد، اما آنان محمد صلی الله علیه و آله را دروغگو و جادوگر می پنداشتند، محمد صلی الله علیه و آله غصه

آنان را می خورد، او دوست داشت که آنان ایمان بیاورند و از عذاب روز قیامت رهایی یابند.

تو از شدت غم و اندوه محمد صلی الله علیه و آله آگاه بودی، به همین خاطر به او چنین گفتی:

«ای محمّد! برای چه این همه غصّه می خوری که چرا مردم ایمان نمی آورند؟ اگر من بخواهم معجزه ای از آسمان می فرستم که همه آنان در برابر آن سر تسلیم فرود آورند و ایمان بیاورند».

به این سخن تو فکر می کنم، تو به محمّد صلی الله علیه و آله گفتی که می توانی معجزه ای از آسمان بفرستی که همه با دیدن آن ایمان بیاورند، اما چرا چنین نکردی؟ تو که چنین قدرتی داشتی چرا کاری نکردی که همه ایمان بیاورند؟

چه کسی جواب مرا می دهد؟

من جواب این سؤال خود را در آیه ۳۵ سوره «انعام» می یابم: تو انسان را آفریدی، راه حقّ و باطل را به او نشان دادی و او را در انتخاب راه خود آزاد گذاشتی، اگر تو اراده کنی همه مردم ایمان می آورند، اما این ایمان دیگر از روی اختیار نخواهد بود، بلکه از روی اجبار است. تو اراده کرده ای که هر کس به اختیار خود، ایمان را برگزیند. این سنّت و قانون توست. اگر انسان از روی اجبار، ایمان بیاورد، ایمان او ارزشی ندارد.

شکوه انسان در اختیار اوست، وقتی قرار است انسان، موجودی آزاد و مختار باشد، طبیعی است که گروهی از انسان ها، راه کفر را انتخاب خواهند نمود و ایمان نخواهند آورد.

همه زیبایی انسان در اختیار اوست، اگر تو معجزه ای از آسمان نازل کنی که انسان ها مجبور به ایمان شوند، اختیار را از انسان ها گرفته ای و تو هرگز چنین نمی کنی، زیرا انسان یعنی اختیار، اگر اختیار از انسان گرفته شود، او دیگر انسان نیست!

شعراء: آیه ۶-۵

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا

ص: ۱۲

كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ (۵) فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءٌ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۶)

بزرگان مکه می دانستند که محمد صلی الله علیه و آله پیامبر توست، اما آنان منافع خود را در بُت پرستی می دیدند، پس با محمد صلی الله علیه و آله دشمنی می کردند، تو جبرئیل را نازل می کردی تا آیات جدید قرآن را برای محمد صلی الله علیه و آله بخواند، محمد صلی الله علیه و آله نیز آیات را برای بُت پرستان می خواند، اما آنان از پذیرفتن حقّ روی برمی گرداندند.

آری، محمد صلی الله علیه و آله برای آنان قرآن می خواند و از حوادث روز قیامت چنین می گفت: «در روز قیامت فرشتگان کافران را به صورت، روی زمین می کشند و به سوی جهنّم می برند و کافران راه فراری ندارند، جایگاه آنان جهنّم خواهد بود، همان جهنّمی که هرگاه آتش آن فروکش کند، فرشتگان بر شعله های آن می دمند». (۱)

آنان سخن پیامبر را دروغ می پنداشتند و محمد صلی الله علیه و آله را مسخره می کردند و به او می خندیدند و می گفتند: «ای محمد! تو خواب پریشان دیده ای». (۲)

اکنون به محمد صلی الله علیه و آله چنین می گویی: «بگذار آنان سخن تو را مسخره کنند، به زودی خبر آنچه را مسخره می کنند به آنان خواهد رسید و از عذاب من آگاه خواهند شد».

آری، لحظه مرگ، فرشتگان پرده از چشم کافران برمی دارند و آن ها شعله های آتش جهنّم را می بینند، آنان صحنه های هولناکی می بینند، فریاد و ناله های جهنّمیان را می شنوند، گرزهای آتشین و زنجیرهایی از آتش و... وحشتی بر دل آنان می نشیند که گفتنی نیست. (۳)

کافران در آن لحظه توبه می کنند، اما توبه در آن لحظه سودی ندارد، آنان به التماس می افتند و با ذلّت و خواری می گویند: «ما هرگز کار بدی انجام ندادیم». فرشتگان در جواب به آنان می گویند: «دروغ نگویند که امروز سخن

دروغ سودی ندارد، زیرا خدا به اعمال شما آگاه است.» (۴)

* * *

شُعراء: آیه ۹ - ۷

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۷) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۸) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۹)

اکنون انسان ها را به مطالعه کتاب آفرینش فرا می خوانی، تو از خاک، گیاهان گوناگون آفریدی، گیاهان زیبا و پرفایده! اگر روی زمین گیاهان نبودند، انسان چگونه غذای خود را تهیه می کرد؟

در آفرینش گیاهان، نشانه هایی از قدرت توست، اما گروه زیادی از آن مردم، کوردل هستند، این نشانه ها را می بینند ولی ایمان نمی آورند. آنان بت هایی را می پرستند که هیچ کاری نمی توانند انجام بدهند، تو خدای توانا و مهربان هستی، به هر کاری توانایی، تو توانمند و پیروز هستی و به بندگانت مهربانی می کنی.

* * *

شُعراء: آیه ۱۷ - ۱۰

وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰) قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَمْ يَتَّقُونَ (۱۱) قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ (۱۲) وَيَضِيقُ صِدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسَلْ إِلَىٰ هَارُونَ (۱۳) وَلَهُمْ عَلَىٰ ذُنُوبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (۱۴) قَالَ كَلَّا فَادْهَبْ بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ (۱۵) فَأَتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶) أَنْ أَرْسَلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۷)

ص: ۱۴

محمّد صلی الله علیه و آله مردم مکه را به یکتاپرستی فرا خواند، اما آنان او را دروغگو خواندند و سنگ به سوی او پرتاب کردند، محمد صلی الله علیه و آله از ایمان نیاوردن آنان اندوهناک بود، اکنون می خواهی ماجرای هفت پیامبر بزرگ خود را بیان کنی، داستان موسی، ابراهیم، نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام.

تو دوست داری محمد صلی الله علیه و آله بداند که راه او با سختی های زیادی همراه است، پیامبران قبلی هم برای هدایت دیگران چقدر سختی ها را تحمل کردند. تو هرگز پیامبران را تنها نگذاشتی و همواره آنان را یاری کردی.

ابتدا درباره موسی علیه السلام سخن می گویی، تو او را پیامبر خود قرار دادی و با او چنین سخن گفتی: «ای موسی! به سوی قوم ستمگر برو! نزد فرعون برو و به او بگو: آیا از عذاب خدا نمی ترسی».

موسی علیه السلام در پاسخ به تو چنین گفت: «خدایا! می ترسم مرا دروغگو بخوانند و من از کفر آنان دلتنگ شوم. می ترسم لکنت زبان من، مانع موفقیت من بشود، خدایا! من نیاز به یاری دارم، از تو می خواهم به برادرم هارون، مقام پیامبری عطا کنی تا مرا یاری کند، خدایا! فرعونیان فکر می کنند من گناهی انجام داده ام و می ترسم مرا به قتل برسانند».

* * *

مناسب است در اینجا سه نکته را بنویسم:

* نکته اول: لکنت زبان موسی علیه السلام

وقتی موسی علیه السلام می خواست سخن بگوید، گاهی زبان او گیر می کرد و دچار لکنت می شد. او از خدا خواست تا شفایش دهد، اما چرا موسی علیه السلام دچار این لکنت شده بود؟ آیا او مادرزادی این گونه بود؟

فرعون همه کودکان بنی اسرائیل را می کشت، خدا به مادر موسی علیه السلام وحی

ص: ۱۵

کرد که فرزندش را داخل صندوقچه ای بگذارد و در رود نیل اندازد. مأموران فرعون موسی علیه السلام را از رود نیل گرفتند و فرعون تصمیم گرفت او را به عنوان فرزند خوانده بزرگ کند.

یک سال گذشت، روزی موسی علیه السلام همان طور که در بغل فرعون بود به فرعون حمله کرد و مقداری از ریش او را کند. فرعون تصمیم گرفت تا موسی علیه السلام را به قتل برساند. زن فرعون (آسیه) از این ماجرا باخبر شد و به فرعون گفت: «این یک بیچه است و عقل ندارد».

قرار شد موسی علیه السلام را امتحان کنند، زن فرعون یک خرما و یک قطعه زغال آتشین را در چند متری موسی علیه السلام قرار داد، آن وقت موسی علیه السلام را رها کرد، موسی علیه السلام ابتدا به سوی خرما رفت، او دستش را دراز کرد که خرما را بردارد. جبرئیل از آسمان نازل شد و قطعه زغال آتشین را در دهان او گذاشت، زبان موسی علیه السلام سوخت و شروع به گریه کرد.

زن فرعون به فرعون گفت: «آیا به تو نگفتم که او بیچه است و نمی داند چه می کند؟». اینجا بود که فرعون آرام شد و از کشتن موسی علیه السلام پشیمان شد.

آری، این گونه جان موسی علیه السلام حفظ شد، اما اثر آن سوختگی در زبان موسی علیه السلام باقی ماند و گاهی زبان او گیر می کرد. وقتی موسی علیه السلام به پیامبری رسید، از خدا خواست تا لکنت زبان او را شفا دهد.

* نکته دوم: هارون، برادر موسی علیه السلام

هارون برادر بزرگ موسی علیه السلام بود و او قامتی بلند و زبانی گویا و فکری عالی داشت. پس از دعای موسی علیه السلام تو مقام پیامبری به هارون عطا کردی. (۵)

هارون با کمال رغبت و اشتیاق، موسی علیه السلام را در این راه یاری کرد و همراه او به کاخ فرعون رفت. وقتی موسی علیه السلام پچهل شب به کوه طور رفت، هارون

جانشین او در میان مردم بود.

هارون در همه مراحل مأموریت موسی علیه السلام او را یاری نمود. هارون زودتر از موسی علیه السلام از دنیا رفت.

* نکته سوم: گناه موسی علیه السلام

فرعون همه نوزادان پسر بنی اسرائیل را به قتل می رساند، وقتی موسی علیه السلام به دنیا آمد، مادرش او را در صندوقچه ای قرار داد و به رود نیل انداخت. این صندوقچه به کاخ فرعون رفت و فرعون موسی علیه السلام را به فرزندخواندگی پذیرفت.

وقتی موسی علیه السلام به سنّ جوانی رسید، بنی اسرائیل فهمیدند که او همان کسی است که سال ها در انتظار او بوده اند، آنان به او علاقه پیدا کردند و پیرو او شدند. آنان این راز را بین خود مخفی نگه داشتند.

به پیروان فرعون هم «قبطی» می گفتند. قبطی ها ظلم و ستم زیادی به یاران موسی علیه السلام می کردند. روزی موسی علیه السلام به شهر رفت. او دید که یکی از پیروانش با یکی از قبطی ها دعوا می کند. آن که پیرو موسی علیه السلام بود، تقاضای کمک کرد، موسی علیه السلام جلو رفت و مشت محکمی به آن قبطی زد. آن قبطی بر روی زمین افتاد و مُرد. (آن قبطی، کافر بود).

مأموران فرعون در جستجوی قاتل برآمدند، کشته شدن یکی از پیروان فرعون برای حکومت بسیار گران تمام شد، تا آن زمان کسی جرأت چنین کاری را پیدا نکرده بود.

روز بعد او از همان جا عبور می کرد، نگران بود مبدا ماجرای دیروز فاش شده باشد، ناگهان دید که همان مردی که پیرو او بود امروز هم با قبطی دیگری درگیر شده است، موسی علیه السلام به او گفت: «تو در گمراهی هستی». سپس به سوی

او رفت تا او را از دست آن قبطی نجات بدهد، اما او ترسید و خیال کرد موسی علیه السلام می خواهد او را بکشد، پس گفت: «ای موسی! تو دیروز یک نفر را کشتی، امروز می خواهی مرا بکشی!». این گونه بود که راز دیروز فاش شد.

این سخن به گوش مأموران فرعون رسید، فرعون وزیران و نزدیکان خود را جمع کرد و با آنان مشورت نمود، در آن جلسه تصمیم بر آن شد تا موسی علیه السلام را دستگیر کنند و به قتل برسانند. یکی از افرادی که در آن جلسه بود، مرد باایمانی بود که ایمان خود را از مردم مخفی می کرد. او سریع از جلسه خارج شد و خود را به موسی علیه السلام رساند و ماجرا را به او گفت، اینجا بود که موسی علیه السلام مصر فرار کرد و به مدین رفت و با شعیب علیه السلام که پیامبر تو بود، آشنا شد.

موسی علیه السلام با دختر شعیب علیه السلام ازدواج نمود، او ده سال در مدین ماند، پس از ده سال او همراه با همسرش به سوی مصر حرکت کرد.

در شبی تاریک و سرد، موسی علیه السلام راه را گم کرد و در دل بیابان پیش رفت تا به سرزمین «طوی» رسید و از دور آتشی دید و به سوی آن رفت و تو او را به پیامبری مبعوث کردی.

وقتی تو از موسی علیه السلام خواستی تا نزد فرعونیان بروی، او به یاد ماجرای کشته شدن آن قبطی افتاد. اکنون تو به او چنین می گویی: «ای موسی! چنین نخواهد شد که تو می پنداری، تو با برادرت همراه با معجزات من، نزد آنان برو! من با شما هستم و سخنان شما را می شنوم، شما به دربار فرعون بروید و به او بگویید که ما فرستاده خدای جهانیان هستیم پس ای فرعون! بنی اسرائیل را آزاد کن و همراه ما بفرست».

آری، تو خواسته های موسی علیه السلام را اجابت کردی، برادرش را یار و یاور او قرار دادی، لکنت را از زبانش برطرف کردی و به او وعده دادی که فرعونیان

نمی توانند به او آزاری برسانند، اکنون موسی علیه السلام آماده است تا پیام تو را به فرعون برساند.

* * *

شعراء: آیه ۲۴ - ۱۸

قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ (۱۸) وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۱۹) قَالَ فَعَلْتَهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ (۲۰) فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُزْسَلِينَ (۲۱) وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۲۲) قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲۳) قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (۲۴)

موسی و هارون علیهما السلام به سوی کاخ فرعون حرکت کردند، اما همه درهای کاخ بسته بود، مأموران زیادی آنجا ایستاده بودند، فرعون ادعای خدایی می کرد، هر کسی نمی توانست به دیدار این خدا برود.

موسی و هارون علیهما السلام مدتی نزدیک در کاخ ایستادند، کسی به آن ها اجازه دیدار فرعون را نمی داد، اینجا بود که موسی علیه السلام عصای خود را بر در کاخ زد، درهای کاخ باز شد، موسی و هارون علیهما السلام موارد کاخ شدند و به سوی فرعون رفتند، هیچ کدام از مأموران نتوانستند مانع بشوند، آن ها سر جای خود بی حرکت ایستاده بودند، آری، تو این گونه موسی علیه السلام را یاری کردی. (۶)

ناگهان فرعون چشم باز کرد، موسی و هارون علیهما السلام را مقابل خود دید، او تعجب کرد، آن ها از کجا آمده بودند؟

در این هنگام موسی علیه السلام به او گفت:

___ ای فرعون! ما فرستاده خدای تو هستیم، بنی اسرائیل را همراه ما روانه کن تا آنان را به فلسطین بازگردانیم، دست از شکنجه آنان بردار! ما با معجزه ای از طرف خدا آمده ایم.

___ ای موسی! آیا وقتی تو کودک بودی من تو را در خانه خود پرورش ندادم؟ من تو را از آب دریا گرفتم و در ناز و نعمت بزرگت کردم، آیا تو سال های سال نزد من نبودی؟ آیا به یاد نداری که یکی از یاران مرا کشتی و فرار کردی؟ تو می گویی که پیامبر هستی، پیامبر چگونه می تواند قاتل باشد؟ تو کفران نعمت مرا کردی.

___ ای فرعون! من آن کار را انجام دادم ولی نمی دانستم با یک مشت، او کشته خواهد شد، اگر چنین چیزی را می دانستم، هرگز به او مشت نمی زدم.

___ پس چرا فرار کردی؟

___ بعد از آن حادثه من ترسیدم و فرار کردم، آنگاه خدا به من علم و حکمت آموخت و مقام پیامبری به من عطا کرد.

___ من تو را از آب دریا گرفتم و بزرگ کردم، چرا محبت های مرا این گونه پاسخ می دهی؟

___ ای فرعون! آیا می خواهی برای این کار بر من منت گذاری و بنی اسرائیل را برده خود سازی؟ فراموش نکن که تو دستور نسل کشی ما را صادر کردی و مادرم مجبور شد مرا به رود نیل بیندازد و گرنه من در خانواده خودم بزرگ می شدم. تو مرا بی خانمان کردی حالا می خواهی بر من منت گذاری؟

___ ای موسی! گفتی که خدای جهانیان تو را فرستاده است، بگو بدانم این خدای جهانیان کیست؟

___ او خدای آسمان ها و زمین و هر چه میان این دو قرار گرفته است، می باشد،

اگر شما اهل یقین باشید، می دانید که این جهان به خودی خود به وجود نیامده است، کسی آن را آفریده است و او همان خدای جهانیان است.

شُعراء: آیه ۲۸ - ۲۵

قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمْعُونَ (۲۵) قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ (۲۶) قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ (۲۷) قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۲۸)

فرعون به اطرافیان خود نگاهی کرد، آنان به سخن موسی علیه السلام به دقت گوش می کردند، پس تصمیم گرفت تا از سیاست تحقیر (خوار کردن) استفاده کند و موسی علیه السلام را در نظر آنان خوار و کوچک کند، خنده ای کرد و با صدای بلند گفت: «آیا می شنوید که این مرد چه سخنان بیهوده ای می گوید».

ولی موسی علیه السلام به سخنان خود ادامه داد و چنین گفت: «خدای جهانیان، خدای شما و نیاکان شماست».

فرعون فریاد برآورد: «این پیامبری که نزد شما فرستاده اند، دیوانه است».

موسی علیه السلام به سخن او توجهی نکرد و چنین ادامه داد: «خدا، آفریدگار مشرق و مغرب و آنچه در میان این دو است، می باشد، اگر شما فکر کنید و عقل خود را به کار بگیرید به درستی سخن من پی می برید».

شُعراء: آیه ۳۷ - ۲۹

قَالَ لَئِنِ اتَّخَذَتْ إِלَهَا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ (۲۹) قَالَ أَوْلَوْ جِثَّتْكَ بِشِيءٍ مُّبِينٍ (۳۰) قَالَ فَأَتَتْ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۳۱) فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ

ص: ۲۱

مُبِينٌ (۳۲) وَنَزَعَ يَدَهُ فَادَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ (۳۳) قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ (۳۴) يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ (۳۵) قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (۳۶) يَا تُوَكُّ يَا تُوَكُّ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ (۳۷)

فرعون دید که اطرافیان او به فکر فرو رفته اند و سخنان موسی علیه السلام در آنان اثر کرده است، فهمید که دیگر سیاست تحقیر فایده ای ندارد، پس، از سیاست تهدید (ترساندن) استفاده کرد و گفت:

___ ای موسی! اگر خدایی غیر از من اختیار کنی، من تو را به زندان می افکنم، زندان من سیاهچالی دارد که پانصد متر عمق دارد، آنجا پر از مار و عقرب است، هیچ کس از آنجا زنده بیرون نیامده است. (۷)

___ اگر من معجزه آشکاری بیاورم، باز هم زندانی می شوم؟

___ اگر راست می گویی معجزه ات را نشان بده!

در این هنگام، موسی علیه السلام عصای خود را بر زمین انداخت، به قدرت تو، عصا تبدیل به اژدهایی وحشتناک شد، اژدهایی بزرگ که می رفت تخت فرعون را بلعد. فرعون تا این منظره را دید، فریاد زد: «ای موسی! این اژدها را بگیر». موسی علیه السلام دست دراز کرد و آن اژدها تبدیل به عصا شد.

همچنین موسی علیه السلام دست خود را به گریبان برد و سپس بیرون آورد، همه دیدند که دست او نورانی و درخشنده شد به طوری که نور و روشنایی آن بر آفتاب برتری داشت.

عصای موسی علیه السلام، نشانه خشم تو بود، دست نورانی او، نشانه مهربانی تو.

* * *

فرعون این معجزات را دید، امّا همه را دروغ شمرد و سرکشی کرد، او قدری فکر کرد و سپس به اطرافیان خود رو کرد و گفت: «این مرد، جادوگری باتجربه است و به اینجا آمده است تا با سحر و جادوی خود، شما را از وطنتان بیرون کند، اکنون نظر شما چیست؟»

آنان در جواب گفتند: «فرستی به او و برادرش بده و مأموران را به شهرهای مختلف بفرست تا هر چه جادوگر باتجربه در گوشه و کنار کشور هستند، پیدا کنند و نزد تو بیاورند».

شُعرَاء: آیه ۵۱ - ۳۸

فَجَمَعَ السَّحَرَةَ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ (۳۸) وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ (۳۹) لَعَلَّنَا نَتَّبِعَ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ (۴۰) فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةَ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّا لَنَأَجْرُكَ إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ (۴۱) قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُفْرَبِينَ (۴۲) قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ (۴۳) فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ (۴۴) فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (۴۵) فَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ (۴۶) قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۷) رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ (۴۸) قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَمَا قُطِعَ أَيْدِيكُمْ وَأُزْجِلْكُمْ مِنْ خِلَافِ وَالْأَصِيبُ لَكُمْ أَجْمَعِينَ (۴۹) قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (۵۰) إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ (۵۱)

فرعون دستور داد تا جادوگران از شهرهای مختلف نزد او بیایند. قرار شد تا در روز عید، همه مردم جمع شوند تا شاهد ماجرا باشند.

روز موعود فرا رسید، مأموران به مردم گفتند: «شما نیز جمع شوید تا اگر جادوگران پیروز شدند، از آنان پیروی کنیم، زیرا آنان سبب نجات کشور می شوند و ما باید آنان را تشویق کنیم».

جادوگران قبل از هر چیز نزد فرعون رفتند و به او گفتند:

___ اگر ما موسی را شکست دهیم، آیا به ما پاداش می دهی؟

___ آری، من پاداشی بزرگ به شما می دهم و علاوه بر آن شما را از نزدیکان درگاه خود قرار می دهم.

جادوگران حدود هفتاد نفر بودند، موسی علیه السلام یک تنه در مقابل آنان ایستاده بود، موسی علیه السلام به آنان گفت: «اول شما آغاز کنید».

در این هنگام، جادوگران، وسایل جادوگری خود را به زمین انداختند، ریسمان ها و چوب هایی که آنان با خود آورده بودند، به شکل مار در آمدند و به یکدیگر می پیچیدند و چشم های مردم را جادو می کردند. جادوی آنان، جادوی بزرگی بود، چشم ها را خیره کرده بود و ترس در دل ها نشانده بود.

جادوگران که خود را در این کار موفق می پنداشتند گفتند: «به عزت فرعون قسم که ما امروز پیروز این میدان هستیم».

تو به موسی علیه السلام وحی کردی: «ای موسی! عصای خود را بینداز، مطمئن باش که پیروزی از آن توست، امروز همه حقیقت را می فهمند و آگاه می شوند که تو فرستاده من هستی، عصایی که در دست داری بینداز! تا بساط سحر آنان را ببلعد، آنچه آنان ساخته اند، حيله و نیرنگ جادوگری است، جادوگران هر کاری کنند، باز هم پیروز نمی شوند».

موسی علیه السلام عصای خود را بر زمین افکند، ناگهان عصا به اژدهایی تبدیل شد و با سرعت همه وسایل جادوگری که در آنجا بود، بلعد، وحشتی عجیب در

همه آشکار شد، گروهی از ترس فرار کردند، فرعون و یاران او هم با وحشت به صحنه می نگریستند.

آری، این گونه بود که حق پیروز شد و جادو باطل شد و فرعون و فرعونیان با خواری و ذلت شکست خوردند.

جادوگران که در جادوگری استاد بودند، فهمیدند که عصای موسی علیه السلام، جادو نیست، بلکه معجزه است، آنان به خوبی تفاوت جادو و معجزه را می دانستند. اگر عصای موسی علیه السلام، جادو بود، فقط می توانست جادوی آنان را باطل کند، نه این که همه وسایل جادوگری آنان را ببلعد.

عصای موسی علیه السلام تبدیل به اژدها شد و هزاران ریسمان و چوب را بلعید، اگر کار موسی علیه السلام جادو بود، باید وقتی آن اژدها دوباره به عصا تبدیل شد، ریسمان ها و چوب ها آشکار می شدند!

اگر موسی علیه السلام در چشم ها تصرف کرده بود و آن ها را جادو کرده بود، پس از پایان کارش، باید چوب ها و ریسمان ها نمایان می شد، اما چنین اتفاقی نیفتاد، آن ها فهمیدند که کار موسی علیه السلام، معجزه است و جادو نیست.

اینجا بود که جادوگران به سجده افتادند و گفتند: «ما به خدای جهانیان ایمان آوردیم، ما به خدای موسی و برادرش هارون ایمان آوردیم».

این گونه نور ایمان به دل های آنان تابید و آنان در مقابل عظمت و بزرگی تو سر به سجده نهادند.

فرعون وقتی دید که جادوگران به موسی علیه السلام ایمان آوردند، بسیار خشمگین شد، این برای فرعون شکست بزرگی بود که آنان در مقابل چشم مردم، سر به

سجده بندگی بگذارند و از دین فرعون بیزاری بجویند.

فرعون رو به آنان کرد و گفت:

___ آیا قبل از آن که من به شما اجازه دهم به خدا ایمان آوردید؟ موسی بزرگ شماس است که به شما سحر و جادوگری آموخته است. من دست و پای شما را بر خلاف هم خواهم برید و شما را به دار خواهم آویخت.

___ ای فرعون! مهم نیست، هر کاری از دستت بر می آید، انجام بده، ما به سوی پاداش خدای خود می رویم و این سعادت بزرگ است. ما امید داریم که خدا گناه ما را ببخشد زیرا ما از اولین کسانی بودیم که ایمان آوردیم.

* * *

آنان در راه ایمان به تو ایستادگی به خرج دادند، فرعون تهدید خود را عملی ساخت و بدن های آنان را کنار رود نیل بر شاخه های درختان بلند خرما آویزان نمود.

آنان به تو ایمان آوردند و به موقعیت و زندگی خویش پشت پا زدند و آماده شهادت در راه تو شدند. آنان به خوبی فهمیدند که در چه راهی گام برداشته اند و چه آینده زیبایی در انتظار آنان است، پس شکنجه های فرعون را تحمل کردند تا رضایت تو را به دست آورند.

صبح که آفتاب طلوع کرد آنان کافر و جادوگر بودند و شب هنگام شهیدان نیکوکار راه تو گشتند! (۸)

* * *

شُعراء: آیه ۵۹ - ۵۲

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِيٰ إِلَيْكُمْ مُّبْعُونَ (۵۲) فَأَرْسَلْنَا فِرْعَوْنَ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (۵۳) إِنَّ هَؤُلَاءِ

ص: ۲۶

لَشَرِّذِمَهُ قَلِيلُونَ (۵۴) وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ (۵۵) وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ (۵۶) فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۵۷) وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ (۵۸) كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (۵۹)

پس از شکست فرعون در مقابل موسی علیه السلام، فرعون مجبور شد تا مدتی او را آزاد بگذارد و موسی علیه السلام هم به تبلیغ یکتاپرستی پرداخت. روزی، موسی علیه السلام نزد فرعون آمد و از او خواست تا بنی اسرائیل را آزاد کند تا آن‌ها را به فلسطین ببرد، اما فرعون قبول نکرد. اینجا بود که کشور مصر را به خشکسالی مبتلا کردی تا شاید فرعون و پیروانش از کفر دست بردارند.

فرعون به موسی علیه السلام قول داد که اگر خشکسالی برطرف شود، بنی اسرائیل را آزاد کند، موسی علیه السلام دعا کرد و خشکسالی برطرف شد، اما فرعون به قول خود عمل نکرد.

بعد از آن بلای طوفان، هجوم ملخ‌ها و... از راه رسید، اما باز هم فرعون بنی اسرائیل را آزاد نکرد. این ماجرا تقریباً هشت سال طول کشید. هر بار موسی علیه السلام نزد فرعون می‌رفت و از او آزادی بنی اسرائیل را می‌خواست، سرانجام فرعون تصمیم گرفت تا بنی اسرائیل را همراه موسی علیه السلام روانه کند و سپس با سپاه بزرگش به جنگ آن‌ها برود و آنان را نابود کند.

فرعون دستور داد تا مأموران او نیروها را از شهرها بسیج کنند، او به سپاهیان خود گفت: «بنی اسرائیل گروهی اندک و ناچیز هستند و ما را به خشم آورده‌اند، ما نیز با همه توان خود آماده پیکار با آنان هستیم».

فرعون و سپاهیان‌ش از مصر حرکت کردند، هیچ کس نمی‌دانست چه چیزی در انتظار آنان است، تو اراده کرده بودی که آنان را از باغ‌های مصر بیرون کنی

و نهرهای آب را در اختیار بنی اسرائیل قرار دهی، تو فرعونیان را از گنج های خود محروم کردی و از کاخ هایشان بیرون کردی، آنان نمی دانستند که دیگر به کاخ های خود باز نمی گردند!

آری، مهلت آنان به پایان رسیده بود. مرگ آنان فرا رسید و همه ثروت آنان به بنی اسرائیل رسید. تو بنی اسرائیل را وارث ثروت و دارایی های آنان کردی. (گروهی از بنی اسرائیل به فرمان موسی علیه السلام در مصر باقی ماندند و بیشتر آنان همراه او به سوی فلسطین حرکت کردند).

شُعرَاء: آیه ۶۲ - ۶۰

فَأَتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ (۶۰) فَلَمَّا تَرَأَى الْجَمْعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ (۶۱) قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ (۶۲)

تو به موسی علیه السلام دستور دادی تا شب هنگام به سوی فلسطین حرکت کند، موسی علیه السلام دستور حرکت داد، او با بنی اسرائیل به رود نیل رسیدند، فرعون همراه با سپاهش به دنبال بنی اسرائیل حرکت کرد. وقتی که صبح فرا رسید، سپاه فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند.

بنی اسرائیل نگاه کردند، سپاه فرعون به سوی آنان می آمد، آنان دچار هراس شدند و گفتند: «وای! همه ما گرفتار فرعون می شویم».

موسی علیه السلام به آنان گفت: «ما هرگز گرفتار فرعون نمی شویم، خدا با ما است و به زودی راه نجات را نشان می دهد، این وعده اوست، او به من وعده یاری داده است».

فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ (۶۳) وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخِرِينَ (۶۴) وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ (۶۵) ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ (۶۶) إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ (۶۷) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهَيُّوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۶۸)

سپاه فرعون نزدیک و نزدیک تر می شد، اینجا بود که تو از موسی علیه السلامخواستی تا عصای خود را به آب بزندی، موسی علیه السلام چنین کرد، رود نیل شکافته شد و موسی علیه السلام و یارانش از آن عبور کردند. (چون رود نیل بسیار وسیع است از آن به دریا تعبیر شده است).

تو در رود نیل، دوازده شکاف ایجاد کردی، زیرا بنی اسرائیل دوازده طایفه بزرگ بودند (آنان همه از نسل یعقوب علیه السلام بودند، یعقوب علیه السلام دوازده پسر داشت، هر کدام از آن طایفه ها از نسل یکی از پسران یعقوب علیه السلام بودند).

این معجزه بزرگی بود، آب روان به فرمان تو همچون کوهی بزرگ در دو طرف بر روی هم انباشته شد.

موسی علیه السلام همراه با بنی اسرائیل وارد شکاف های آب شدند، فرعون از پشت سر رسید، دید که رود نیل شکافته شده است، او همراه با سپاهش وارد شکاف آب شد، وقتی آخرین نفر سپاه او وارد آب شد و بنی اسرائیل از آن طرف، خارج شدند، تو دستور دادی تا رود نیل به حالت اولش باز گردد و فرعون و فرعونیان در آب غرق شدند و دیگر اثری از آن سپاه باشکوه باقی نماند.

آری، این اراده تو بود که فرعونیان را به لب رود نیل آوردی و آنان را این گونه هلاک کردی، تو به آنان فرصت زیادی دادی، اما آنان راه گمراهی را

انتخاب کردند و سرانجام به عذاب تو گرفتار شدند.

* * *

اکنون با محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویی، در این ماجرای موسی علیه السلامو فرعون، نشانه های قدرت تو است و درس عبرتی برای همه است. محمد صلی الله علیه و آله برای بُت پرستان مکه، قرآن می خواند و آنان را به یکتاپرستی فرا می خواند، اما آنان ایمان نمی آوردند و به گمراهی خود ادامه می دادند، در واقع تو با محمد صلی الله علیه و آله چنین سخن می گویی: ای محمد! از ایمان نیاوردن بُت پرستان نگران نباش، زیرا گذشتگان نیز معجزه های زیادی را دیدند ولی قدمی جلو نیامدند و راه کفر را ادامه دادند و نابود شدند. آری، سرانجام، عذاب مشرکان را هم فرا خواهد گرفت!

* * *

تو خدای بسیار توانا و مهربان هستی، به بُت پرستان مهلت می دهی، این مهلت دادن، نشانه ضعف تو نیست، تو بر هر کاری توانا هستی، اگر بخواهی می توانی در يك لحظه آنان را نابود کنی. تو هرگز در عذاب بندگان خود شتاب نمی کنی، شاید آنان توبه کنند و رستگار شوند، تو خدای مهربان هستی، به بندگان مهربانی می کنی و گناه آنان را می بخشی. (۹)

ص: ۳۰

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ (۶۹) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ (۷۰) قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ (۷۱) قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ (۷۲) أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يُضُرُّونَ (۷۳) قَالُوا بَلْ وَحَدِّثْنَا آبَاءَنَا كَمَا دَلَّكَ يَفْعَلُونَ (۷۴) قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۷۵) أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ (۷۶) فَإِنَّهُمْ عَادُوا لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ (۷۷) الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ (۷۸) وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ (۷۹) وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ (۸۰) وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ (۸۱) وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ (۸۲)

اکنون از محمد صلی الله علیه و آله می خواهی تا داستان ابراهیم علیه السلام را برای مردم بیان کند، ابراهیم علیه السلام دومین پیامبری است که نام او را در این سوره ذکر می کنی. روزی ابراهیم به پدرش آذر و مردم چنین گفت:

— شما چه چیز را می پرستید؟

— ای ابراهیم! ما بُت ها را می پرستیم و همواره سر بندگی بر آستان آنان می ساییم.

— قدری فکر کنید، آیا وقتی از بُت ها کمک می خواهید، صدای شما را می شنوند و به شما پاسخ می دهند؟ آیا بُت ها می توانند به شما سود و زیانی برسانند؟

— نه. بُت ها که نمی توانند جواب ما را بدهند. ما از پدران و نیاکان خود پیروی می کنیم، آنان بُت ها را می پرستیدند، پس ما هم بُت می پرستیم.

— آیا فکر کرده اید این بُت ها چه هستند؟ چه سود و زیانی برای شما دارند؟ شما فکر نکردید همان گونه که پدران شما فکر نکردند. شما در گمراهی آشکاری هستید.

— ای ابراهیم! آیا تو بُت ها را نمی پرستی؟

— هرگز! بُت های شما، دشمن من هستند، بُت های شما هرگز، معبود من نیستند، من فقط خدای یگانه را می پرستم، خدایی که پروردگار جهانیان است.

— این خدایی که می گویی کیست؟

— او همان کسی است که مرا آفرید و پیوسته هدایتم می کند، او مرا غذا می دهد و سیرابم می سازد، هرگاه بیمار می شوم، مرا شفا می بخشد، او مرا می میراند و سپس زنده می کند. من امیدوارم که در روز قیامت از گناهانم درگذرد.

به سخنان ابراهیم علیه السلام فکر می کنم و این شش نکته را در اینجا می نویسم:

۱ - وقتی ابراهیم علیه السلام کوچک بود، پدرش از دنیا رفت، برای همین عمویش، آذر او را بزرگ کرد، او عمویش را پدر خطاب می کرد. (۱۰)

آذر، ابراهیم علیه السلام را بزرگ کرده بود و بر او ولایت داشت، ابراهیم علیه السلامی خواست در برابر سرپرستی که او را به کفر می خواند، ایستادگی کند و او را از انحراف بزرگی که داشت، برحذر دارد.

تو می خواهی به من بگویی که هرگز تحت تأثیر قدرت برتر از خودم قرار نگیرم، اگر پدر، جامعه یا حکومت، مرا به راهی فرا خواند که رضای تو در آن نیست، هرگز آن را نپذیرم، باید مانند ابراهیم علیه السلام در مقابل گمراهی بایستم.

۲ - ابراهیم می دانست که آنان بُت ها را می پرستند، سؤال او برای این بود که آن مردم را به سخن آورد و زمینه فکر کردن آنان را فراهم کند.

۳ - بُت ها و همه خدایان دروغین، دشمنان سعادت انسان هستند، زیرا سرمایه های وجودی انسان را تباه می کنند.

۴ - به راستی چه کسی شایسته پرستش است؟ کسی شایسته پرستش است که این ویژگی ها را داشته باشد: آفریننده باشد، هدایت کننده باشد، به بندگانش نعمت بدهد و نسبت به بندگانش مهربان باشد.

به راستی بُت ها کدام یک از این ویژگی ها را دارند؟ چرا انسان ها فکر نمی کنند؟

فقط خدای یگانه، شایسته پرستیدن است، او جهان را آفرید، هر چه در

آسمان‌ها و زمین است از آن اوست، او انسان را آفرید، زمینه هدایت را برای او فراهم کرد، به بندگان نعمت ارزانی کرد، همه نعمت‌ها از آن اوست و به بندگان روزی می‌دهد.

او شایسته پرستش است چون از حال بندگان خود، آگاهی دارد، صدایشان را می‌شنود، وقتی آن‌ها به بلا و مصیبتی گرفتار می‌شوند، او را صدا می‌زنند و از او یاری می‌خواهند، او صدایشان را می‌شنود و از آن‌ها دستگیری می‌کند و نجاتشان می‌دهد.

۵- مرگ و زندگی انسان در دست خداست، او انسان را می‌میراند و سپس دوباره برای زندگی جاوید زنده می‌کند، مرگ پایان انسان نیست. مرگ، آغاز جهان دیگری است.

۶- ابراهیم علیه السلام پیامبر است، او هرگز گناه نمی‌کند، اَمَّا در اینجا از خدا می‌خواهد که در روز قیامت گناه او را ببخشد. روی سخن او با مردم است، او می‌خواهد به مردم بگوید که به لطف و بخشش خدا امیدوار باشند. اگر آنان دست از بُت پرستی بردارند و توبه کنند، خدا گناهان آنان را می‌بخشد. در واقع معنای واقعی سخن ابراهیم علیه السلام این است: اگر من گناهی داشته باشم، خدا گناهم را می‌بخشد، شما هم به لطف او امیدوار باشید، توبه کنید و به سوی او بازگردید.

* * *

شُعراء: آیه ۸۷ - ۸۳

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ (۸۳) وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ (۸۴)

ص: ۳۴

وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ (۸۵) وَاعْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ (۸۶) وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ (۸۷)

اکنون ابراهیم علیه السلام تو را می خواند و دست به دعا برمی دارد و چنین می گوید:

خدایا! به من علم و دانش عطا کن و مرا از گروه نیکوکاران قرار بده!

برای من در میان آیندگان، نامی نیکو بر جای بگذار!

مرا از وارثان بهشت پر نعمت قرار بده.

پدرم را ببخش که او از گمراهان است.

در روز قیامت که همه مردم زنده می شوند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند، مرا شرمنده و رسوا مگردان!

بار دیگر در این سخن ابراهیم علیه السلام فکر می کنم و چند نکته را می نویسم:

۱ - ابراهیم علیه السلام از تو تقاضای علم و دانش می کند، او می داند که برای سعادت انسان، هیچ چیز بهتر از علم و دانش نیست.

۳ - ابراهیم علیه السلام از خدا می خواهد تا نام و یادش برای همیشه زنده بماند و راه و روش او در میان آیندگان ادامه یابد. انسان ها نیاز به الگویی دارند که به او اقتدا کنند. ابراهیم علیه السلام از خدا می خواهد او را الگوی انسان های آزاده قرار دهد. او دوست دارد مکتبی را پایه گذاری کند که راه سعادت را برای انسان ها آشکار سازد.

ابراهیم علیه السلام دوست داشت که آخرین پیامبر خدا از نسل او باشد، سال های سال گذشت و تو محمد صلی الله علیه و آله را که از نسل او بود به پیامبری برگزیدی، روزی

ص: ۳۵

محمد صلی الله علیه و آله در کنار کعبه ایستاد و یادی از ابراهیم علیه السلام کرد و گفت: «من نتیجه دعای پدرم ابراهیم علیه السلام هستم». (۱۱)

آری، دین اسلام، ادامه راه ابراهیم علیه السلام است، تا زمانی که اسلام باقی است، نام ابراهیم علیه السلام هم زنده است.

۳ - تو برای هر انسانی جایگاهی در بهشت و جایگاهی در جهنم آماده کرده ای، وقتی کسی کفر بورزد به جهنم می رود و جایگاه بهشتی او را به مؤمنان می دهی، در واقع، اهل ایمان، وارث جایگاه بهشتی کسانی می شوند که به بهشت نیامده اند. این معنای سخن ابراهیم علیه السلام است: «خدایا! مرا وارث بهشت قرار بده».

۴ - آذر، عموی ابراهیم علیه السلام بود، وقتی ابراهیم علیه السلام کوچک بود، پدرش از دنیا رفت، عمویش، آذر او را بزرگ کرد، او عمویش را پدر خطاب می کرد.

سؤال این بود: چرا ابراهیم علیه السلام برای آذر دعا کرد و طلب آمرزش نمود با این که آذر، کافر بود؟

ابراهیم علیه السلام تا زمانی که عمویش زنده بود، برای او طلب بخشش می کرد، اما وقتی مرگ آذر فرا رسید، ابراهیم علیه السلام دیگر برای او دعا نکرد، زیرا یقین کرد که او اهل جهنم شده است. وقتی کسی بُت پرست بمیرد، دیگر راهی برای توبه او باقی نمی ماند و او در آتش جهنم گرفتار عذاب می شود.

۵ - ابراهیم علیه السلام به همه یاد می دهد تا روز قیامت را از یاد نبرند و همواره آن روز را به یاد داشته باشند و برای رهایی از عذاب آن روز، دعا کنند و به لطف خدا پناه ببرند.

شعراء: آیه ۸۹ - ۸۸

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ (۸۸) إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۸۹)

ابراهیم علیه السلام دعا کرد که تو او را در روز قیامت شرمنده و رسوا نگردانی! اکنون ابراهیم علیه السلام درباره قیامت سخن می گوید، به راستی روز قیامت چه روزی است؟

روزی که دیگر ثروت و فرزندان نمی توانند به انسان سودی برسانند، اگر کسی همه ثروت دنیا را هم برای خود جمع کرده باشد، در روز قیامت، این ثروت برای او هیچ فایده ای نخواهد داشت. کسی که در این دنیا، فرزندان زیادی دارد، فرزندانش کمکش می کنند، اما در روز قیامت، هیچ کس بدون اجازه تو نمی تواند به دیگری کمک کند.

این سخن هشدار برای انسان می باشد، چرا انسان این قدر به دنیا و ثروت دنیا فکر می کند؟ انسان برای جمع کردن مال دنیا تلاش می کند و شب و روز کار می کند، اما او نمی داند که این ثروت در روز قیامت به هیچ کار او نمی آید.

به راستی چه سرمایه ای در آن روز به کار می آید؟

دل پاک!

دلی پاک از شرک، شک و بُت پرستی!

دلی که یکتاپرست است. به یگانگی تو یقین دارد و فقط تو را می پرستد. (۱۲)

این تنها سرمایه ای است که در روز قیامت، باعث نجات انسان می شود!

ممکن است انسانی در این دنیا به گناه آلوده شود، شیطان فریب او را دهد، اما مهم این است که قلب او از شرک پاک باشد، در این صورت امید است که شفاعت پیامبران و امامان نصیب او شود و از عذاب نجات پیدا کند، اما کسی که شرک و بُت پرستی را انتخاب نموده است و تا آخرین لحظه از این باور خود دست برنداشته است، در روز قیامت، هیچ امیدی برای نجات او نیست. او به عذاب جهنم گرفتار خواهد شد.

* * *

شعراء: آیه ۱۰۲ - ۹۰

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ (۹۰) وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ (۹۱) وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۹۲) مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْصُرُونَ (۹۳) فَكَبَّوْا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ (۹۴) وَجُنُودٌ إِيَّائِهِمْ أَجْمَعُونَ (۹۵) قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ (۹۶) تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۹۷) إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۹۸) وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْأُمُجِرُونَ (۹۹) فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ (۱۰۰) وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ (۱۰۱) فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۲)

ابراهیم علیه السلام باز از روز قیامت سخن می گوید، روزی که بهشت برای پرهیزکاران نزدیک می گردد، آنان بهشت را می بینند، خرسند می شوند و می دانند که تو آنان را در بهشت مهمان می کنی و به وعده ات وفا می کنی.

در آن روز، جهنم برای گمراهان پدیدار می گردد و آنان اندوهناک می شوند، ترس و وحشت، وجودشان را فرا می گیرد.

گمراهان و بُت پرستان در صحرای قیامت ایستاده اند، فرشتگان به آنان رو می کنند و می گویند: «آن بُت ها و خدایان دروغینی که می پرستید کجایند؟ آیا آنان شما را یاری می کنند؟ آیا آن ها می توانند از خود دفاع کنند؟».

در این هنگام فرمان می رسد تا بُت ها و همه بُت پرستان در آتش دوزخ افکنده شوند، همچنین شیطان و یاران او هم به آتش انداخته می شوند.

در جهنم آنان با یکدیگر ستیزه می کنند، آن ها رو به بُت ها می کنند و می گویند: «به خدا قسم ما در گمراهی آشکاری بودیم. گمراهی ما این بود که شما را با خدای جهانیان برابر می شمردیم. تبهکاران ما را گمراه کردند و به ما گفتند که بُت ها می توانند شفاعت ما را کنند. اما امروز ما هیچ شفاعت کننده ای نداریم، ما هیچ دوست صمیمی نداریم که ما را نجات دهد، ای کاش بار دیگر به دنیا باز می گشتیم و از مؤمنان می شدیم».

* * *

این سنت توست، وقتی روز قیامت بر پا شود، هیچ کس به دنیا باز نمی گردد، بُت پرستانی که در آتش جهنم گرفتار شده اند، می دانند که این آرزویی بیش نیست، آنان افسوس می خورند که چرا از فرصت های خود استفاده نکردند، چرا سرمایه وجودی خویش را به پای بُت ها صرف کردند، چرا خود را از سعادت محروم کردند.

* * *

شعراء: آیه ۱۰۴ - ۱۰۳

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۰۳) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۰۴)

ص: ۳۹

اکنون با محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویی، در سخنان ابراهیم علیه السلام، نشانه های قدرت توست و درس عبرتی برای همه است. ابراهیم علیه السلام مردم را به یکتاپرستی فرا خواند و برای آنان از روز قیامت سخن گفت، اما آنان سخن او را نپذیرفتند، محمد صلی الله علیه و آله مردم مکه را به یکتاپرستی فرا می خواند، اما بسیاری از آنان ایمان نیاوردند و به گمراهی خود ادامه دادند.

* * *

تو خدای بسیار توانا و مهربان هستی، به بُت پرستان مهلت می دهی، این مهلت دادن، نشانه ضعف تو نیست، تو بر هر کاری توانا هستی، اگر بخواهی می توانی در یک لحظه آنان را نابود کنی.

تو هرگز در عذاب بندگان خود شتاب نمی کنی، شاید آنان توبه کنند و رستگار شوند، تو خدای مهربان هستی، به بندگانت مهربانی می کنی و گناه آنان را می بخشی.

ص: ۴۰

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ (۱۰۵) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَمَّا تَتَّقُونَ (۱۰۶) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۰۷) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا
 (۱۰۸) وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۰۹) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (۱۱۰) قَالُوا أَنْزِلْ لَكَ وَاتَّبِعَكَ
 الْأَزْدَلُونَ (۱۱۱) قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۱۲) إِنْ حَسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ (۱۱۳) وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۴)
 إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۱۱۵) قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ (۱۱۶) قَالَ رَبِّ إِنْ قَوْمِي كَذَّبُونِ (۱۱۷) فَافْتَحْ بَيْنِي
 وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۸) فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (۱۱۹) ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ (۱۲۰)

سومین پیامبری که در این سوره از او نام می بری، نوح علیه السلام است، از نوح علیه السلام یاد می کنی، (نوح علیه السلام تقریباً ۲۲۰۰ سال قبل از ابراهیم علیه السلام زندگی می کرد). تو او را برای هدایت مردمی فرستادی که در عراق کنار رود فرات زندگی می کردند.

نوح علیه السلام، نهصد و پنجاه سال مردم را به یکتاپرستی دعوت کرد و از پرستش بُت ها بازداشت، در این مدّت، تنها هشتاد نفر به او ایمان آوردند، می توان گفت که برای هدایت هر نفر، بیش از ده سال زحمت کشید!

مردم نوح علیه السلام را بسیار اذیت نمودند، گاهی او را آن قدر کتک می زدند که سه روز بی هوش روی زمین می افتاد و خون از صورت او جاری می شد. (۱۳)

او با مهر و محبت با مردم چنین سخن می گفت: «ای مردم! چرا از عذاب روز قیامت نمی ترسید؟ من پیامبری امین و خیرخواه شما هستم. از عذاب خدا بترسید و مرا پیروی کنید، من هیچ مزدی از شما نمی خواهم، پاداش من، فقط با خدای جهانیان است، از خدا پروا کنید و از من پیروی کنید».

* * *

آنان ارزش انسان را به ثروت و جاه و مقام می دانستند، پس وقتی دیدند گروهی از فقرا به نوح علیه السلام ایمان آورده اند، به نوح علیه السلام اعتراض می کردند. آنان به نوح علیه السلام می گفتند:

___ چگونه به تو ایمان بیاوریم در حالی که پیروان تو، گروهی فقیر و بی سر و پا هستند؟

___ ارزش انسان به ایمان اوست، نه به ثروتش!

___ ای نوح! این کسانی که دور تو جمع شده اند، قبل از این، خطاهای زیادی انجام داده اند، آنان سوء سابقه دارند!

___ من از آنان چیز بدی سراغ ندارم، اگر به گمان شما آنان افراد نادرستی بوده اند، اکنون ایمان آورده اند، اگر پیش از این، خطایی از آنان سر زده باشد، حساب آنان با خدا است.

___ تو باید آنان را از خود دور کنی تا ما به تو ایمان بیاوریم. تو باید این فقیران

را از خود برانی.

___ من هرگز کسانی را که به خدای یگانه ایمان آورده اند، از خود نمی رانم، هر چند آنان فقیر و بیچاره باشند.

___ پس ما هم هرگز به تو ایمان نمی آوریم.

___ من وظیفه خود را انجام می دهم و به روشنی، پیام خدا را برای شما می گویم و شما را از عذاب روز قیامت می ترسانم.
من وظیفه ندارم که به زور و اجبار شما را مؤمن کنم.

___ ای نوح! اگر از این حرف های خود دست برداری، تو را سنگسار می کنیم!

* * *

اینجا بود که نوح علیه السلام از هدایت آن مردم ناامید شد و دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا! این مردم مرا دروغگو خواندند، از تو می خواهم بین من و آن ها، جدایی افکنی. من و مؤمنانی را که همراه من هستند از شرّ این مردم نجات دهی».

این گونه بود که تو به او دستور دادی تا کشتی بسازد، وقتی کشتی آماده شد، از او خواستی تا از هر نوع حیوانی، یک جفت همراه خود بگیرد و مؤمنان را سوار کشتی کند. پس از آن طوفانی سهمگین همه جا را فرا گرفت و همه کافران در آب غرق شدند.

* * *

شُعراء: آیه ۱۲۲ - ۱۲۱

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۲۱) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۲۲)

ص: ۴۳

بار دیگر با محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویی، نوح علیه السلام با مردم سخن گفت اما آنان سخن او را نپذیرفتند و سرانجام غرق شدند، محمد صلی الله علیه و آله مردم مکه را به یکتاپرستی فرا می خواند، اما بسیاری از آنان ایمان نیاوردند و به گمراهی خود ادامه دادند.

آری، در این داستان، نشانه هایی از قدرت تو نهفته است، این قانون توست، تو انسان را آزاد آفریدی، راه خوب و بد را به او نشان می دهی، او باید راه خود را انتخاب کند، به کسانی که راه کفر را برمی گزینند مهلت می دهی، در عذاب آنان شتاب نمی کنی. تو با فرستادن پیامبران انسان ها را امتحان می کنی، عده ای در این امتحان قبول می شوند و عده ای هم مردود. این دنیا، محل امتحان انسان ها می باشد و آخرت هم محل پاداش و کیفر. تو مؤمنان را در بهشت جای می دهی و کافران را به عذاب جهنم گرفتار می سازی.

تو خدای بسیار توانا و مهربان هستی، به بُت پرستان مهلت می دهی، این مهلت دادن تو، نشانه ضعف تو نیست، تو هرگز در عذاب بندگان خود شتاب نمی کنی، شاید آنان توبه کنند و رستگار شوند، تو خدای مهربان هستی، به بندگان مهربانی می کنی و گناهانشان را می بخشی.

ص: ۴۴

كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ (۱۲۳) إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۲۴) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۲۵) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ (۱۲۶) وَمَا
 أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۲۷) أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ (۱۲۸) وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ
 (۱۲۹) وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ (۱۳۰) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ (۱۳۱) وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ (۱۳۲) أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَيْنَ
 (۱۳۳) وَجَنَاتٍ وَعُيُونٍ (۱۳۴) إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۳۵) قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ (۱۳۶)
 إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ (۱۳۷) وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ (۱۳۸) فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹)
 وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۴۰)

چهارمین پیامبری را که در این سوره یاد می کنی، هود علیه السلام است، تو هود علیه السلام را برای هدایت قوم «عاد»
 فرستادی، قوم عاد جمعیت زیادی داشتند و دارای

ثروت فراوانی بودند و همه بُت پرست بودند.

هود علیه السلام با مهربانی با آنان چنین سخن گفت: «ای مردم! چرا از عذاب خدا نمی ترسید؟ من پیامبری امین و خیرخواه شما هستم. از عذاب خدا بترسید و از من پیروی کنید، من هیچ مزدی از شما نمی طلبم، پاداش من، فقط با خدای جهانیان است.»

هود علیه السلام با دلسوزی با آنان سخن می گفت، ولی مردم او را دروغگو خواندند، او از هدایت مردم ناامید نشد، باز هم آنان را راهنمایی می کرد. هود علیه السلام در سخنان خود از آنان می خواست تا از سه چیز پرهیز کنند:

۱ - تجمیل گرایی: قوم هود برای خودنمایی، در بلندی های کوه ها و تپه ها، کاخ های باشکوه می ساختند. هدف آنان این بود که توجه دیگران را به خود جلب کنند و ثروت و دارایی و قدرت خود را به رخ دیگران بکشند. هود علیه السلام از آنان خواست تا از این کار خودداری کنند.

۲ - دل بستن به دنیا: آنان همه وقت و انرژی خود را صرف دنیا می کردند و کاخ های زیبا و باشکوه می ساختند، گویی که برای همیشه در دنیا خواهند ماند. آنان مرگ را از یاد برده بودند و دچار غفلت شده بودند. هود علیه السلام از آنان خواست تا مرگ را به خاطر آورند و برای آن آماده شوند و توشه ای برای خود بگیرند.

۳ - بی رحمی: آنان وقتی می خواستند خطاکاری را مجازات کنند، زیاده روی می کردند و برای کمترین خطا، کیفری سخت قرار داده بودند، مثلاً اگر مسافری به شهر آنان می آمد و دست به دزدی مختصری می زد، آن مسافر را به قتل می رساندند. آنان را بی رحمانه کیفر می کردند.

هود علیه السلام از مردم خواست تا از این سه عادت خود دست بردارند و تقوا پیشه

کنند و از او پیروی کنند.

* * *

هود علیه السلام از نعمت هایی که تو به آن مردم داده بودی، سخن گفت، او می خواست حس شکرگزاری آنان را تحریک کند، شاید توبه کنند و به سوی تو بازگردند.

تو به آنان نعمت های فراوانی دادی، آنان آن نعمت ها را می شناختند، تو به آنان چهارپایان متعددی دادی و فرزندان زیادی عطا کردی.

باغ های سرسبز و خرّم، چشمه های آب روان!

همه این ها نعمت های تو بود، هود علیه السلام از آنان خواست تا دست از بُت پرستی بردارند و به آنان گفت: «اگر به گمراهی خود ادامه دهید، من بر شما از عذاب روزی هولناک می ترسم».

ولی آنان به هود علیه السلام گفتند: «زیاد خودت را خسته نکن، برای ما هیچ تفاوتی نمی کند، چه ما را پند دهی چه ندهی، ما به تو ایمان نمی آوریم. ما از نیاکان خود پیروی می کنیم، آنان نیز این گونه زندگی کرده اند، کاخ های باشکوه می ساختند و به زندگی پس از مرگ ایمان نداشتند، بر ما خُرده مگیر که ما راه و روش آنان را رها نمی کنیم، تو ما را از عذاب هولناک می ترسانی! هرگز عذابی بر ما نازل نخواهد شد».

ص: ۴۷

وقتی هود علیه السلام از ایمان آوردن آنان ناامید شد دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا! در برابر آنانی که مرا دروغگو خواندند، یاریم کن».

اینجا بود که تو به او چنین گفتی: «به زودی آنان از کار خود پشیمان خواهند شد، اما آن وقت دیگر پشیمانی سودی نخواهد داشت».

و سرانجام صدای وحشتناک آسمانی (همراه با طوفان شدید و صاعقه) آنان را فرا گرفت و آنان را نابود کرد، تو آنان را خار و خاشاک بیابان‌ها ساختی و هیچ کس از آنان باقی نماند.

آری، هود علیه السلام با مردم سخن گفت، اما آنان سخن او را نپذیرفتند و سرانجام هلاک شدند. در این داستان، نشانه‌هایی از قدرت تو نهفته است، تو به کسانی که راه کفر را برمی‌گزینند مهلت می‌دهی، در عذاب آنان شتاب نمی‌کنی. تو خدای بسیار توانا و مهربان هستی. تو به آنان فرصت دادی، شاید توبه کنند و رستگار شوند. (۱۴)

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ (١٤١) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ (١٤٢) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (١٤٣) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (١٤٤) وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (١٤٥) أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ (١٤٦) فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (١٤٧) وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلَعَتْ هَضَبَيْمٍ (١٤٨) وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ (١٤٩) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (١٥٠) وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ (١٥١) الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ (١٥٢) قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمَسْحُورِينَ (١٥٣) مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (١٥٤) قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (١٥٥) وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (١٥٦) فَعَقَرُوهَا فَاصْبَحُوا نَادِمِينَ (١٥٧) فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَةٌ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (١٥٨) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ

در اینجا از پیامبر دیگر خود یاد می‌کنی، صالح علیه السلام، پنجمین پیامبری است که در این سوره از او نام می‌بری.

تو صالح علیه السلام را به سوی قوم «ثمود» فرستادی، قوم ثمود در سرزمینی بین حجاز و شام زندگی می‌کردند. تو به آنان نعمت‌های زیادی داده بودی، آنان از سلامتی و قدرت و روزی فراوان بهره‌مند بودند.

صالح علیه السلام سالیان سال آنان را به یکتاپرستی فراخواند و از آنان خواست تا دست از بت پرستی بردارند، او با مهربانی به آنان چنین گفت: «ای مردم! چرا از عذاب خدا نمی‌ترسید؟ من پیامبری امین و خیرخواه شما هستم. از عذاب خدا بترسید و از من پیروی کنید، من هیچ مزدی از شما نمی‌طلبم، پاداش من، فقط با خدای جهانیان است».

آن مردم در تابستان‌ها به مناطق کوهستانی می‌رفتند و در آنجا خانه‌هایی در دل کوه تراشیده بودند. وقتی زمستان فرا می‌رسید آن‌ها از کوهستان به دشت کوچ می‌کردند و در آنجا خانه‌های زیبایی برای خود ساخته بودند.

وقتی صالح علیه السلام دید آنان دچار غفلت شده‌اند و مرگ را فراموش کرده‌اند، به آنان گفت:

آیا خیال می‌کنید این زندگی مادی، جاودانه است؟

آیا فکر می‌کنید که برای همیشه در این ناز و نعمت‌ها خواهید ماند و در این باغ‌ها، کنار چشمه‌ها همواره خواهید بود؟

آیا این کشتزارها و درختان خرما که میوه آن شیرین و رسیده است، برای شما باقی می‌ماند؟

آیا این خانه‌هایی که با مهارت، در دل کوه‌ها می‌تراشید، همیشه برای شما

از عذاب خدا بترسید و از من پیروی کنید، از ستمکاران اطاعت نکنید، ستمکارانی که در زمین فساد می کنند و به نیکی و شایستگی روی نمی آورند.

آنان در جواب به صالح علیه السلام گفتند: «ای صالح! تو ادعا می کنی که پیامبر هستی، تو را جادو کرده اند و عقل خود را از دست داده ای که چنین سخنی می گویی، تو انسانی مانند ما هستی. اگر راست می گویی و پیامبر هستی، معجزه ای برای ما بیاور.»

صالح علیه السلام سخن آنان را قبول کرد، آنان از صالح علیه السلام خواستند تا از دل کوه، شتری بیرون بیاورد. صالح علیه السلام دست به آسمان برد و دعا کرد، ناگهان کوه شکافت و شتری از آن بیرون آمد.

در این هنگام صالح علیه السلام به آنان رو کرد و چنین گفت: «ای مردم! این شتر، معجزه من و نشانه قدرت خداست. او از آب این سرزمین، بهره ای دارد. یک روز آب از آن شتر است، روز بعد، آب از آن شماس است. مبادا به او آزاری برسانید، به شما هشدار می دهم اگر به او آسیبی برسانید، عذابی هولناک شما را فرا خواهد گرفت.»

گروهی از مردم با دیدن آن معجزه بزرگ به صالح علیه السلام ایمان آوردند و دست از بُت پرستی برداشتند، اما بیشتر مردم همان راه کفر و بُت پرستی را ادامه دادند. بزرگان قوم ثمود که منافع خود را در بُت پرستی مردم می دیدند، مانع می شدند که مردم به سوی حق بیایند. آنان، رهبرانی سرکش و مغرور بودند که حاضر نبودند به صالح علیه السلام ایمان بیاورند.

بزرگان ثمود تصمیم گرفتند تا شتر صالح علیه السلام را از بین ببرند، آنان کسی را

تشویق کردند تا آن شتر را از بین ببرد، او ابتدا قسمتی از پای شتر را بُرید و شتر بر روی زمین افتاد و سپس او را کشت. مردم گوشت آن شتر را میان خود تقسیم کردند و هر کدام قسمتی از آن را به خانه بردند. درست است که شتر را یک نفر کشت اما آن مردم به این کار او راضی بودند، آنان در جرم او شریک شدند.

وقتی صالح علیه السلام از ماجرا باخبر شد به مردم رو کرد و گفت: «ای مردم! عذاب خدا نزدیک است، هنوز فرصت دارید توبه کنید، از کاری که کرده اید توبه کنید و گرنه گرفتار عذاب سختی می شوید».

آنان در جواب گفتند: «ای صالح! اگر تو پیامبر خدا هستی، آن عذابی را که از آن سخن می گویی، بیاور».

و این گونه بود که آنان گرفتار عذاب شدند، شب در منزل به خواب خوش رفتند و ناگهان صیحه ای آسمانی فرا رسید و زلزله ای سهمگین خانه های آنان را در هم کوبید، آنان در آن لحظه از عمل خود پشیمان شدند، اما این پشیمانی فایده ای نداشت و همه هلاک شدند.

صالح علیه السلام با مردم سخن گفت، اما آنان سخن او را نپذیرفتند و سرانجام هلاک شدند، در این داستان، نشانه هایی از قدرت تو نهفته است، تو به کسانی که راه کفر را برمی گزینند مهلت می دهی، در عذاب آنان شتاب نمی کنی. تو خدای بسیار توانا و مهربان هستی. تو به آنان فرصت دادی، شاید توبه کنند و رستگار شوند.

ص: ۵۲

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ (۱۶۰) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۶۱) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۶۲) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا
 (۱۶۳) وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶۴) أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ (۱۶۵) وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ
 رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ (۱۶۶) قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَخْرُجِينَ (۱۶۷) قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ
 (۱۶۸) رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ (۱۶۹) فَنجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (۱۷۰) إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ (۱۷۱) ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ (۱۷۲)
 وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذَرِينَ (۱۷۳) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷۴) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهَيُّ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ
 (۱۷۵)

ششمین پیامبری که در اینجا از او سخن می گوئی حضرت لوط علیه السلام است. لوط علیه السلام از بستگان ابراهیم علیه السلام بود و همراه او از بابل (عراق) به فلسطین هجرت

نمود و بعد از آن تو او را به سوی مردمی که اهل کشور اُردن بودند، فرستادی.

لوط علیه السلام با مهربانی با آنان چنین سخن گفت: «ای مردم! چرا از عذاب خدا نمی ترسید؟ من پیامبری امین و خیرخواه شما هستم. از عذاب خدا بترسید و از من پیروی کنید، من هیچ مزدی از شما نمی طلبم، پاداش من، فقط با خدای جهانیان است.»

قوم لوط دچار انحراف جنسی شده بودند، آنان اولین گروهی بودند که به هم جنس بازی رو آورده بودند. لوط علیه السلام به آنان گفت: «ای مردم! چرا عمل زشت را با مردان انجام می دهید؟ خدا برای شما زنان را آفرید تا با آنان ازدواج کنید، اما شما زنان را رها می کنید و با مردان عمل جنسی انجام می دهید. به راستی که شما مردمی تجاوزگر هستید.»

آری، تو برای بقای نسل، گزینه جنسی را در انسان ها قرار دادی و برای این نیاز، دستور دادی تا مردان با زنان ازدواج کنند، قوم لوط که به همجنس گرایی رو آورده بودند، می توانستند نیاز جنسی خود را با ازدواج برطرف کنند، اما آنان دچار انحرافی بزرگ شدند و از قانون تو، تجاوز کردند.

آن مردم به جای آن که به سخنان لوط علیه السلام گوش کنند به او گفتند:

___ ای لوط! اگر دست از این سخنان خود برداری، تو را از این شهر بیرون می کنیم.

___ در هر حال، من دشمن کار زشت شما هستم و از کردار شما بیزارم. هر کاری می خواهید انجام بدهید، من از این تهدیدهای شما پروایی ندارم.

آن مردم به کار زشت خود ادامه دادند و سخنان هدایت کننده لوط علیه السلام را نپذیرفتند، سرانجام تو فرشتگان خود را فرستادی تا عذاب را بر آن مردم نازل

ص: ۵۴

کنند. فرشتگان عذاب ابتدا نزد لوط علیه السلام آمدند و به او خیر دادند که امشب عذاب هولناکی بر آن شهر نازل می شود و همه نابود می شوند.

لوط علیه السلام وقتی این سخن را شنید دست به دعا برداشت و چنین گفت: «بارخدایا! من و خاندانم را از کیفری که در انتظار این مردم است، نجات بده».

تو دعای او را مستجاب کردی، او و دخترانش را که به او ایمان آورده بودند، از عذاب نجات دادی، آنان در تاریکی شب، آن شهر را ترک کردند. البتّه زن لوط علیه السلام (که زن سالخورده ای بود) با آن مردم به عذاب گرفتار شد، زیرا او اسرار لوط علیه السلام را برای دشمنان بازگو می کرد و کافران گناهکار را دوست می داشت.

آری، در خانه پیامبر بودن، هرگز سبب نجات انسان نمی شود، زن لوط علیه السلام در خانه مقدّسی بود، اما دچار عذاب شد، در حالی که زن فرعون در کاخ فساد و طغیان بود، اما به موسی علیه السلام ایمان آورد و از بهترین زنان مؤمن بود.

هنگامی که لوط علیه السلام و دخترانش از آن شهر رفتند، تو بارانی از سنگریزه بر آنان نازل کردی، بارانی که همه آنان را در هم کوبید، این باران، باران رحمت نبود، باران خشم تو بود، بارانی که برای آن مردم، بسیار شدید و هولناک بود!

لوط علیه السلام با آن مردم سخن گفت، اما آنان سخن او را نپذیرفتند و سرانجام هلاک شدند، در این داستان، نشانه هایی از قدرت تو نهفته است، تو به کسانی که راه کفر را برمی گزینند مهلت می دهی، در عذاب آنان شتاب نمی کنی. تو خدای بسیار توانا و مهربان هستی. تو بندگان مؤمن خود را از عذاب نجات می دهی.

كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ (١٧٦) إِذْ قَالَ لَهُمُ شُعَيْبٌ أَلَمْ تَتَّقُوا (١٧٧) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (١٧٨) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا
 (١٧٩) وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (١٨٠) أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَمَّا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ (١٨١) وَزِنُوا
 بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ (١٨٢) وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (١٨٣) وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّ الْأُولِينَ
 (١٨٤) قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسْحَرِينَ (١٨٥) وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (١٨٦) فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ
 إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (١٨٧) قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ (١٨٨) فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ
 (١٨٩) إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (١٩٠) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (١٩١)

هفتمین پیامبری که از او یاد می‌کنی شعیب علیه السلام است، تو او را برای هدایت مردم «مدین» فرستادی، مدین، نام منطقه ای در شام (سوریه) بود. آنان مردمی بُت پرست بودند و دچار انحرافات اقتصادی شده بودند و در معامله با دیگران تقلب و کم فروشی می نمودند.

شعیب علیه السلام با مهربانی به آنان چنین گفت: «ای مردم! چرا از عذاب خدا نمی ترسید؟ من پیامبری امین و خیرخواه شما هستم. از عذاب خدا بترسید و از من پیروی کنید، من هیچ مزدی از شما نمی طلبم، پاداش من، فقط با خدای جهانیان است».

آنان در منطقه حساس تجاری بر سر راه کاروان ها قرار داشتند، کاروان ها در وسط راه نیاز پیدا می کردند که با آنان داد و ستد کنند، آنان نیز گران فروشی و کم فروشی می کردند، برای همین شعیب به آنان گفت: «حق پیمانانه را کامل ادا کنید. با کم فروشی به خریداران ضرر نزنید. با ترازوی دقیق، اجناس را وزن کنید. در اجناسی که به مردم می فروشید، کم فروشی نکنید، در زمین فساد نکنید، از خدایی که شما و مردم گذشته را آفریده است، بترسید».

آنان در جواب به شعیب علیه السلام گفتند: «ای شعیب! تو ادعا می کنی که پیامبر هستی، تو را جادو کرده اند و عقل خود را از دست داده ای که چنین سخنی می گویی، تو انسانی مانند ما هستی، ما تو را دروغگو می پنداریم، اگر راست می گویی و پیامبر هستی، سنگ هایی از آسمان بر سر ما فرو ریز».

شعیب علیه السلام در پاسخ به آنان گفت: «خدای من از کارهای شما کاملاً آگاه است، آمدن عذاب در دست من نیست، این در دست خداست، هر وقت او بخواهد و مصلحت بداند، عذاب را بر شما نازل می کند».

آری، آن مردم این گونه شعیب علیه السلام را دروغگو شمردند و عذاب «روز ابر»

آتشبار» آنان را فرا گرفت که این، عذاب روز هولناکی بود. ابری بر سر آنان ظاهر شد، صاعقه های سهمگین از راه رسید و زلزله ای بر زمین افتاد و همه نابود شدند.

* * *

شعیب علیه السلام با آن مردم سخن گفت، اما آنان سخن او را نپذیرفتند و سرانجام هلاک شدند، در این داستان، نشانه هایی از قدرت تو نهفته است، تو به کسانی که راه کفر را برمی گزینند مهلت می دهی، در عذاب آنان شتاب نمی کنی. تو خدای توانا و مهربان هستی.

* * *

از هفت پیامبر بزرگ (موسی، ابراهیم، نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام) سخن گفتی، این پیامبران وظیفه خود را انجام دادند، اما بیشتر مردم به سخن آنان گوش نکردند و سرانجام به عذاب گرفتار شدند.

این پیامبران مردم را به یکتاپرستی فرا خواندند و از آنان خواستند تا از انحرافات دوری کنند، اساس برنامه پیامبران، یکسان بود، آنان معلم های کلاس انسان سازی بودند.

محمد صلی الله علیه و آله مردم مکه را به یکتاپرستی فرا خواند، اما آنان او را دروغگو خواندند و سنگ به سوی او پرتاب کردند، محمد صلی الله علیه و آله از ایمان نیاوردن آنان اندوهناک شده بود، تو ماجرای هفت پیامبر بزرگ خود را بیان کردی، تو دوست داشتی تا محمد صلی الله علیه و آله بدانند که راه او با سختی های زیادی همراه خواهد بود، پیامبران قبلی هم برای هدایت مردم سختی های زیادی را تحمل کردند. تو هرگز پیامبران را تنها نگذاشتی و همواره آنان را یاری کردی. (۱۵)

ص: ۵۸

وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۹۲) نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (۱۹۳) عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ (۱۹۴) بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (۱۹۵) وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ (۱۹۶) أَوْلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۹۷)

در ابتدای این سوره از قرآن سخن گفتی، سپس از پیامبران بزرگ یاد کردی، اکنون بار دیگر از قرآن سخن می‌گویی، محمد صلی الله علیه و آله برای بُت پرستان مکه قرآن می‌خواند، اما آنان ایمان نمی‌آوردند.

این قرآن، از سوی توست، تو قرآن را برای هدایت انسان‌ها فرستادی، جبرئیل که امانت‌دار وحی است، قرآن را بر قلب محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده است.

تو محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری فرستادی و قرآن را به او نازل کردی تا مردم را از عذاب روز قیامت بترساند و از آنان بخواهد دست از بُت پرستی بردارند. تو قرآن را به زبان عربی ساده و قابل فهم بیان کردی، در قرآن هیچ ابهامی وجود

ندارد، پیام های آن گویا و آشکار است.

خبر نازل شدن این قرآن در کتاب های آسمانی قبل ذکر شده است، مثلاً در تورات، نشانه های محمد صلی الله علیه و آله و خبر نزول قرآن بیان شده است. دانشمندان یهودی به خوبی این نشانه ها را می دانستند. این سخن با مردم مکه است، آنان با علمای یهود ارتباط داشتند، علمای یهود سال ها در انتظار آمدن آخرین پیامبر بودند و نشانه های آن را به خوبی می دانستند.

ماجرای علمای یهود چیست؟

یهودیان با رنج فراوان از فلسطین به سرزمین حجاز (عربستان) کوچ کرده بودند تا منتظر پیامبر موعود باشند، آنان از فلسطین و کنار دریای مدیترانه که آب و هوای خوبی داشت به حجاز آمدند و گرمای سوزان این منطقه را تحمیل کردند تا بتوانند آخرین پیامبر خدا را درک کنند، اما همه زحمت های خود را به بهای ناچیز فروختند. دنیاطلبی و حسادت، آنان را از پذیرش حق و حقیقت بازداشت و گرفتار خشم خدا شدند.

یهودیان دوست داشتند که آخرین پیامبر از میان آنان باشد، پس وقتی که محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری مبعوث کردی، آنان به او ایمان نیاوردند. آری، حسد باعث ایمان نیاوردن به محمد صلی الله علیه و آله شد. (۱۶)

در تورات درباره آمدن آخرین پیامبر خود بشارت دادی و نشانه های محمد صلی الله علیه و آله را بیان کردی، یهودیان که در زمان پیامبر زندگی می کردند، به راحتی می توانستند حق و حقیقت را متوجه شوند، آن قدر روشن و واضح درباره محمد صلی الله علیه و آله سخن گفته بودی که جای هیچ شکی نبود.

ص: ۶۰

آن زمان عامه مردم خواندن و نوشتن نمی دانستند، فقط دانشمندان یهود می توانستند تورات را بخوانند. آنان همان طور که فرزندان خود را می شناختند، آخرین پیامبر را هم شناخته بودند، اما اشکال کار این بود که نمی خواستند حق را بپذیرند، حقیقت را شناختند و آن را کتمان کردند، نگذاشتند که مردم عادی با حقیقت آشنا شوند، زیرا با مسلمان شدن مریدانشان، همه منافع خود را از دست می دادند، آنان برای این که بتوانند ریاست کنند و از ثروت مردم استفاده کنند، از قبول حق سر باز زدند و حقیقت را کتمان کردند. (۱۷)

* * *

شُعراء: آیه ۲۰۴ - ۱۹۸

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ (۱۹۸) فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ (۱۹۹) كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۲۰۰) لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۲۰۱) فَيَأْتِيهِمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۲۰۲) فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ (۲۰۳) أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ (۲۰۴)

شهر مکه، شهر توست، کعبه، خانه توست، کعبه، یادگار ابراهیم علیه السلام است، اولین خانه یکتاپرستی است. تو دوست داشتی که دین اسلام از کنار خانه خودت آغاز شود.

ص: ۶۱

مردم مکه به بُت پرستی رو آورده بودند و در اطراف خانه تو، بُت های زیادی قرار داده بودند. تو محمد صلی الله علیه و آله را فرستادی تا قرآن را برای آنان بخواند و آنان را به یکتاپرستی دعوت کند.

مردم مکه، عرب زبان بودند، تو قرآن را به زبان عربی نازل کردی تا آنان معنای آن را بفهمند و پیام آن را درک کنند، اگر قرآن را به زبان دیگری نازل می کردی، مردم مکه آن را نمی فهمیدند و به آن ایمان نمی آوردند، امّا تو قرآن را به زبان عربی نازل کردی، آنان همه پیام های آسمانی آن را درک کردند و معنای آن را به خوبی دانستند.

این گونه تو قرآن را در دل گناهکاران راه می دهی، آنان معنای آن را می فهمند و حجت بر آنان تمام می شود، آنان حق را می فهمند و سپس آن را انکار می کنند، تو به آنان مهلت می دهی، هیچ کس را مجبور به پذیرش حق نمی کنی، مهم این است که همه حق را بشناسند، دیگر اختیار با خودشان است، تو انسان را با اختیار آفریدی، خودش باید راهش را انتخاب کند.

کافران به قرآن ایمان نمی آورند، مگر زمانی که لحظه مرگ آنان فرا رسد و عذاب دردناک را به چشم خود ببینند!

آری، لحظه مرگ، فرشتگان پرده از چشم کافران برمی دارند و آن ها شعله های آتش جهنّم را می بینند، آنان صحنه های هولناکی می بینند، فریاد و ناله های جهنمیان را می شنوند، گرزهای آتش و زنجیرهایی از آتش و... وحشتی بر دل آنان می آید که گفتنی نیست. (۱۸)

کافران در آن لحظه توبه می کنند، امّا توبه در آن لحظه فایده ای ندارد، آنان به التماس می افتند و می گویند: «آیا به ما مهلتی برای توبه می دهند یا این که در عذاب ما شتاب می کنند».

چرا قرآن به زبان عربی است؟

در پاسخ به این سؤال باید چند نکته را بنویسم:

۱ - خدا قدرت داشت که قرآن را به زبان های مختلف نازل کند، امّا مصلحت

ص: ۶۲

او بر این بود که قرآن به یک زبان نازل شود و محمد صلی الله علیه و آله همانند انسان های عادی جلوه کند.

۲- از طرف دیگر، هر زبانی در زمانی خاص به اوج شکوفایی می رسد. خدا مصلحت را در این دید که حدود چهارده قرن پیش، محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری بفرستد. در آن زمان، زبان عربی به اوج شکوفایی رسیده بود. هیچ زبان دیگری در آن زمان، این ویژگی را نداشت.

۴- زبان عربی، قابلیت زیادی برای انتقال معنا دارد و زیبایی خاصی در واژگان و ترکیب جملات آن وجود دارد. کسانی که در زمینه زبان شناسی تخصص دارند به این نکته اعتراف می کنند.

۵- زبان عربی تنها زبانی است که در این چهارده قرن که از نازل شدن قرآن می گذرد، تغییر نکرده است. این پدیده ای عجیب است. همه زبان ها در گذر تاریخ، تغییر می کنند، اما زبان عربی هرگز با گذر زمان تغییر نمی کند و این اتفاق بعد از نزول قرآن روی داد.

کسی که امروز زبان عربی را یاد بگیرد، به راحتی می تواند متن هایی را که صدها سال قبل نوشته شده است به راحتی بخواند، اما یک فارسی زبان، به سختی می تواند با یک متن فارسی که هزار سال پیش نوشته شده است، ارتباط برقرار کند.

زمانی من این مطلب را بهتر درک می کنم که مقداری از کتاب «تاریخ بیهقی» را بخوانم که حدود هزار سال پیش به فارسی نوشته شده است. در اینجا چند سطر از آن کتاب را نقل می کنم:

الف. «بوسهل بر خشم خود طاقت نداشت، او بلند شد نه تمام و بر خویش می کشید. خواجه احمد او را گفت: در همه کارها ناتمامی. وی نیک از جای

ب. «دیگر روز، بدرگاه آمدی و با خلعت نبود، که بر عادت روزگار گذشته، قبایی ساخته کرد... مردمان چنان دانستندی که یک قباست و گفتندی: سبحان الله این قبا از حال بنگردد». (۲۰)

این دو متنی که در اینجا ذکر کردم، امروز دیگر برای فارسی زبانان، زیبایی و جذابیت ندارد، زیرا زبان فارسی در طول این هزار سال، تغییر زیادی کرده است. خدا قرآن را به زبانی نازل کرد که می دانست این زبان، این استعداد را دارد که در طول زمان، دچار تغییر نشود.

فهم قرآنی که چهارده قرن پیش نازل شده است برای انسان های امروز و آینده (که با زبان عربی آشنا هستند)، آسان است.

این پدیده ای عجیب است: ساختار جمله و معنای واژه های عربی در مدت چهارده قرن گذشته، تغییری نکرده است و در آینده هم تغییر نمی کند.

اگر من قدری زحمت بکشم و با زبان عربی آشنا بشوم، همان زیبایی را از قرآن درک می کنم که مردم هزار و چهارصد سال پیش درک می کردند.

آری، زیبایی اعجاز آمیز قرآن هرگز از بین نمی رود، همواره بشر از این زیبایی قرآن بهره خواهد برد و این ویژگی خاص زبان عربی است.

شعراء: آیه ۲۰۷ - ۲۰۵

أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ (۲۰۵) ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ (۲۰۶) مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ (۲۰۷)

محمد صلی الله علیه و آله قرآن را برای مردم مکه می خواند، اما آنان او را مسخره می کردند و

او را دیوانه می خواندند، گروهی از مسلمانان وقتی این منظره را می دیدند، با خود می گفتند: چرا خدا عذاب را بر کافران نازل نمی کند؟ چرا آنان در ناز و نعمت هستند؟

آری، انسان همواره عجول است و خواستار عذاب سریع دشمنانش است. اما تو خدا هستی و قانون خودت را داری، قانون تو، مهلت دادن به کافران است.

اگر این قانون نبود هر کس کفر می ورزید، فوراً عذاب بر او نازل می شد، پس همه بندگان از روی ترس و اجبار، ایمان می آوردند، این ایمان، ارزشی ندارد، زیرا ایمانی است که از روی اجبار و ترس است، ایمانی ارزش دارد که انسان با اختیار، آن را برگزیند.

قانون تو، قانون مهلت است، هر کس کفر بورزد، تو به او مهلت می دهی، او را به حال خود رها می کنی تا در سرکشی و طغیان خود، بیشتر سرگردان شود. اگر تو در عذاب کردن عجله می کردی، کافران نابود می شدند، اما تو چنین نخواستی.

تو می خواهی انسان با اختیار خودش راه تو را انتخاب کند. این راز خلقت انسان است، تو هرگز کاری نمی کنی که اختیار انسان از او گرفته شود، او در این دنیا، چند روزی زندگی می کند، تو راه خوب و بد را به او نشان می دهی، اوست که باید انتخاب کند. البته تو در کمین کافران هستی، مرگ به سراغ آنان می آید و آن وقت است که عذاب را با چشم خود می بینند، آتش جهنم در انتظار آنان است.

آری، تو به کافران نعمت های فراوانی می دهی و سپس عذابی که به آنان وعده داده ای را می رسانی، وقتی عذاب تو فرا رسد، دیگر آن نعمت ها، هیچ

سودی برای آنان نخواهد داشت.

شُعراء: آیه ۲۰۹ - ۲۰۸

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَوْمِهِ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ (۲۰۸) ذِكْرِي وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ (۲۰۹)

تو قرآن را به قلب محمد صلی الله علیه و آله نازل کردی و از او خواستی تا آن را برای مردم بخواند، گروهی از مردم با او دشمنی کردند و سخن او را نپذیرفتند، محمد صلی الله علیه و آله برای آنان ناراحت می شد، او دوست داشت آنان ایمان بیاورند، امّا تو محمد صلی الله علیه و آله را نفرستاده بودی تا مردم را مجبور به ایمان کند، ایمانی که از روی اجبار باشد، ارزشی ندارد.

او فقط مأمور بود پیام تو را به همه برساند، اگر آنان به قرآن ایمان آوردند، خودشان سود کرده اند، اگر هم قرآن را انکار کردند، به خود ضرر زده اند.

این قانون توست: تا زمانی که پیامبری برای مردم نفرستی و راه حق را نشان آنان ندهی، آنان را عذاب نمی کنی.

تو انسان را با اختیار آفریده ای، پیامبران را برای هدایت او می فرستی، تو راه حق و باطل را به او نشان می دهی و او را مجبور به پذیرفتن حق نمی کنی، این انسان است که راه خود را انتخاب می کند، اگر او راه باطل را برگزید و بر آن اصرار ورزید، آن وقت است که عذاب فرا می رسد.

آری، تو هرگز انسان ها را نابود نکردی مگر آن که قبلاً برای هدایت آنان، پیامبران را فرستادی تا حجت را بر آنان تمام کنند و آنان را پند و موعظه کنند. تو هرگز به بندگان ظلم نمی کنی و قبل از فرستادن پیامبران، کسی را عذاب نمی کنی، تو هرگز قبل از آشکار شدن حقیقت، کسی را به عذاب گرفتار

ص: ۶۶

نمی کنی.

* * *

شُعراء: آیه ۲۱۱ - ۲۱۰

وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ (۲۱۰) وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ (۲۱۱)

چند نفر از بزرگان مکه وقتی دیدند که روز به روز بر تعداد مسلمانان افزوده می شود، تصمیم گرفتند تا مانع رشد اسلام شوند، آنان دور هم جمع شدند و با هم چنین گفتگو کردند:

— ایام حج نزدیک است و این بهترین فرصت برای محمد است و بزرگ ترین تهدید برای ما! باید فکری بکنیم.

— محمد برای مردم قرآن می خواند. نمی دانم چرا همه با شنیدن قرآن شیفته آن می شوند.

— راست می گویی. خود ما هم در تاریکی شب، نزدیک خانه محمد می رویم و قرآن گوش می دهیم.

— مگر قرار نبود این راز را هرگز بر زبان نیاوری؟ اگر مردم بفهمند که ما قرآن گوش می کنیم، دیگر آبروی برای ما نمی ماند.

— حالا باید چه کنیم؟

— باید عظمت قرآن را در چشم این مردم بشکنیم و قرآن را به چند قسمت تقسیم کنیم.

— یعنی چه؟ قدری توضیح بده!

— ما باید به مردم بگوییم: شیاطین بر محمد نازل شده اند و این سخنان را به او آموخته اند و قرآن چیزی جز شعر نیست.

ص: ۶۷

___ با این کار، ما عظمت قرآن را از بین می‌بریم و دیگر مردم به شنیدن قرآن علاقه نشان نمی‌دهند.

___ ما باید کسی را کنار کعبه مأمور کنیم که شعرهای زیبا برای مردم بخواند و مردم را به سوی خود جذب کند.

بزرگان مکه دو تهمت را به محمد صلی الله علیه و آله نسبت دادند:

۱- شیاطین قرآن را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل می‌کنند.

۲- قرآن چیزی جز شعر نیست.

جواب تهمت دوم را در آخرین آیات این سوره می‌دهی، اکنون جواب تهمت اول را این گونه می‌دهی: «هرگز این قرآن را شیاطین بر محمد نازل نکرده‌اند. شیاطین هرگز چنین شایستگی و قدرتی ندارند. آنان از شنیدن خبرهای آسمان محروم هستند و هرگز نمی‌توانند چنین سخنانی بگویند».

شیاطین مردم را به زشتی‌ها و فساد فرا می‌خوانند، چگونه ممکن است این قرآن، سخن شیطان باشد حال آن که قرآن مردم را به حق، پاکی، عدالت و تقوا دعوت می‌کند.

بزرگان مکه چرا قدری فکر نمی‌کنند: آیا این قرآن می‌تواند سخن شیطان باشد؟ اگر قرآن سخن شیطان است، پس چرا در سراسر قرآن، سخن از خوبی‌ها به میان آمده است؟ چرا شیطان در آن لعن و نفرین شده است؟

شُعراء: آیه ۲۱۲

إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ (۲۱۲)

ص: ۶۸

در قرآن از حوادث آینده (حوادثی که قبل از برپایی روز قیامت روی می دهد و...) سخنانی به میان آمده است، بزرگان مکه وقتی این سخنان را می شنیدند، فکر می کردند که این سخنان همانند سخنان پیش گوینان است.

در آن روزگار، بعضی از انسان ها پیش گویی می کردند، عرب ها به آنان «کاهن» می گفتند. آنان با جنّ ها ارتباط می گرفتند و از آن ها درباره آینده سؤالاتی می کردند.

ولی جنّ ها از کجا از آینده باخبر می شدند؟

جنّ ها هم به آسمان می رفتند و به سخنان فرشتگان گوش می دادند. فرشتگان از حوادث آینده خبر دارند و گاهی درباره آن سخن می گویند، جنّ ها به دنیای فرشتگان می رفتند و دزدانه سخنان آنان را می شنیدند و سپس به روی زمین می آمدند و به «کاهنان» می گفتند.

در این آیه چنین می گویی: «شیاطین از شنیدن خبرهای آسمانی، محروم شده اند و دیگر نمی توانند از خبرهای آسمانی باخبر شوند». آری، قرآن سخن توست و هرگز نمی تواند سخن شیاطین باشد.

رفت و آمد جنّ ها به آسمان آزاد بود، اما وقتی محمّد صلی الله علیه و آله به دنیا آمد، رفت و آمد آن ها به آسمان ها ممنوع شد و دیگر آنان نمی توانستند آزادانه به ملکوت آسمان ها وارد شوند.

منظور از شیاطین در اینجا گروهی از جنّ ها هستند که از رحمت تو دور شده اند، آنان پیروان ابلیس هستند و او را در هدفش یاری می رسانند. شیاطین می خواهند به دنیای فرشتگان نزدیک شوند و از حوادث آینده باخبر شوند، اما فرشتگان آنان را با نوری عجیب دور می کنند. (۲۱)

فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُكُونَ مِنَ الْمُعَذِّبِينَ (۲۱۳)

درباره رسالت محمد صلی الله علیه و آله سخن گفتم، تو قرآن را برای هدایت انسان ها فرستادی، قرآن از طرف توست، سخن توست و مردم را به یکتاپرستی فرا می خواند، اکنون با محمد صلی الله علیه و آله چنین سخن می گویی: «ای محمد! من خدای یکتا هستم، هرگز با من خدای دیگری را معخوان و گرنه اهل عذاب خواهی شد».

من می دانم تو به محمد صلی الله علیه و آله مقام عصمت دادی و او از هر گونه شرک و خطایی به دور است. منظور تو در اینجا، پیروان پیامبر می باشند و گرنه پیامبر هرگز خدای دیگری غیر از تو را نمی پرستد.

تو با محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویی، اما هدف تو این است که این سخن را به دیگران بگویی.

* * *

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (۲۱۴) وَاخْفِضْ جَنَاحَيْكَ لِمَنِ اتَّبَعِكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۱۵) فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ (۲۱۶)

تو محمد صلی الله علیه و آله را برای هدایت مردم می فرستی، او در آغاز به صورت پنهانی مردم را به سوی یکتاپرستی دعوت می کند. او همراه با همسرش خدیجه علیهاالسلام در حالی که علی علیه السلام نیز با آن هاست، به طواف کعبه می آیند و با بی اعتنایی از مقابل بُت ها عبور می کنند. در روزگاری که همه مردم در مقابل بُت ها سجده می کنند، این سه نفر با خشم به بُت ها نگاه می کنند و فقط تو را می پرستند.

دو تن از بزرگان مکه با هم سخن می گویند:

___ آیا آن ها را می شناسید؟

___ محمّد و علی و خدیجه هستند.

___ آن ها کنار کعبه چه می کنند؟

___ محمّد خود را پیامبر خدا می داند و دین تازه ای آورده است و اکنون نماز می خوانند.

این سه نفر نماز خود را کنار کعبه می خوانند. مردم نماز آن ها را می بینند و برای آن ها سؤال ایجاد می شود. آن ها در مقابل چه کسی سجده می کنند؟ هر چه نگاه می کنی در مقابل آن ها هیچ بُتی نیست. آن ها در مقابل خدایی سجده می کنند که با چشم دیده نمی شود! (۲۲)

* * *

محمّد صلی الله علیه و آله در میان مردم می گردد و هر کس را که مناسب بیند به اسلام دعوت می کند. افرادی که زمینه هدایت دارند وقتی سخن خدا و قرآن را می شنوند مسلمان می شوند.

حدود چهل نفر مسلمان می شوند که در میان آن ها ابوذر، یاسر، سُمیّه، عمار و عبدالله بن مسعود و... به چشم می آیند.

سه سال می گذرد، دیگر وقت آن رسیده است تا پیامبر به صورت رسمی و آشکارا، مردم را به اسلام دعوت کند.

جبرئیل بر پیامبر نازل می شود و این آیات را برای او می خواند:

«ای محمّد! خاندان خویش را از عذاب من بترسان و با مؤمنانی که از تو پیروی می کنند، فروتن و مهربان باش. اگر خاندان تو سخت را نپذیرفتند، به آنان چنین بگو: من از کارهای شما بیزار هستم.»

ص: ۷۱

خانه ابوطالب آنجاست. اتاق پذیرایی پر از جمعیت است، همه مهمانان آمده اند. (۲۳)

پیامبر نزدیک در نشسته است، علی علیه السلام هم کنار او. علی علیه السلام با این که بیش از پانزده سال ندارد، ولی همچون جوان رشیدی به نظر می آید.

پیامبر رو به علی علیه السلام می کند و از او می خواهد تا غذا را بیاورد. سفره پهن می شود و همه غذا می خورند. (۲۴)

چه غذای خوشمزه و با برکتی!

بعد از صرف غذا، پیامبر از جای خود برمی خیزد و سخن خود را آغاز می کند: «به نام خدایی که یکتاست و هیچ شریکی ندارد. ای خویشان من! بدانید که من خیر و خوبی را برای شما می خواهم. من پیامبر خدا هستم و برای سعادت شما و همه مردم برانگیخته شده ام. جبرئیل بر من نازل شد و از جانب خدا با من سخن گفت. بدانید که پس از مرگ، بار دیگر زنده می شوید؛ بهشت و یا جهنم در انتظار شما خواهد بود. آیا می خواهید از عذاب خدا نجات پیدا کنید؟ پس دست از بُت پرستی بردارید و به پیامبری من ایمان بیاورید».

سکوت همه جا را فرا گرفته است. همه به هم نگاه می کنند. پیامبر سخن خود را ادامه می دهد: «آیا در میان شما کسی هست که مرا در این راه یاری کند، هر کس که این کار را بکند برادر و جانشین من خواهد بود؟».

هیچ کس جواب نمی دهد. اکنون علی علیه السلام از جا برمی خیزد و می گوید:

— ای پیامبر! من شما را یاری می کنم.

پیامبر سه بار سخن خود را تکرار می کند و فقط علی علیه السلام است که هر سه بار جواب می دهد. اکنون پیامبر رو به همه می کند و می گوید: «بدانید که این جوان، برادر و وصی و جانشین من است. از او اطاعت کنید.» (۲۵)

بیشتر کسانی که در این مهمانی بودند سخن پیامبر را نپذیرفتند، ابوطالب، پدر علی علیه السلام هم در آنجا حاضر بود، آنان رو به ابوطالب کردند و در حالی که لبخند تمسخرآمیزی بر لب داشتند به ابوطالب گفتند: «ای ابوطالب! محمد از تو خواست تا از پسترت، علی اطاعت کنی و گوش به فرمان او باشی!».

آن روز آنان سخن محمد صلی الله علیه و آله را مسخره کردند، او را تنها گذاشتند و یاریش نکردند، اما در آن شرایط، این علی علیه السلام بود که دعوت محمد صلی الله علیه و آله را پذیرفت و در سختی ها و تنهایی ها، یار او بود.

آری، محمد صلی الله علیه و آله از همان آغاز کار، برنامه ای دراز مدّت داشت، او حتی از همان لحظه، جانشین خود را (به امر تو) مشخص نمود، امامت، ادامه راه نبوت است.

پیامبر از این سخنان خاندان خود، دچار تردید نشد، بلکه راه خود را ادامه داد، درست است که امروز آنان محمد صلی الله علیه و آله را مسخره کردند، اما دیری نمی پاید که محمد صلی الله علیه و آله بر تمامی این سرزمین حکمفرما می شود. به زودی آنان خواهند دید که ندای دین اسلام همه سرزمین حجاز (عربستان) را فرا می گیرد.

* * *

این ماجرا چه درسی به من می دهد؟

وقتی من به آرمانی ایمان دارم نباید از تنهایی خود بهراسم، باید به تو توکل کنم و برنامه دقیقی داشته باشم، آینده را بینم و با برنامه ریزی آینده را بسازم.

اگر دوستانم مرا مسخره می کنند، نباید در راه خود تردید کنم، نباید آرمان خود را تغییر دهم، بلکه باید دوستان خود را تغییر دهم، باید دوستانی پیدا کنم که افق دید آن ها بالاتر از من باشد، چنین دوستانی می توانند همراه و همیار من در راه رسیدن به هدفم باشند.

* * *

شعراء: آیه ۲۲۰ - ۲۱۷

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۲۱۷) الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ (۲۱۸) وَتَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ (۲۱۹) إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۲۲۰)

سخن تو با محمد صلی الله علیه و آله ادامه پیدا می کند:

ای محمد! اگر خاندان تو به سخن تو گوش ندادند، بر من توکل کن! من همان خدایی هستم که وقتی تو به نماز می ایستی، تو را می بینم، تو با مؤمنان به نماز می ایستی، شما با هم در مقابل من به سجده می روید، من از حال شما باخبر هستم، من خدای شنوا و دانا هستم، سخن شما را می شنوم، به حال شما آگاه هستم.

ای محمد! من تو را یاری می کنم، می دانم که این کافران تو را دروغگو، جادوگر و شاعر خواندند، تو از سخن آنان دلگیر نشو! من به آنان مهلت می دهم و در عذاب آنان شتاب نمی کنم، من انسان را آزاد آفریده ام، هدف تو این نیست که آنان را مجبور به ایمان کنی. هدف خود را بشناس! هدف تو این است: تو باید راه هدایت را نشان آنان دهی! همین.

ص: ۷۴

هَيْلٌ أَنْبَأَكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ (۲۲۱) تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ (۲۲۲) يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ (۲۲۳) وَالشُّعْرَاءُ
يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ (۲۲۴) أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ (۲۲۵) وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَمْ يَفْعَلُونَ (۲۲۶) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ (۲۲۷)

به پایان این سوره نزدیک می شوم، محمد صلی الله علیه و آله برای مردم مکه قرآن می خواند و آنان را با سخن تو آشنا می کرد، اما بزرگان مکه برای این که مردم به اسلام متمایل نشوند به محمد صلی الله علیه و آله دو سخن ناروا نسبت می دادند. آنان به مردم می گفتند: «محمد می گوید فرشته وحی بر او نازل شده است و قرآن را برای او آورده است، اما محمد اشتباه می کند، این شیاطین هستند که بر محمد نازل می شوند، قرآن محمد، چیزی جز شعر نیست».

اکنون تو با بزرگان مکه سخن می‌گویی: «شما می‌گویید شیاطین بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده‌اند. قدری فکر کنید. شیاطین مردم را به زشتی‌ها و فساد فرا می‌خوانند، چگونه ممکن است این قرآن، سخن شیطان باشد حال آن که قرآن مردم را به حق، پاکی، عدالت و تقوا دعوت می‌کند؟ آیا می‌دانید شیطان‌ها بر چه کسانی نازل می‌شوند؟ آنان بر گناهکاران دروغگو نازل می‌شوند».

آری، کسانی که شیاطین بر آنان نازل می‌شوند، دروغگو هستند. شیاطین سخنان دروغ به گناهکاران می‌گویند و گناهکاران همان دروغ‌ها را به مردم می‌گویند. (۲۶)

بزرگان مکه، محمد صلی الله علیه و آله را به خوبی می‌شناسند، آنان هرگز از محمد صلی الله علیه و آله دروغ نشنیده‌اند. چرا آنان با خود فکر نمی‌کنند؟ چگونه ممکن است شیاطین بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شوند، در حالی که محمد صلی الله علیه و آله هرگز گناهکار و دروغگو نیست؟

سخنان محمد صلی الله علیه و آله چیست؟ محمد صلی الله علیه و آله مردم را به پاکی، عدالت و خوبی‌ها فرا می‌خواند، او مردی درستکار و راستگوست، چگونه ممکن است شیطان بر او نازل شود؟

چگونه ممکن است سخن او، سخن شیطان باشد؟ اگر قرآن، سخن شیطان است، پس چرا در سراسر قرآن، سخن از خوبی‌ها به میان آمده است؟

قرآن، کلامی زیباست، هر کس که به زبان عربی آشنا باشد، زیبایی متن آن را درک می‌کند، هیچ کس نمی‌تواند مانند قرآن سخن بگوید، هیچ کس نمی‌تواند سوره‌ای همانند آن بیاورد، قرآن سخن توست.

بزرگان مکه، زیبایی قرآن را درک می‌کردند، آنان مخفیانه به آیات قرآن

گوش می کردند، اما برای این که مردم به قرآن ایمان نیاورند به همه می گفتند: «قرآن، شعر است و محمد هم شاعری بیش نیست».

اکنون تو می خواهی در اینجا، جواب این سخن را بدهی: قرآن، شعر نیست و محمد صلی الله علیه و آله هم شاعر نیست، شاعران در دنیای خیال و پندار زندگی می کنند، اما محمد صلی الله علیه و آله در دنیای واقع بینی است، او برای هدایت انسان ها به میدان آمده است و برای نابودی زشتی ها تلاش می کند.

تو به آنان می گویی: به زندگی شاعران نگاه کنید، شاعران شما در بند زلف و خال یار خود هستند و بیشتر در جستجوی عیش و نوش هستند، مگر نمی بینید که گمراهان از شاعران پیروی می کنند، لحظه ای فکر کنید: کسانی که از محمد صلی الله علیه و آله پیروی می کنند، از عیش و نوش به دور هستند، اگر محمد صلی الله علیه و آله شاعر بود، باید گمراهان، دور او جمع می شدند.

* * *

شاعران غرق در پندار شاعرانه خود هستند، آنان در بند منطق و استدلال نیستند، شعر شاعران از هیجان های عاطفی آنان تراوش می کند، این هیجان ها هر زمانی، شاعران را به سوی می برد.

وقتی از کسی راضی و خشنود هستند، با شعر خود او را مدح می کنند و از او فرشته ای زیبا می سازند، اما ساعتی دیگر، اگر از همان شخص خشمگین شوند، با شعر خود، او را بدترین انسان ها خطاب می کنند. شعر شاعران، منطق ندارد، از احساس آن ها پیروی می کند. شاعران در وادی اندیشه، سرگردان هستند.

چگونه ممکن است که محمد صلی الله علیه و آله شاعر باشد؟

قرآن، سخنی حساب شده است و منطق دارد و بزرگ ترین درس های

زندگی را به انسان می دهد. شاعران از خال یار خود سخن می گویند، محمد صلی الله علیه و آله از یکتاپرستی و عدالت سخن می گوید و از مردم می خواهد از زشتی ها دوری کنند. اندیشه های محمد صلی الله علیه و آله، ساختار و نظم دارد.

شما شاعران را به خوبی می شناسید، شاعران اهل سخن هستند، نه اهل عمل. آیا نمی بینید آنان به اشعار خود عمل نمی کنند؟

شما محمد صلی الله علیه و آله را به خوبی می شناسید، محمد صلی الله علیه و آله، اهل عمل است، شما خودتان استقامت شگفت انگیز او را دیده اید، او در راه هدف و آرمانش، همه سختی ها را تحمل می کند، نه چشم به مال و ثروت دنیا دارد و نه چشم به پست و مقام. او می خواهد مردم را هدایت کند و در این راه تلاش می کند.

* * *

بزرگان مکه می دانستند که قرآن، شعر نیست. شعر در زبان عربی، قافیه و وزن مشخصی دارد، اما قرآن این گونه نیست.

شاعرانی که در آن زمان بودند، سه ویژگی داشتند:

۱ - گمراهان از آنان پیروی می کنند و با سخنان خیالی شاعران از واقعیت های زندگی فرار می کنند و دچار خودفراموشی می شوند.

۲ - شاعران مردمانی بی هدف هستند، آنان شخصیت ثابتی ندارند، از احساسات خود پیروی می کنند و هیجان های عاطفی، هر زمانی، آنان را به سوی می برد.

۳ - آنان اهل سخن هستند نه اهل عمل. اگر گاهی دعوت به خوبی ها کنند، خودشان به آن عمل نمی کنند.

تو از مردم مکه می خواهی تا قدری فکر کنند، آنان محمد صلی الله علیه و آله را به خوبی می شناسند، هیچ کدام از این ویژگی های شاعران در محمد صلی الله علیه و آله وجود ندارد،

ص: ۷۸

آنان محمّد صلی الله علیه و آله را این گونه می شناسند:

۱ - پیروان محمّد صلی الله علیه و آله کسانی هستند که از گمراهی نجات پیدا کرده اند و از زشتی ها فاصله گرفته اند.

۲ - سخن محمّد صلی الله علیه و آله، منطق دارد، محمّد صلی الله علیه و آله از یکتاپرستی و عدالت سخن می گوید و از مردم می خواهد از زشتی ها دوری کنند. اندیشه های محمّد صلی الله علیه و آله، ساختار و نظم دارد.

۳ - محمّد صلی الله علیه و آله، مرد عمل است، او به گفته های خود عمل می کند.

محمّد صلی الله علیه و آله این آیات را برای مردم مکه خواند، از آن روز به بعد دیگر، خیلی از مردم این تهمت را باور نکردند و حق آشکار شد. بعد از این بزرگان مکه به این فکر افتادند که محمّد صلی الله علیه و آله و یاران او را اذیت و آزار کنند، آنان فهمیدند که دیگر «تهمت شاعر بودن محمّد» فایده ای ندارد، آنان باید سیاست دیگری را آغاز کنند، سیاست شکنجه و آزار!

آیا همه شاعران، اسیر پندارند و در حال و هوای خال یارند؟

هرگز.

گروهی از شاعران هستند که به تو ایمان دارند و عمل نیکو انجام می دهند و همواره به یاد تو هستند، آنان هنرمندانی هستند که هدف آنان، شعر نیست، بلکه در شعر، هدف های خود را می جویند، آنان غرق در شعر نمی شوند، بلکه شعر آنان، مردم را به یاد تو می اندازد. وقتی آنان می بینند که مؤمنان به ظلم و ستم گرفتار شده اند با هنر خویش به دفاع از حق می پردازند.

آری، شاعر بودن، خوب یا بد نیست، مهم این است که شاعر برای چه هدفی شعر می گوید. این هدف است که به شعر ارزش می دهد.

ص: ۷۹

در طول تاریخ، شاعرانی بوده اند که با شعر خود لرزه بر اندام ستمکاران انداخته اند، گاهی یک شعر آنان از یک کتاب پرمحتوا، بیشتر اثر داشته است و سبب بیداری مردم شده است.

در اینجا می خواهیم از «کمیت» یاد کنیم، او در زمان «هشام عباسی» زندگی می کرد، شاعران زیادی، خلیفه عباسی را مدح می کردند و به پول و ثروت زیادی می رسیدند. هشام، ظلم و ستم زیادی می کرد، اما شاعران او را جانشین خدا و امین خدا روی زمین می دانستند و مقام او را از کعبه بالاتر می دانستند.

فضای خفقان عجیبی در زمان هشام ایجاد شده بود، کسی جرأت نداشت از علی علیه السلام و فرزندان پاک او یاد کند، در آن شرایط «کمیت» از حقّ اهل بیت علیهم السلام دفاع کرد و با هنر زیبایی خود، یاد و نام آنان را زنده نگاه داشت.

حکومت ستمگر عباسی در جستجوی این شاعر بود تا او را از بین ببرد، روزی یکی از دوستانش به او گفت: «مأموران حکومت در جستجوی تو هستند تا تو را دستگیر کنند و به دار بیاویزند».

او در شعری (به زبان عربی) چنین پاسخ داد: «من پنجاه سال است چوبه دار خویش را بر دوش می کشم».

این شاعری است که تو به هنر او ارزش می دهی و در روز قیامت به او پاداش زیادی عطا می کنی، آری، تو به هر بیت شعری که او گفته است، در روز قیامت به او خانه ای در بهشت می دهی. (۲۷)

کدام شاعر نزد تو ارزشمند است؟

آیا شاعری که به مدح ستمگر می پردازد و با چاپلوسی به سگه های طلا می اندیشد؟

هرگز.

ص: ۸۰

تو چقدر زیبا گفته ای: «چنین شاعری در وادی اندیشه سرگردان است». این بهترین سخن در وصف چنین شاعرانی است.

سرگردان!

هم خود سرگردان است و هم مردم را سرگردان می کند. فقط گمراهان از چنین شاعری، پیروی می کنند. آنان با چنین شعری می خواهند ندای وجدان خود را خاموش کنند، از ظلم و ستم حمایت کنند و خود را به خواب بزنند و فکر کنند کار خوبی می کنند.

به راستی کدام شاعر است که از سرگردانی بیرون آمده است؟

شاعری که زلف و لب یار را وصف نمی کند، بلکه او فریاد برمی آورد و از حقّ و حقیقتی که فراموش شده است، سخن می گوید. شعری که پایه های تخت ستمگر را می لرزاند، شعری که مردمی را که اسیر ستم شده اند، بیدار می کند.

اینجاست که امام صادق علیه السلام به شیعیان خود دستور می دهد تا شعر چنین شاعرانی را به فرزندان خود بیاموزند. امام صادق علیه السلام دوست دارد که شیعیانش چنین اشعاری را حفظ کنند، زیرا این اشعار، دین خدا را زنده نگاه داشته اند.

(۲۸)

آری، شعر به خودی خود، نه خوب است، نه بد. این جهت شعر است که به شعر ارزش می دهد. شعری سبب گمراهی می شود و شعری دیگر، دین خدا را زنده می کند.

«به زودی ستمگران خواهند فهمید که بازگشت آن ها به کجاست».

این آخرین جمله این سوره است. تو با کافران مکه سخن می گویی، آنان به

ص: ۸۱

پیامبر تهمت های ناروا زدند، او را دیوانه، جادوگر و شاعر خواندند. آنان وقتی دیدند این تهمت ها فایده ای نداشت، به اذیت و آزار او پرداختند، به سوی محمد صلی الله علیه و آله سنگ پرتاب کردند، یاران او را شکنجه کردند، بر سر و صورت او خاکستر ریختند. آنان این همه ظلم کردند، اما به زودی خواهند فهمید که سرنوشت آنان چگونه است!

ممکن است چند روزی در این دنیا به نوایی برسند، اما سرانجام مرگ به سراغ آنان می آید، هنگام مرگ، فرشتگان آنان را به سوی عذاب می برند.

روز قیامت هم که فرا رسد، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها می اندازند و آن ها را به سوی جهنم می کشانند، آنان برای همیشه همدم آتش سوزان خواهند بود.

* * *

ستمگران همواره با راه تو دشمنی کرده اند، زمانی بُت پرستان به دشمنی با محمد صلی الله علیه و آله پرداختند، برای کشتن او در مکه جلسه تشکیل دادند و تصمیم گرفتند او را به قتل برسانند، اما تو او را یاری کردی و او را از شر آنان نجات دادی.

محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و یازده فرزند پاک او را به عنوان جانشینان پس از خود معرفی کرد، دوازده امامی که تو برای هدایت مردم انتخاب کرده بودی، اما ستمگران تا توانستند به آنان ظلم کردند.

هر انسان آزاده ای که تاریخ را می خواند بر ستمی که بر این خاندان رفت، اشک می ریزد، بعد از رحلت پیامبر، علی علیه السلام را خانه نشین کردند، در خانه او را آتش زدند، دختر پیامبر را به شهادت رساندند، علی علیه السلام را در محراب مسجد کوفه شهید کردند... حسین علیه السلام را در کربلا با لب تشنه کشتند و سرش را در

پیامبر بارها به مردم سفارش کرده بود که خاندان مرا دوست بدارید، اما مسلمانان با این خاندان چه کردند؟

آری، به زودی ستمگران خواهند فهمید که بازگشت آن‌ها به کجاست. تو در کمین ستمگران هستی، ممکن است چند روزی به آنان مهلت بدهی، اما سرانجام آتش جهنم در انتظار آنان است، آتشی که هرگز خاموش نمی‌شود. وقتی آنان آتش جهنم را از دور می‌بینند و صدای جوش و خروش جهنم را می‌شنوند، ترس و وحشت وجود آنان را فرا می‌گیرد. فرشتگان غلّ و زنجیر به دست و پای آنان می‌بندند و آنان را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنم جای می‌دهند، آن وقت است که صدای آه و ناله آنان بلند می‌شود و برای خود آرزوی مرگ می‌کنند.

فرشتگان به آنان می‌گویند: «امروز یک بار آرزوی مرگ نکنید، بلکه بسیار مرگ طلب کنید، بدانید عذاب شما یکی دو روز نیست، شما برای همیشه در اینجا عذاب خواهید شد.» (۲۹)

آری، آتش سوزان از هر طرف آنان را در برمی‌گیرد و آنان نمی‌توانند این آتش را از خود دور کنند، هیچ کس هم آنان را یاری نمی‌کند. (۳۰)

سوره نمل

اشاره

ص: ۸۵

۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۲۷ قرآن می باشد.

۲ - «نمل» به معنای مورچه می باشد. در آیه ۲۸ ماجرای مورچه ای ذکر شده است که وقتی سپاه سلیمان علیه السلام را دید به مورچگان خبر داد تا به لانه خود بروند، مبادا زیر دست و پای آن سپاه، پایمال شوند.

۳ - نام دیگر این سوره «سلیمان» است. او یکی از پیامبران بزرگ خدا بود و به حکومت و پادشاهی بزرگی رسید.

۴ - موضوعات مهم این سوره چنین است: قیامت، اشاره ای به داستان موسی علیه السلام، داستان سلیمان علیه السلام و غیبت پرنده ای به نام هدهد. هدهد برای سلیمان خبر آورد که در یمن، زنی به نام «بلقیس» خورشید را می پرستد. سلیمان به بلقیس نامه نوشت و او را به فلسطین فرا خواند، در پایان، بلقیس یکتاپرست می شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طس تِلْمَكْ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ (۱) هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۳) إِنَّ الَّذِينَ لَمَّا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ (۴) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ
الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخِسُونَ (۵) وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ (۶)

در ابتدا، دو حرف «طا» و «سین» را ذکر می کنی، قرآن معجزه ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است. این آیات قرآن است که بر محمد صلی الله علیه و آله

نازل کردی، قرآن کتاب روشنگری است که حقایق جهان را برای انسان بیان می کند و راه سعادت را به او می آموزد.

قرآن، مایه هدایت مؤمنان است و آنان را بشارت می دهد، همان مؤمنانی که نماز را برپا می دارند و زکات می دهند و به روز قیامت، یقین دارند.

محمد صلی الله علیه و آله پیام تو را برای مردم بیان کرد، گروهی پیام قرآن تو را شنیدند و به روز قیامت ایمان آوردند، آنان به رستگاری می رسند و در روز قیامت در بهشت جای خواهند گرفت، امّا کافران قرآن را دروغ پنداشتند و به روز قیامت ایمان نیاوردند.

تو آن کافران را به حال خود رها می کنی تا آنجا که گناهانشان در نظرشان زیبا جلوه می کند و آنان در گمراهی خود، سرگردان می شوند.

آری، تو راه هدایت را به همه نشان می دهی، تو هیچ کس را مجبور به ایمان آوردن نمی کنی، تو انسان را آزاد آفریده ای، او خودش باید راه خود را انتخاب کند، تو کسانی را که راه کفر را انتخاب می کنند به حال خود رها می کنی، آنان دیگر از توفیق تو بی بهره می شوند و راه سقوط خود را ادامه می دهند، گویی که این راه برای آنان، زیباتر از همه چیز است، آنان از سرنوشتی که در انتظارشان است، نگران نیستند و به خوشی های خود ادامه می دهند و دچار غفلت بزرگی می شوند.

* * *

آنان در این دنیا دلخوش هستند، امّا مرگ در کمین آنان است، عذاب سختی در انتظار آنان است. روز قیامت که فرا رسد می فهمند که بیش از همه، زیان کرده اند. روز قیامت، روز پشیمانی آنان است، آن روز می فهمند که در دنیا سرمایه های وجودی خویش را تباه کرده اند و به خود ظلم کرده اند.

تو برای هدایت آنان، قرآن را فرستادی، امّا ایمان نیاوردند و قرآن و پیامبر تو را انکار کردند، این قرآن، کتاب توست، از طرف تو که خدای فرزانه و دانا هستی بر قلب محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است. قرآن از انسان ها می خواهد تا به قیامت ایمان بیاورند و خود را برای آن روز آماده کنند و برای آن روز توشه

نمل: آیه ۱۲ - ۷

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنستُ نَارًا سَاتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبِيرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِسَهَابٍ مِّنَ السَّمَاءِ قَبَسٍ لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۷) فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۸) يَا مُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۹) وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُزْسِلُونَ (۱۰) إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسَيْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱۱) وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضًا مِّنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۱۲)

محمد صلی الله علیه و آله مردم مکه را به یکتاپرستی فرا خواند، اما آنان او را مورد آزار و اذیت قرار می دادند، محمد صلی الله علیه و آله از ایمان نیاوردن آنان اندوهناک شد، اکنون می خواهی از پنج پیامبر خود سخن بگویی (موسی، داوود، سلیمان، صالح و لوط علیهم السلام). تو دوست داری محمد صلی الله علیه و آله بداند که پیامبران دیگر هم، برای هدایت دیگران سختی های زیادی را تحمل کردند و مردم آنان را دروغگو خواندند.

سخن را از موسی علیه السلام آغاز می کنی و از حساس ترین لحظه های زندگی موسی علیه السلام سخن می گویی، آن شبی که موسی علیه السلام راه بیت المقدس را گم کرد، موسی علیه السلام با خانواده خود در شبی سرد و تاریک، گرفتار طوفان شد و راه را گم کرد، تو آن شب او را یاری کردی و به او مقام نبوت عطا کردی.

موسی علیه السلام در مصر به دنیا آمد و در کاخ فرعون بزرگ شد، وقتی او به سنّ جوانی رسید، برای او حادثه ای پیش آمد که ناچار شد از مصر فرار کند. او از مصر به «مدین» آمد. مدین، نام منطقه ای در شام (سوریه) بود.

او با شعیب علیه السلام که پیامبر بود، آشنا شد و با دختر او ازدواج کرد. موسی علیه السلام از مال و ثروت دنیا هیچ چیز همراه خود نداشت، شعیب علیه السلام به او گفت: «مهریه دخترم این است که هشت سال برای ما گوسفندان را به چرا ببری».

موسی علیه السلام پذیرفت، او هشت سال برای آنان چوپانی کرد، دو سال دیگر هم بیشتر ماند.

از زمانی که او به مدین آمده بود، ده سال گذشته بود، او تصمیم گرفت به مصر بازگردد، پس با شعیب علیه السلام خداحافظی کرد و با همسرش آماده حرکت شد.

* * *

موسی علیه السلام به سوی مصر می رفت، او راهی طولانی در پیش داشت، در شبی سرد و طوفانی، موسی علیه السلام راه را گم کرد، او به جای این که به سوی مصر برود، به سمت جنوب صحرای سینا به پیش رفت تا این که نزدیک رشته کوه «طور» رسید.

او به سمت راست خود نگاه کرد، آتشی در تاریکی شب دید. آن نور از «درّه طوی» بود. (درّه طوی، سمت راست کوه طور بود).

موسی علیه السلام نمی دانست که به چه مهمانی بزرگی فرا خوانده شده است، او نمی دانست که گم کردن راه، بهانه ای برای رسیدن به این سرزمین بوده است. او به خانواده خود گفت: «آتشی از دور می بینم، شما اینجا بمانید تا من بروم بینم چه خبر است، شاید هم بتوانم از آتش، شعله ای برای شما بیاورم که شما

خود را با آن گرم کنید».

موسی علیه السلام به سوی آتش آمد، نور از درختی شعله ور بود، نزدیک تر رفت، ناگهان صدایی به گوش او رسید: «خجسته و مبارک باشد هر کس در این آتش است! مبارک باد کسی که کنار این آتش است! پاک و منزّه است خدایی که پروردگار جهانیان است».

سبحان الله!

موسی علیه السلام تعجب کرد، این صدای کیست که به گوش می رسد. این تو بودی که با او سخن می گفتی، منظور از کسی که کنار آتش است، موسی علیه السلام بود، منظور از کسانی که در آن آتش بودند، فرشتگان هستند.

تو با موسی علیه السلام سخن گفتی: «ای موسی! من خدای یگانه هستم، خدای توانا و فرزانه».

تو بالاتر از این هستی که جسم داشته باشی، تو هرگز به شکل نور، ظاهر نمی شوی، تو جسم نداری و هرگز به شکلی ظاهر نمی شوی، این درخت، جلوه ای از نور تو بود، آن شب تو نوری را آفریدی و بر آن درخت جلوه گر کردی.

سبحان الله!

اگر کسی می توانست تو را با چشم ببیند، دیگر تو خدا نبودی، بلکه یک آفریده بودی!

هر چه با چشم دیده شود، مخلوق است. هر چیزی که با چشم دیده شود، یک روز از بین می رود و تو هرگز از بین نمی روی!

سبحان الله!

تو صفات و ویژگی های مخلوقات را نداری، اگر تو یکی از آن صفات را

ص: ۹۱

می داشتی، حتماً می شد تو را درک کرد و می شد تو را با چشم دید، اما دیگر تو نمی توانستی همیشگی باشی، گذر زمان تو را هم دگرگون می کرد.

تو خدای یگانه ای، هیچ صفتی از صفات مخلوقات خود را نداری، هرگز نمی توان تو را حس کرد و دید.

«ای موسی! عصایت را بر زمین انداز.»

موسی علیه السلام عصای خود را بر زمین انداخت، ناگهان آن عصا مار بزرگی گردید و به هر سو می خزید، ترس تمام وجود موسی علیه السلام را فرا گرفت و فرار کرد.

تو او را صدا زدی و گفتی: «ای موسی! نترس زیرا پیامبران من، وقتی در حضور من هستند از هیچ چیز ترس و وحشتی ندارند. ای موسی! من تو را به پیامبری برگزیده ام، تو نباید از من بترسی، من خدای مهربان هستم، حتی کسانی که به خود ستم کرده اند، اگر توبه کنند و بدی ها را به خوبی ها تبدیل کنند، من آن ها را می بخشم، من خدای بخشنده و مهربان هستم.»

وقتی موسی علیه السلام این سخن تو را شنید، بازگشت و دست دراز کرد و با دست سر آن مار را گرفت، ناگهان آن مار به عصا تبدیل شد. (۳۱)

تو از موسی علیه السلام خواستی تا دست خود را در گریبان ببرد و آن را بیرون آورد، ناگهان دست او نورانی و درخشنده شد، به گونه ای که نور و روشنایی آن بر آفتاب برتری داشت. این معجزه دوم موسی علیه السلام بود. این نور برای دست موسی علیه السلام هیچ ضرری نداشت، آتش نبود که دست او را بسوزاند، دست او در کمال صحت و سلامتی بود.

اکنون تو دو معجزه به موسی علیه السلام دادی: عصا و دست نورانی. به او خبر

ص: ۹۲

می دهی که منتظر معجزات دیگر هم باشد، تو به او هفت معجزه دیگر خواهی داد، معجزات او نه معجزه خواهد بود. او باید با این معجزات به سوی فرعون و فرعونیان برود و آنان را به یکتاپرستی فرا بخواند و از گمراهی نجات بدهد، آری، آن ها مردمی طغیانگر و نافرمان بودند و موسی علیه السلام را به سوی آنان فرستادی.

* * *

نمل: آیه ۱۴ - ۱۳

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۱۳) وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۴)

موسی علیه السلام از کوه طور برگشت، او اکنون پیامبر است. او مأموریت بزرگی بر عهده دارد، باید نزد فرعون می رفت و او را به بندگی تو فرا می خواند.

موسی علیه السلام به کاخ فرعون رفت و او و یارانش را به یکتاپرستی فرا خواند و چنین گفت:

___ ای فرعون! من فرستاده خدای تو هستم.

___ ای موسی! بگو بدانم خدای تو کیست؟ مگر غیر از من خدای دیگری وجود دارد؟

___ خدای من آن کسی است که آفرینش هر چیز را به او ارزانی داشته است و راه کمال را به او آموخته است.

___ اگر راست می گویی و تو پیامبر هستی، معجزه خود را نشان بده!

در این هنگام، موسی علیه السلام عصای خود را بر زمین انداخت، به قدرت تو، آن عصا تبدیل به اژدهایی وحشتناک شد، اژدهایی بزرگ که می رفت تخت

ص: ۹۳

فرعون را ببلعد. فرعون فریاد زد: «ای موسی! این اژدها را بگیر». موسی علیه السلام دست دراز کرد و آن اژدها تبدیل به عصا شد.

همچنین موسی علیه السلام دست خود را به گریبان برد و سپس بیرون آورد، همه دیدند که دست او آن چنان نورانی و درخشنده شد که روشنایی آن بر آفتاب برتری داشت.

فرعون این دو معجزه را دید، حق را شناخت، اطرافیان او هم حق را شناختند، دو معجزه موسی علیه السلام روشنگر بود، اما آنان معجزه موسی علیه السلام را سحر و جادو خواندند و گفتند: «ای موسی! تو به اینجا آمده ای تا با سحر و جادوی خود ما را از وطنمان بیرون کنی».

آنان به حقیقت معجزه های موسی علیه السلام یقین پیدا کردند و فهمیدند او پیامبر توست، اما از روی ظلم و تکبر، آن معجزات را دروغ خواندند و به موسی علیه السلام ایمان نیاوردند و او را جادوگر خواندند.

تو به فرعون و فرعونیان فرصت دادی، اما آنان بر طغیان خود افزودند، وقتی مهلت آنان به پایان آمد، آنان را در رود نیل غرق کردی! آری، این عاقبت تبهکاران است.

همه آنان در رود نیل غرق شدند و در روز قیامت هم به آتش جهنم گرفتار می شوند، این عاقبت دردناکی برای آن تبهکاران بود، آنان می توانستند راه هدایت را انتخاب کنند و به رستگاری برسند، اما خودشان راه ظلم و طغیان را برگزیدند و سرانجام عذاب تو فرا رسید و همه نابود شدند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۵) وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (۱۶)

وقتی قرآن تو را می خوانم می بینم که اکثر پیامبران تو با سختی های زیادی روبرو شدند: موسی، ابراهیم، نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام.

هر کدام از آنان با نوعی از انحرافات مبارزه کردند و مردم را به سوی هدایت فرا خواندند، گروهی آنان را دروغگو خواندند، اما آنان راه خود را ادامه دادند و با همه سختی ها کنار آمدند.

اکنون تو می خواهی از سلیمان علیه السلام برایم سخن بگویی، در زمان او شرایط برای تشکیل حکومتی بزرگ آماده بود. سلیمان علیه السلام پیامبر تو بود و چهل سال بر سرزمین بزرگی حکومت کرد، (حکومت او سوریه، فلسطین، عراق و

بیشتر پیامبران تو با مخالفت شدید قوم خود روبرو شدند و مجبور شدند از شهر و دیار خود هجرت کنند، اما تو سرنوشت سلیمان علیه السلام را به گونه ای دیگر رقم زدی، تو جنّ ها را مطیع او کردی، حیوانات را هم رام او نمودی و...

تو چنین خواستی که او بر سرزمین بزرگی حکومت کند، این اراده تو بود، اکنون برایم از سلیمان علیه السلام سخن می گویی تا من با او بیشتر آشنا شوم.

پیامبران با هم فرقی ندارند، آنان وظیفه خود را انجام می دهند، مهم نیست که پیامبری حکومت داشته باشد یا نه. نه پادشاهی سلیمان علیه السلام بد است و نه فقر ایوب علیه السلام!

آری، تو ایوب علیه السلام را به سختی های زیادی مبتلا نمودی، او بیمار شد و فرزندان او از دنیا رفتند و ثروت و دارایی خود را از دست داد، تو سلیمان علیه السلام را پادشاه کردی و شرق و غرب دنیا را در اختیار او نهادی. ایوب و سلیمان علیهما السلام، هر دو شکر گزار تو بودند و تسلیم امر تو!

مهم نیست که من پُست، مقام و ثروت دارم یا ندارم، مهم این است که بنده تو باشم، ارزش انسان به ثروت نیست. فقر و بیماری هم نشانه بدبختی انسان نیست. اگر کسی بنده مؤمن تو باشد، همواره شکر گزار توست، در هر حالی که باشد، تسلیم امر توست. تو صلاح و مصلحت بندگان خود را می دانی، یکی را بر تخت پادشاهی می نشانی و یکی را آماج سختی ها قرار می دهی.

سلیمان علیه السلام، فرزند داوود علیه السلام بود، داوود علیه السلام بیش از پنج قرن، بعد از موسی علیه السلام زندگی می کرد. (او تقریباً دو هزار و پانصد سال پیش زندگی می کرد). تو

داوود علیه السلام را به پیامبری برگزیدی و به او کتاب «زبور» را دادی و حکومت بر سرزمینی وسیع (فلسطین، سوریه، عراق و جنوب ایران) را به او عطا کردی.

تو به داوود علیه السلام پسری به نام سلیمان دادی، وقتی سلیمان سیزده ساله شد، تو او را به پیامبری برگزیدی. تو از داوود علیه السلامخواستی تا پسرش سلیمان را به عنوان جانشین خود به مردم معرفی کند.

آری، تو به داوود و سلیمان علیهماالسلام، علم و دانش عطا کردی و آن دو نیز حمد و سپاس تو را به جای آوردند و چنین گفتند: «سپاس از آن خدایی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری داد».

پس از مرگ داوود علیه السلام، سلیمان علیه السلام جانشین او شد و به حکومت رسید. سلیمان علیه السلام وارث همه نعمت هایی شد که تو به داوود علیه السلام داده بودی.

سلیمان علیه السلام به مردم چنین گفت: «ای مردم! خدا مرا به زبان پرندگان آشنا کرد، او به من هرگونه نعمتی عطا نمود. به درستی که این فضل و برتری آشکاری است که خدا به من عطا کرده است».

سلیمان علیه السلام پادشاهی بزرگ بود، او در کاخی باشکوه زندگی می کرد، لباس های گران قیمت می پوشید، اما هرگز دچار غرور و غفلت و دنیاپرستی نشد.

هر روز صبح به امور حکومت رسیدگی می کرد، با وزیران و بزرگان، جلسه می گذاشت و با آنان سخن می گفت، سپس از کاخ بیرون می آمد و نزد فقیران می رفت و کنار آنان روی زمین می نشست و چنین می گفت: «من فقیری هستم که با فقیران می نشینم».

ص: ۹۷

آری، او خود را فقیر و نیازمند درگاه تو می دانست و با این که در اوج قدرت و عظمت بود با بندگان تو مهربانی می نمود و با آنان همنشین می شد.

خیلی از پادشاهان به فقیران کمک مادی کرده اند، اما کمتر پادشاهی پیدا می شود که با فقیران همنشین شود. آری، کمک مادی به فقیران برای پادشاهان کاری ندارد، آنچه مهم است این است که پادشاه تواضع و فروتنی خود را به فقیران هدیه کند. (۳۳)

* * *

مرکز حکومت او، شهر بیت المقدس در فلسطین بود. روزی او با لشکر از بیت المقدس خارج شد. پرنده گان بالای سر لشکریان پرواز می کردند تا سایه آن ها بر سر لشکریان بیفتد و آفتاب آن لشکریان را اذیت نکند.

کسی که در خارج از شهر به عبادت مشغول بود، نگاهش به لشکر سلیمان علیه السلام افتاد و پیش خود گفت: «خدا به سلیمان پادشاهی بزرگی داده است».

سلیمان علیه السلام از این سخن باخبر شد، نزد او رفت و گفت: «یک ذکر خدا بهتر و بالاتر از همه این عظمت و شکوه است. این عظمت و شکوه، روزی از بین می رود، اما ثواب ذکر خدا هرگز از بین نمی رود».(۳۴)

* * *

یک بار دیگر این سخن تو را در آیه ۱۶ می خوانم: «سلیمان از داوود ارث برد».

مناسب می بینم که به تاریخ سفر کنم... به روزگاری بروم که محمد صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و مردم ابوبکر را به عنوان خلیفه انتخاب کردند. وقتی که ابوبکر به خلافت رسید، «فدک» را از فاطمه علیها السلام گرفت. فاطمه علیها السلام برای اثبات حق خود از این آیه استفاده کرد: «سلیمان از داوود ارث برد».

ص: ۹۸

ماجرای فدک چیست؟

فدک ، سرزمینی آباد و حاصل خیز بود، آن سرزمین ، چشمه های آب فراوان و نخلستان های زیادی داشت، فاصله آن تا مدینه حدود دویست و هفتاد کیلومتر بود.(۳۵)

در سال هفتم هجری، یهودیانِ قلعه خیبر دور هم جمع شدند و تصمیم گرفتند تا به مدینه حمله کنند ، اما پیامبر از تصمیم آن ها باخبر شد و با سپاه بزرگی به سوی خیبر حرکت کرد . قلعه خیبر به محاصره نیروهای اسلام درآمد و سرانجام یهودیان خیبر شکست خوردند.

در نزدیکی های خیبر ، گروهی دیگر از یهودیان ، در «فدک» زندگی می کردند . آن ها نیز با یهودیانِ خیبر همدست شده بودند ، پیامبر قصد داشت که به فدک حمله کند.

زمانی که پیامبر منتظر بود تا سپاه اسلام استراحتی داشته باشند تا با روحیه بهتری به جنگ یهودیان فدک بروند، فرستاده مردم فدک نزد پیامبر آمد و گفت: «ای محمد ، مردم فدک مرا فرستاده اند تا من از طرف آن ها با شما پیمان صلح را امضاء کنم ، آن ها حاضر هستند که نیمی از سرزمین خود، فدک را به شما بدهند و شما از حمله به آن ها صرف نظر کنی و در مقابل، آن ها فرمانروایی شما را نیز می پذیرند» .

پیامبر لحظاتی فکر کرد و لبخندی بر لب های او نشست ، او با این پیشنهاد موافقت کرد .(۳۶)

پیمان صلح نوشته شد ، سپاهیان اسلام نیز خوشحال شدند ، دیگر از جنگ و

لشکرکشی خبری نبود، آری، سرزمین فدک بدون هیچ گونه جنگ و لشکرکشی تسلیم شد.

در این میان جبرئیل فرود آمد و آیه ششم سوره «حشر» نازل شد: «آن غنیمت‌هایی که برای به دست آوردن آن، لشکرکشی نکرده‌اید، مال پیامبر است».

این گونه بود که تو فدک را به پیامبر بخشیدی. (۳۷)

* * *

مدتی از این ماجرا گذشت، پیامبر در مدینه بود. تو آیه ۲۶ سوره «اسراء» را بر او نازل کردی: «ای محمد، حقّ خویشان خود را ادا کن».

پیامبر از جبرئیل سؤال کرد:

— ای جبرئیل آیا می‌شود برایم بگویی که من حقّ و حقوق چه کسی را باید بدهم؟

— تو باید فدک را به فاطمه بدهی، فدک از این لحظه به بعد مال اوست. (۳۸)

آری، فدک از آن فاطمه علیهاالسلام شد، پیامبر همه غنیمت‌های فدک را تحویل او داد.

فاطمه علیهاالسلام به فقراى مدینه خبر داد تا به خانه او بیایند و همه آن غنیمت‌ها را بین آن‌ها تقسیم کرد. همه فقیران خوشحال شدند.

* * *

وقتی پیامبر از دنیا رفت، مردم ابوبکر را به خلافت انتخاب کردند. ابوبکر فدک را از فاطمه علیهاالسلام گرفت.

روزی فاطمه علیهاالسلام به مسجد آمد و با ابوبکر درباره فدک سخن گفت، ابوبکر با صدای بلند به او چنین گفت: «ای دختر پیامبر! من درباره فدک، فقط به سخن پدرت عمل کرده‌ام. من خدا را شاهد می‌گیرم که از پیامبر شنیدم که فرمود: ما

پیامبران ، هیچ ثروتی از خود به ارث نمی گذاریم ، ما فقط ، علم و حکمت به ارث می گذاریم ، و هر چه از ما باقی بماند برای همه مردم است». (۳۹)

مردم وقتی این سخن ابوبکر را شنیدند، خیلی خوشحال شدند و با خود چنین گفتند: «ابوبکر چه خلیفه خوبی است! او می خواهد به سخن پیامبر عمل کند».

آن روز ابوبکر خوشحال بود و لبخند به لب داشت، او خیال می کرد که جواب محکمی به فاطمه علیهاالسلام داده است .

اما ناگهان صدای فاطمه علیهاالسلام در مسجد پیچید:

___ ای ابوبکر! تو می گویی پیامبر فرموده که هیچ کس از پیامبران ، ارث نمی برد ، آیا تو قرآن را قبول داری ؟

___ آری.

___ آیا سوره «نمل»، آیه ۱۶ را خوانده ای؟ آنجا که خدا می گوید: (وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ): «سلیمان از داوود ارث برد».

___ آری. این آیه را خوانده ام.

___ مگر داوود پیامبر نبود؟ پس چگونه شد که سلیمان از داوود ارث برد؟ آیا سلیمان از داوود ارث می برد ، اما من از پدرم ارث نبرم؟ چرا به پیامبر دروغ می بندی؟ آیا می خواهی به قانون روزگار جاهلیت حکم کنی؟ (۴۰)

مردم با شنیدن سخن فاطمه علیهاالسلام به فکر فرو رفتند ، آنان با خود چنین گفتند: «عجب! پیامبر بارها گفته بود که بعد از من افرادی پیدا خواهند شد که حدیث دروغین به من نسبت خواهند داد ، اولین دروغگو، همین ابوبکر خلیفه است».

ص: ۱۰۱

آری، پیامبر به همه دستور داده بود تا هرگاه حدیثی را شنیدند، آن را به قرآن عرضه کنند، اگر آن حدیث مخالف قرآن بود، هرگز آن را قبول نکنند، معلوم شد که خلیفه، نسبتِ دروغ به پیامبر داده است!

همه کسانی که در مسجد بودند با سخنان فاطمه علیهاالسلام از خواب غفلت بیدار شدند.

فاطمه علیهاالسلام اکنون به هدف خود رسید، او می خواست به بهانه فدک، حقیقت این حکومت را برای مردم بازگو کند و در این کار موفق شد.

او پیروز این میدان است، صدای او برای همیشه در گوش تاریخ، طنین انداز است. سخن او چراغ راه کسانی است که در جستجوی حقیقتند.

فاطمه علیهاالسلام اولین کسی است که راه بررسی حدیث را به صورت عملی، نشان می دهد، کاش همه از فاطمه علیهاالسلام این درس را به خوبی فرا می گرفتیم، کاش همواره قرآن را ملاک سنجش قرار می دادیم!

ص: ۱۰۲

وَحِثْرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱۷) حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۸) فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدِيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ (۱۹)

سخن از سلیمان علیه السلام و حکومت او بود، حکومت او، یک حکومت عادی نبود، تو به او معجزات زیادی داده بودی، به او قدرت فهمیدن حرف های پرندگان و مورچگان را عطا کرده بودی.

تو قدرت خود را در حکومت سلیمان علیه السلام آشکار کردی، تو می توانی به هر کس که بخواهی علم و دانش زیادی دهی به گونه ای که حتی سخن حشرات و حیوانات را متوجه شود.

در اینجا برایم از ماجرای «سلیمان علیه السلام و مورچه» سخن می‌گوییم، روزی سلیمان علیه السلام با لشکر بزرگ خود به سوی می‌رفت، لشکر او از انسان‌ها، جن‌ها و پرنده‌گان بود و همه آنان در صف‌های منظم، دور هم، گرد آمده بودند.

سلیمان علیه السلام و لشکرش به سرزمین مورچه‌گان رسیدند، مورچه‌ای به بقیه گفت: «ای مورچه‌گان! فوراً به لانه‌های خود بروید تا سلیمان و لشکرش شما را ناآگاهانه پایمال نکنند».

سلیمان علیه السلام این سخن را شنید و خندید، خنده او، خنده شادی و شوق بود. به راستی چرا او از شنیدن این سخن شاد شد؟

او در میان لشکر خود بود و هزاران نفر دور او بودند، اما باز هم تو او را از سخن مورچه‌ای در بیابان آگاه کردی! او از این نعمتی که به او دادی، شاد شد.

آن مورچه از عدالت سلیمان علیه السلام و لشکرش باخبر بود، او می‌دانست که هرگز سلیمان علیه السلام و لشکر او از روی عمد، مورچه‌ای را پایمال نمی‌کنند، آن مورچه از این ترسید که مبادا ناآگاهانه مورچه‌گان را پایمال کنند.

وقتی سلیمان علیه السلام فهمید که آوازه عدالت او حتی به گوش مورچه‌گان بیابان هم رسیده است، خوشحال شد و لبخند زد، سپس دست به سوی آسمان گرفت و چنین گفت: «بارخدا! به من توفیق بده تا شکر نعمت‌هایی که به من و به پدر و مادرم عطا کردی به جا آورم. توفیقم ده تا عمل نیکویی انجام دهم که خشنودی تو را در پی داشته باشد. از تو می‌خواهم تا به رحمت خود، مرا در زمره بندگان شایسته خویش قرار دهی».

در این آیات تو از مورچه‌ای سخن گفتی که به سطح بالایی از آگاهی رسیده بود، او از دنیای انسان‌ها باخبر بود و حتی از عدالت سلیمان علیه السلام و لشکرش

باخبر بود، گویا این یکی از امتیازاتی بوده است که تو به سلیمان علیه السلام داده بودی. حیوانات، پرندگان و حشرات در زمان حکومت او به آگاهی بیشتری رسیده بودند. این چیزی بود که با قدرت و معجزه تو روی داده بود.

وقتی سلیمان علیه السلام سخن مورچه را شنید، دست به دعا برداشت و از تو توفیق شکرگزاری نعمت ها را خواست.

باید به این سخن سلیمان علیه السلام بسیار فکر کنم، اگر چیزی بهتر از شکرگزاری بود، سلیمان علیه السلام آن را از تو تقاضا می کرد، سلیمان علیه السلام نمی گوید: «خدایا! حکومت مرا حفظ کن!»، او از تو می خواهد که به او شکرگزاری عطا کنی!

شکرگزاری پادزهر همه ناخوشی های دنیا است، باید از سلیمان علیه السلام این درس را بیاموزم، باید در لحظه لحظه زندگی ام، شکر گزار و حق شناس باشم، فقط در این صورت است که شادابی و آرامش از آن من خواهد بود و همه، حسرت نشاط درونی مرا خواهند خورد! خوشبختی در این است که من خوبی ها و زیبایی های زندگی خود را بینم و شکر گزار آن باشم.

این درس بزرگی برای من است، هر وقت من به یاد نعمتی از نعمت های تو می افتم، باید از تو بخواهم که توفیق شکر آن نعمت را به من بدهی. اگر شکر نعمت هایی که به من داده ای را به جا آورم، آن نعمت ها برای من باقی می ماند و بیشتر هم می شود، اما کفران نعمت سبب می شود تا نعمت ها از دست من خارج شوند. (۴۱)

وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ (۲۰) لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۲۱) فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ (۲۲) إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ (۲۳) وَحَدَّثْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ (۲۴) أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ (۲۵) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۲۶) قَالَ سَتَنُنظُرُ أَصِدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۲۷) أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقَاهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظُرْ مَا إِذَا يَرْجِعُونَ (۲۸)

اکنون از ماجرای «هُدْهُد» برایم سخن می گوئی، در زبان فارسی به این پرنده، «شانه به سر» می گویند. در میان پرندگان که همراه سلیمان علیه السلام بودند،

یک هدهد بود.

روزی سلیمان علیه السلام متوجه شد که هدهد در جمع پرندگان نیست. سلیمان چنین گفت: «چرا هدهد را نمی بینم، مگر او غایب است؟ من او را کیفر سختی خواهم کرد یا سرش را از تنش جدا خواهم کرد مگر اینکه دلیل قانع کننده ای برای این غیبت خود بیاورد».

آری، سلیمان علیه السلام به دقت مراقب حکومت بود تا آنجا که غیبت یک پرنده هم از چشم او پنهان نمی ماند. او حکومت خود را با نظم عجیبی اداره می کرد، او می دانست که یک نافرمانی می تواند کم کم، نظم حکومت را از بین ببرد، او تصمیم داشت اگر هدهد دلیل قانع کننده نیاورد، او را مجازات کند.

طولی نکشید که هدهد نزد سلیمان علیه السلام آمد و به او چنین گفت:

ای سلیمان! من بر چیزی آگاهی یافتم که تو از آن بی خبری! من از سرزمین سبا می آیم، از آنجا خبری درست برایت آورده ام. در آن سرزمین زنی را دیدم که بر مردم حکومت می کند، او از همه نعمت های دنیایی بهره مند است، به ویژه آن که تخت پادشاهی او بسیار گران قیمت است، اما من دیدم که او و قومش به جای خدای یگانه، خورشید را می پرستند و در برابر خورشید سجده می کنند، شیطان اعمالشان را برای آنان آراسته بود و آنان را از راه درست بازداشته است و در نتیجه آنان از راه حق دور افتاده اند.

چرا آنان برای خدای یگانه سجده نمی کنند؟

چرا آنان خدا را نمی پرستند که رازهای پنهان آسمان ها و زمین را آشکار می کند؟ چرا خدایی را نمی پرستند که آنچه را پنهان یا آشکار می کنند، می داند.

ص: ۱۰۷

خدایی جز خدای یگانه نیست. او همان خدایی است که فرمانروایی او بر جهان، بزرگ و عظیم است.

* * *

وقتی سخن هدهد به پایان رسید، سلیمان علیه السلام به او گفت: «من تحقیق می‌کنم بینم راست می‌گویی یا دروغ».

آری، سخن هدهد به سرنوشت یک ملت گره می‌خورد، سلیمان علیه السلام سریع قضاوت نکرد، بلکه تصمیم گرفت تا اطلاعات بیشتری کسب کند. سلیمان علیه السلام سخن هدهد را رد کرد و نه آن را قبول کرد، بلکه بر اساس آن، تحقیق را آغاز نمود.

او نامه‌ای نوشت و سپس هدهد را فراخواند و چنین گفت: «ای هدهد! این نامه را ببر و نزد آن پادشاه بیفکن و در گوشه‌ای در انتظار بنشین و بین آن‌ها چه می‌گویند و چه می‌کنند و خبر آن را برای من بیاور».

هدهد با نامه سلیمان علیه السلام به سوی سرزمین سبا پرواز کرد تا مأموریت خود را انجام دهد.

* * *

مناسب می‌بینم در اینجا دو نکته را بنویسم:

۱ - هدهد یکی از هزاران پرنده‌ای است که در لشکر سلیمان علیه السلام بود، اما آن قدر آزادی بیان داشت که به سلیمان علیه السلام بگوید: «من چیزی را می‌دانم که تو نمی‌دانی»!

سلیمان علیه السلام هرگز دچار غرور نشد، با دقت به سخن هدهد گوش داد، یک حکومت وقتی می‌تواند موفق باشد که افراد عادی بتوانند هنگام لزوم به رئیس حکومت آزادانه چنین بگویند: «من چیزی را می‌دانم که تو نمی‌دانی».

ص: ۱۰۸

وقتی رئیس یک حکومت خود را در همه امور، کارشناس بداند، آن جامعه سقوط خواهد کرد، اگر رئیس حکومت احساس کند از همه چیز باخبر است و از دیگران بخواهد که از نظر او پیروی کنند، آن جامعه به فلاکت و بدبختی می افتد. سلیمان علیه السلام با آن که پیامبر بود، سخن هدهد را شنید.

۲ - هدهد به سرزمین «سبا» رفته بود، «سبا» سرزمینی است که امروزه قسمتی از کشور یمن است. مرکز حکومت سلیمان علیه السلام در فلسطین و بیت المقدس بوده است.

بین فلسطین تا یمن، بیش از هزار کیلومتر است و هدهد توانسته است این فاصله را طی کند و این در دنیای پرندگان عجیب نیست. امروزه ثابت شده است که بعضی از پرندگان مهاجر مانند مرغان دریایی در سال، بیش از ۳۰ هزار کیلومتر پرواز می کنند!

نمل: آیه ۳۵ - ۲۹

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ (۲۹) إِنَّهُ مِن سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳۰) أَلَا تَعْلَمُونَ أَنِّي مُسْلِمٌ قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ (۳۲) قَالُوا نَحْنُ أَوْلُو قُوَّةٍ وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ (۳۳) قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَءَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ (۳۴) وَإِنِّي مُرْسَلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدْيِهِ فَنَاطِرُهُ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ (۳۵)

نام ملکه سبا، بلقیس بود، هدهد به سرزمین سبا رسید و به کاخ بلقیس رفت

و نامه سلیمان علیه السلام را نزد او افکند. بلقیس نامه را برداشت و آن را باز کرد و شروع به خواندن آن نمود و فهمید که نامه از طرف سلیمان علیه السلام است. او نام و آوازه سلیمان علیه السلام را شنیده بود.

بلقیس به فکر فرو رفت و سرانجام بزرگان قوم خود را جمع کرد تا با آنان مشورت کند، او به آنان چنین گفت:

___ ای بزرگان! نامه مهمی برای من آمده است. این نامه از طرف سلیمان است.

___ ما نام سلیمان را شنیده ایم. سلیمان در نامه خود چه نوشته است؟

___ متن نامه سلیمان چنین است: «بسم الله الرحمن الرحيم. بر من برتری مجوید و تسلیم امر من شوید».

___ ای بزرگان! نظر خود را در این باره به من بگویید. من هیچ کار مهمی را بدون مشورت شما انجام نداده ام.

___ ما دارای نیروی کافی هستیم و قدرت جنگی فراوان داریم، ولی این شما هستید که تصمیم می گیرید. هر چه شما امر کنید، ما می پذیریم.

___ پادشاهان وقتی شهری را فتح می کنند، آنجا را به فساد و تباهی می کشند و بزرگان آنجا را خوار و ذلیل می کنند. این راه و رسم پادشاهان است. من جنگ با سلیمان را صلاح نمی بینم، من صلاح می دانم که گروهی را با هدایای گرانبها نزد او بفرستم تا ببینم فرستادگان من چه خبری می آورند.

همه بزرگان این سخن بلقیس را پذیرفتند. بلقیس دستور داد تا هدایایی گرانبها آماده کنند و گروهی را همراه آن هدایا به سوی سلیمان علیه السلام فرستاد.

بلقیس می دانست که پادشاهان به فکر هدیه و مقام و ثروت بیشتر هستند، آنان هدایای گرانبها را می پذیرند، اما پیامبران به هدایت دیگران فکر می کنند.

نمل: آیه ۳۶

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ (۳۶)

فرستادگان بلقیس سفر خود را آغاز نمودند، وقتی آنان به بیت المقدس رسیدند، به کاخ سلیمان علیه السلام رفتند. آنان خیال می کردند که سلیمان علیه السلام از دیدن آن هدایا خوشحال می شود، اما سلیمان علیه السلام آن هدایا را نپذیرفت و به آنان گفت: «آیا می خواهید مرا با مال و ثروت دنیا فریب دهید؟ آنچه خدا به من داده است خیلی بهتر و بیشتر از آن چیزی است که به همه شما عطا کرده است. این شما هستید که از هدایای گران قیمت سرخوش و شادمان می شوید».

آری، سلیمان علیه السلام به آنان فهماند که مال دنیا در برابر مقام نبوت و علم و دانشی که تو به او داده ای، ارزشی ندارد. انسان های معمولی وقتی هدیه ای گران قیمت می بینند، شیفته آن می شوند و برق شادی در چشمانشان ظاهر می شود، اما پیامبری که برای هدایت مردم فرستاده شده است، هرگز به دنیا و ثروت آن دلخوش نمی شود، او در فکر نجات مردم از کفر و بت پرستی است.

نمل: آیه ۳۸ - ۳۷

ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَدْلَلَّهُ وَهُمْ صَاغِرُونَ (۳۷) قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۸)

سلیمان علیه السلام فرستاده ویژه بلقیس را فرا خواند و به او گفت: «به سوی قوم خود بازگرد و به آنان خبر بده که من با لشکریانی به سوی آنان می آیم که قدرت

مقابله با آن را نداشته باشند. من آنان را با ذلت و خواری از آن سرزمین بیرون می‌کنم».

آری، کفر و شرک چیزی نیست که سلیمان علیه السلام در مقابل آن سکوت کند، او تصمیم خود را گرفت، اگر بلقیس و بزرگان سبا یکتاپرستی را در پیش نگیرند، سلیمان علیه السلام به آن کشور حمله می‌کند و آنان را خوار و ذلیل می‌کند. فرستادگان بلقیس به سوی کشور خود حرکت کردند. وقتی به سرزمین سبا رسیدند، به کاخ بلقیس رفتند و ماجرا را به او خبر دادند. آنان به بلقیس سخنانی گفتند که نشان می‌داد که سلیمان علیه السلام، شخصی عادی نیست، او با پادشاهان تفاوت زیادی دارد و راه و روش او به پادشاهان شباهتی ندارد.

بلقیس بار دیگر بزرگان قوم خود را جمع کرد و با آنان مشورت کرد و تصمیم گرفت تا با گروهی از بزرگان به بیت المقدس بروند و این مسأله را بررسی کنند.

وقتی بلقیس به بیت المقدس نزدیک شدند، سلیمان علیه السلام تصمیم گرفت تا کاری فوق العاده انجام دهد تا بلقیس با دیدن آن راحت تر بتواند حقیقت را دریابد، سلیمان علیه السلام تصمیم گرفت که تخت باشکوه بلقیس را از سبا به بیت المقدس بیاورد، تخت بلقیس بسیار گران قیمت بود، آن را با انواع جواهرات آراسته بودند و مأموران زیادی از آن نگهبانی می‌کردند.

برای همین سلیمان علیه السلام رو به اطرافیان خود کرد و گفت: «ای بزرگان! کدام یک از شما می‌تواند تخت بلقیس را قبل از آن که آنان به اینجا برسند، برای من بیاورد».

بین بیت المقدس و سبا، بیش از هزار کیلومتر فاصله است، با وسایل آن روز، رفت و آمد به آنجا بیش از یک ماه زمان می‌خواست، بلقیس و همراهان او در

نزدیکی های بیت المقدس هستند، سلیمان علیه السلام چگونه انتظار دارد که کسی بتواند تخت بلقیس را به این زودی به اینجا بیاورد؟

نمل: آیه ۴۱ - ۳۹

قَالَ عَفْرِيْتُ مِنَ الْجِنَّ أَنَا آتَيْكَ بِهِ قَبِيلٌ أَنْ تَعُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ (۳۹) قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتَيْكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ (۴۰) قَالَ نَكُرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ (۴۱)

سرگذشت سلیمان علیه السلام با شگفتی ها همراه است، تو اراده کرده بودی که جنّ ها تسلیم فرمان سلیمان علیه السلام باشند. یکی از جنّ ها که سرکش بود به سلیمان علیه السلام رو کرد و گفت: «ای سلیمان! من می توانم پیش از آن که تو از این جلسه برخیزی، این کار را انجام دهم، من به این کار توانا و امانت دار می باشم».

سلیمان علیه السلام در جمع اطرافیان خود نشسته بود، جلسه او چند ساعت طول کشید، در واقع آن جن از سلیمان علیه السلام خواست تا به او چند ساعت فرصت بدهد تا آن تخت را از سبا به بیت المقدس بیاورد. آن جن به سلیمان علیه السلام مطمینان خاطر داد که او امانت دار خواهد بود و هرگز به جواهرات تخت، دستبرد نخواهد زد.

این جن، یکی از جنّ های خبیث و سرکش بود، اما به اراده تو، تسلیم فرمان سلیمان علیه السلام شده بود. او قدرت عجیبی داشت و می توانست این کار را انجام بدهد.

در این هنگام، خواهرزاده سلیمان علیه السلام از جا بلند شد، اسم او «آصف» بود، تو، به او قسمتی از «علم کتاب» را عطا کرده بودی. او به سلیمان علیه السلام گفت: «ای سلیمان! من آن را فوری و در فاصله چشم به هم زدن نزد تو می آورم».

سلیمان علیه السلام به او اجازه داد، ناگهان همه دیدند که تخت باشکوه بلقیس در مقابل آنان است. همه از این کار آصف تعجب کردند، آن روز همه فهمیدند که آصف چه جایگاه و مقامی نزد تو دارد.

وقتی سلیمان علیه السلام چشمش به تخت بلقیس افتاد چنین گفت: «این قدرت، از فضل و بخشش خداست تا مرا بیازماید که آیا شکر نعمت او را به جا می آورم یا کفران نعمت می کنم. هر کس شکر نعمت خدا را به جا آورد به خودش سود رسانده است و هر کس ناسپاسی کند، به خود زیان رسانده است. خدا از سپاسگزاری بندگانش بی نیاز است و بر بندگان خویش مهربان است».

سلیمان علیه السلام رو به اطرافیان خود کرد و گفت: «در این تخت تغییراتی ایجاد کنید تا در نظر بلقیس ناشناس جلوه کند، می خواهم ببینم او تخت خود را می شناسد یا آن را نخواهد شناخت».

مأموران مشغول تغییر دادن تخت شدند، آنان جواهر و زینت های تخت را جا به جا کردند.

وقتی این ماجرا را می خوانم با خود فکر می کنم: چرا سلیمان علیه السلام خودش تخت بلقیس را حاضر نکرد؟ چرا از دیگران برای این کار کمک گرفت؟

درست است که سلیمان علیه السلام پیامبر تو بود و او هم بر آن کار توانا بود، امّا او می خواست با این کار، عظمت و مقام آصف را به مردم نشان بدهد، تو به او فرمان داده بودی تا آصف را به عنوان جانشین خود انتخاب کند.

سلیمان علیه السلام می خواست مردم را از توانایی آصف آشنا کند و این گونه به آنان بفهماند که آصف بر همه آنان برتری دارد و شایسته مقام جانشینی اوست.

برای همین وقتی که آصف، تخت بلقیس را آورد، سلیمان علیه السلام این گونه شکر تو را به جا آورد: «این فضل و بخشش خداست تا مرا بیازماید»، او نعمتی را که تو به جانشین او دادی، فضیلتی برای خود شمرد و شکر آن را به جا آورد.

تو به آصف قسمتی از «علم کتاب» را عطا کردی و او توانست آن کار عجیب را انجام دهد، به راستی «علم کتاب» چیست؟ منظور از «علم کتاب» همان علم غیب است، تو به هر کس که بخواهی علم غیب می دهی و او با آن علم می تواند به اذن تو، کارهای شگفت انجام دهد.

آری، آصف فقط قسمتی از آن علم را داشت و توانست تخت بلقیس را از صدها کیلومتر دورتر در یک لحظه حاضر کند. روزی چند نفر از یاران امام صادق علیه السلام نزد آن حضرت بودند، امام رو به آنان کرد و گفت: «آصف فقط قسمتی از علم کتاب را داشت، خدا به ما، همه آن علم را داده است، همه علم کتاب نزد ماست». (۴۲)

آری، تو اهل بیت علیهم السلام را از میان همه مخلوقات خود برگزیدی و آنان را مقامی بس بزرگ دادی. جایگاه آنان از جایگاه همه پیامبران (به غیر از جایگاه محمد صلی الله علیه و آله) بالاتر است، هیچ کس نمی تواند به مقام آنان برسد، این مقامی است که تو به آنان عنایت کرده ای. تو مقام آنان را بر دیگران پنهان نکردی، بلکه زیبایی ها و خوبی های آنان را به همه خبر داده ای، این پیام تو برای همه بود: «ای فرشتگان من! ای پیامبران من! ای بندگان من! با همه شما هستم، بدانید که من محمد و آل محمد را برتری دادم، مقام آن ها از همگان بالاتر و والاتر

نمل: آیه ۴۳ - ۴۲

فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَزَّشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ (۴۲) وَصَيَّرَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمِ كَافِرِينَ (۴۳)

بلقیس و همراهانش وارد بیت المقدس شدند و به سوی کاخ سلیمان علیه السلام رفتند. قبل از آن که آنان نزد سلیمان علیه السلام بروند او را از جایی عبور دادند که تختش در آنجا بود، این دستور سلیمان علیه السلام بود که قبل از هر چیز، تخت او را نشانش بدهند.

بلقیس نگاهی به تخت خود کرد و بسیار تعجب کرد. تخت او، بسیار بزرگ بود و هرگز امکان جابه جایی اش با وسایل آن روزگار وجود نداشت. بلقیس با خود چنین فکر کرد: چگونه این تخت باشکوه از سبا به اینجا آورده شده است؟ با امکانات امروز (اسب و شتر) هرگز کسی نمی تواند تخت به این بزرگی را به اینجا بیاورد؟

همواره مأموران زیادی در سبا از این تخت محافظت می کردند تا مبادا کسی به جواهرات آن دستبرد بزند. اگر بر فرض، کسی تخت را قطعه قطعه کرده باشد و آن را به اینجا آورده باشد، باز هم نیاز به چند ماه وقت دارد. برای آوردن این تخت نیاز به کاروانی است که بیش از هزار شتر داشته باشد، اما شتر خیلی آرام تر از اسب حرکت می کند، بلقیس با بهترین اسب ها به اینجا آمده است، سرعت اسب چندین برابر شتر است.

اگر کسی می خواست این تخت را به اینجا بیاورد باید حتماً چند ماه زودتر

از حرکت او، تخت را قطعه قطعه می کرد و حرکت خود را آغاز می کرد. از طرف دیگر، قطعه قطعه کردن این تخت، چند ماه وقت می خواهد، بازسازی آن هم نیاز به چند ماه وقت دارد.

آخر این تخت چگونه به اینجا آورده شده است؟ در آن هیچ نشانه ای از قطعه قطعه شدن و بازسازی مجدد دیده نمی شود. بلقیس فهمید که این معجزه است. معجزه ای که نشان می دهد سلیمان علیه السلام، پیامبر است و سخن او حق است.

شنیدن کی بود مانند دیدن!

من هرگز نمی توانم عظمت این معجزه را درک کنم، چون من آن تخت را ندیده ام، در روزگاری دیگر زندگی می کنم، این بلقیس بود که عظمت این معجزه را به خوبی درک کرد.

آری، این قانون توست، تو برای هدایت بندگان خود، مناسب ترین معجزه را انتخاب می کنی و آن معجزه را به پیامبر خود عطا می کنی تا مردم به راحتی بتوانند حق را تشخیص دهند. معجزات تو همواره روشن و آشکار است، مهم این است که انسان ها بخواهند حقیقت را بپذیرند.

درست است که بلقیس خورشید را می پرستید، امّا او در مقابل حق، فروتن و متواضع بود، او با دیدن این معجزه، آمادگی پذیرش حقیقت را پیدا کرد. او دوست داشت تا هر چه زودتر سلیمان علیه السلام را ببیند و با او سخن بگوید.

در این هنگام یکی از اطرافیان سلیمان علیه السلام از او پرسید:

___ آیا این تخت توست؟

ص: ۱۱۷

___ به نظر می آید که همان باشد، ما قبل از این که اینجا بیاییم حقیقت را فهمیده بودیم و به آن گردن نهاده بودیم.

بلقیس با این سخن خود می خواست به آنان بگوید که نیازی به این کار نبوده است، او قبلاً حقیقت را درک کرده است و فهمیده است که سلیمان علیه السلام، پادشاه نیست و قصد او کشورگشایی نبوده است.

آری، بلقیس به آنان فهماند که او برای کشف حقیقت آمده است، ماجرای نامه ای که هدهد برای او آورد برای او جرّقه ای شد که به سوی حقیقت متمایل شود، او هدایای گران بهایی برای سلیمان علیه السلام فرستاد، اما سلیمان علیه السلام آن را نپذیرفت. این نشانه آن بود که سلیمان علیه السلام به دنبال دنیا و ثروت آن نیست، سلیمان علیه السلام هدف دیگری دارد. بلقیس این را به خوبی درک کرده بود.

* * *

نمل: آیه ۴۴

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالِ إِنَّهُ صَيْرُوحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۴)

سلیمان علیه السلام با بلقیس سخن گفت و او را از آیین شرک بازداشت، بلقیس که قبل از این خورشید را می پرستید، به آیین یکتاپرستی رو آورد.

اما چگونه این اتفاق افتاد؟ ماجرای ایمان آوردن بلقیس چه بود؟

قبل از این که بلقیس و اطرافیانش به بیت المقدس برسند، سلیمان علیه السلام دستور داد تا مأموران، قصر جدیدی بسازند و حیاط آن را از بلور درست کنند و زیر حیاط آن، نهر آبی قرار دهند. مأموران او این کار را با مهارت انجام دادند، در آن نهر که زیر حیاط قصر جاری بود، ماهیان شنا می کردند.

ص: ۱۱۸

سلیمان علیه السلام آن روز به آن قصر رفت و در جایگاه خود قرار گرفت، او از مأموران خود خواست بلقیس را از مسیری بیاورند که تخت خود را ببیند، سپس او را به قصر بلورین بیاورند و او را وارد حیاط آن کنند. جایگاه سلیمان علیه السلام هم در طرف دیگر قصر بود، سلیمان علیه السلام به راحتی می توانست کسی را که وارد حیاط می شود، ببیند.

همه چیز آماده بود، بلقیس را به سوی قصر بردند و از او خواستند تا وارد حیاط شود، وقتی بلقیس نگاهش به حیاط افتاد، پنداشت که در آنجا نهر آبی است، برای همین لباسش را بالا گرفت که مبادا خیس شود. او می خواست از آنجا عبور کند و به سمت ساختمان اصلی قصر برود، با خود گفت: «چرا در اینجا پلی نساخته اند تا من بتوانم از روی آن عبور کنم».

سلیمان علیه السلام که در طرف دیگر حیاط بر روی تخت پادشاهی خود نشسته بود (و منتظر همین لحظه بود) با صدای بلند به بلقیس گفت: «این قصری است که از بلورهای صاف ساخته شده است».

بلقیس زنی باهوش بود، او به خوبی پیام سلیمان علیه السلام را فهمید و در همان لحظه گفت: «بارخدا یا! من به خود ظلم کردم».

او از شرک دست برداشت و به یکتاپرستی رو آورد و چنین گفت: «من همراه با سلیمان در برابر خدای یگانه تسلیم شدم، خدایی که پروردگار جهانیان است».(۴۴)

* * *

این بلقیس بود که از عمق وجودش با تو سخن می گفت: خدایا! من پیش از این خورشید را می پرستیدم و در جهل و نادانی بودم، اکنون فهمیدم که خطا کرده ام، من همراه با پیامبرت، سلیمان به درگاه تو رو می کنم، من از گذشته ام

پشیمان هستم و سر تسلیم به آستان تو می‌سایم و در مقابل عظمت تو سجده می‌کنم و صورت به خاک می‌گذارم.

و این گونه بود که بلقیس به یگانگی تو و پیامبری سلیمان علیه السلام ایمان آورد، با ایمان آوردن او، همراهان او هم ایمان آوردند و بعد از آن مردم سرزمین سبا هم دست از شرک برداشتند و به عبادت تو رو آوردند و سعادت و رستگاری را از آن خود کردند.

هدف سلیمان علیه السلام از این کار چه بود؟ چگونه شد که بلقیس پس از این ماجرا به یکتاپرستی اقرار کرد.

سلیمان علیه السلام می‌دانست که بزرگ‌ترین مانع سعادت انسان، غرور اوست، انسان به دانسته‌های قبلی خود علاقه پیدا می‌کند و گاهی دل‌کندن از آن دانسته‌ها، برای او سخت است.

بلقیس یک عمر خورشید را پرستیده بود و باور داشت که خورشید، این جهان را آفریده است. سلیمان علیه السلام می‌خواست به او ثابت کند که انسان ممکن است اشتباه کند و به چیزی باور پیدا کند که باطل است. مهم این است که انسان هر وقت حقیقت را فهمید آن را بپذیرد.

بلقیس وقتی نگاهش به حیاط قصر افتاد، باور کرد که آنجا آب جاری است، او برای این که لباسش خیس نشود، لباسش را بالا گرفت، او آب را دید اما شیشه روی آب را ندید، اما وقتی سلیمان علیه السلام با او سخن گفت حقیقت را فهمید، جلو آمد و با پای خود بلورهای صاف را لمس کرد و یقین کرد اشتباه کرده است. اینجا بود که بلقیس فهمید که طبیعی است که در باورهای خود هم دچار اشتباه بشود.

ص: ۱۲۰

آری، او فکر می کرد الآن لباسش خیس می شود، امّا لباس او خیس نشد. این گونه غرور بلقیس شکسته شد و پرده های غفلت از جلوی چشم او برداشته شد.

او فهمید که انسان ممکن است اشتباه کند، تا زمانی که انسان سخن پیامبران را نشنیده است، طبیعی است که اشتباه کند، این بد نیست، بدی این است که انسان روی اشتباه خود پافشاری کند. وقتی انسان سخن حقّ را شنید، باید به آن ایمان بیاورد.

این قانون توست: تو کسی را که هرگز حقّ به او نرسیده است، به عذاب گرفتار نمی کنی، تو فقط کسانی را عذاب می کنی که سخن حقّ را می شنوند و آن را انکار می کنند.

بلقیس در کشور سبا زندگی می کرد، او خورشید را پرستیده بود و سال های سال در اشتباه بوده است. او از حقیقت چیزی نشنیده بود، اکنون سلیمان علیه السلام او را به توحید فرا می خواند، او معجزه بزرگی را دیده است، تخت او از کشورش، صحیح و سالم به اینجا منتقل شده است، دیگر وقت آن است که ایمان بیاورد.

سلیمان علیه السلام با این کار، پرده غرور را از جلوی چشم بلقیس برداشت تا او به راحتی بتواند از گذشته اش جدا شود. سلیمان علیه السلام با کنایه پیام خود را به بلقیس رساند و بلقیس هم این پیام را به خوبی دریافت کرد.

آری، اثر پیام غیر مستقیم خیلی بیشتر از پیام مستقیم است. این درسی است که سلیمان علیه السلام به همه می دهد. سلیمان علیه السلام می توانست مستقیم به بلقیس بگوید: «دست از غرور خود بردار، تو اشتباه می کنی»، امّا او هرگز به بلقیس چنین نگفت، او کاری کرد که بلقیس خودش به این نتیجه برسد. او برای هدایت

بلقیس دستور ساختن قصری باشکوه را داد.

اما ما چه می‌کنیم؟ می‌خواهیم جوانان را به سوی دین جذب کنیم، تنها کاری که می‌کنیم این است که پیام‌های مستقیم می‌دهیم، بعضی از پیام مستقیم متفردند، برای همین است که کار ما اثر معکوس دارد.

اگر ما روش سلیمان علیه السلام را در تبلیغ دین فرا بگیریم، روز به روز علاقه جوانان به دین زیاد و زیادتر خواهد شد.

* * *

اکنون می‌فهمم چرا در این سوره ماجرای سلیمان علیه السلام و بلقیس را بیان کردی، محمد صلی الله علیه و آله در شهر مکه بود و مردم را به سوی یکتاپرستی فرا می‌خواند، گروهی به او ایمان آورده بودند، تعداد مسلمانان اندک بود، دشمنان، آنان را اذیت و آزار می‌کردند، بیشتر آن مردم به محمد صلی الله علیه و آله ایمان نیاورده بودند.

گاهی بعضی از مسلمانان با خود چنین می‌گفتند: «چرا مردم به محمد صلی الله علیه و آله ایمان نمی‌آورند؟ چرا آنان سخن حق را انکار می‌کنند».

تو با بیان این ماجرا این نکته مهم را یادآور می‌شوی: پیامبر تو فقط راه هدایت را نشان مردم می‌دهد، هیچ پیامبری مردم را مجبور به ایمان نمی‌کند، این خود انسان‌ها هستند که باید هدایت را انتخاب کنند، آنان باید غرور خود را کنار بگذارند و به حقیقت ایمان آورند، همان گونه که بلقیس این کار را کرد.

پیامبران تنها زمینه هدایت را فراهم می‌کنند، این انسان‌ها هستند که راه خود را انتخاب می‌کنند. (۴۵)

ص: ۱۲۲

لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ (۴۵) قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۶) قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ (۴۷)

اکنون از صالح علیه السلام سخن می‌گوییم، تو او را به سوی مردم «ثمود» فرستادی، قوم ثمود در سرزمینی بین حجاز و شام زندگی می‌کردند. تو به آنان نعمت‌های زیادی داده بودی، آنان از سلامتی و قدرت و روزی فراوان بهره‌مند بودند.

صالح علیه السلام با مهربانی از آنان خواست تا دست از بت‌پرستی بردارند و به آنان گفت: «خدای یگانه را پرستید»، اما آن مردم به دو گروه تقسیم شدند و با هم دشمنی کردند، گروهی به او ایمان آوردند و گروه دیگری هم او را دروغگو

آنان در جواب به صالح علیه السلام گفتند: «ای صالح! اگر راست می‌گویی و پیامبر هستی، معجزه ای برای ما بیاور.»

آنان از صالح علیه السلام خواستند تا از دل کوه، شتری بیرون بیاورد. صالح علیه السلام دست به آسمان برد و دعا کرد، ناگهان کوه شکافت و شتری از آن بیرون آمد. صالح علیه السلام به آنان هشدار داد که هرگز به این شتر آسیبی نرسانند.

گروهی از مردم با دیدن آن معجزه بزرگ به صالح علیه السلام ایمان آوردند و دست از بُت پرستی برداشتند، اما بیشتر مردم همان راه کفر و بُت پرستی را ادامه دادند. بزرگان ثمود تصمیم گرفتند تا شتر صالح علیه السلام را از بین ببرند، آنان یک نفر را تشویق کردند تا آن شتر را از بین ببرد، درست است که شتر را یک نفر کشت اما آن مردم به این کار او راضی بودند، آنان در جرم او شریک شدند.

وقتی صالح علیه السلام از ماجرا باخبر شد از آنان خواست از کار خود توبه کنند، اما آنان به صالح علیه السلام گفتند:

— ای صالح! تو گفتی اگر به این شتر آسیبی برسانیم، عذاب نازل می‌شود، پس آن عذاب کجاست؟ چرا بر ما نازل نمی‌شود؟

— ای قوم من! چرا به جای رحمت خدا، عذاب او را می‌طلبید؟ چرا از خدا طلب بخشش نمی‌کنید، باشد که رحمت و مهربانی او بر شما نازل شود.

— ما به تو و همراهان تو، فال بد زده ایم، شما باعث شدید که خشکسالی ما را فرا بگیرد. شما برای جامعه خود چیزی جز بدبختی نیاوردید.

— خوشبختی و بدبختی شما به دست خداست، اوست که سرنوشت شما را رقم می‌زند. اگر شکر گزار او باشید، نعمتش را بر شما نازل می‌کند، اگر کفران نعمت کنید، نعمتش را از شما می‌گیرد و شما را به بلا گرفتار می‌سازد. ای

مردم! شما گرفتار بلا شده اید و خود باعث آن بوده اید.

* * *

نمل: آیه ۵۳-۴

وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تَشِيعُهُ رَهْطٌ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ (۴۸) قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (۴۹) وَمَكَرُوا مَكْرًا وَمَكَرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَمَّا يَشْعُرُونَ (۵۰) فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۱) فَتِلْكَ يَوْمَئِذٍ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵۲) وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۵۳)

در میان آن مردم، نه گروه بودند که در آن سرزمین فساد می کردند و به دنبال اصلاح نبودند، آنان همان کسانی بودند که نقشه کشتن شتر صالح علیه السلام را عملی کردند. آنان بار دیگر دور هم جمع شدند تا نقشه ای برای کشتن صالح علیه السلام بکشند.

آنان به یکدیگر چنین گفتند:

— بیاید هم قسم شویم که بر صالح و خانواده اش، شبانه حمله کنیم و همه آن ها را به قتل برسانیم.

— بر فرض که ما صالح و خانواده او را کشتیم، با فامیل های او چه کنیم؟ آنان به فکر انتقام خواهند افتاد.

— به آنان می گوئیم: ما از کشته شدن صالح خبری نداریم و ما راستگو هستیم.

* * *

آنان برای کشتن پیامبر تو نقشه کشیدند و توهم از جایی که نمی دانستند آنان

ص: ۱۲۵

را به کیفر این کارشان رساندی، آنان به خانه صالح علیه السلام حمله کردند تا او و خانواده اش را به قتل برسانند، تو گروهی از فرشتگان را به یاری صالح علیه السلام فرستادی، فرشتگان به امر تو، همه آن ها را به قتل رساندند، آنان فرشتگان را نمی دیدند، نمی دانستند چه شده است، فقط می دیدند که یکی یکی روی زمین می افتند و به خون خود می غلطند. (۴۶)

همان شب، آن مردم گرفتار عذاب شدند، آنان در خانه های خود خواب بودند که ناگهان صیحه ای آسمانی فرا رسید و زلزله ای سهمگین خانه های آنان را در هم کوبید و همه نابود شدند.

به راستی سرانجام قوم ثمود چه شد؟ تو همه آنان را نابود کردی، خانه های آنان فرو ریخت و دیگر کسی نماند که در آن زندگی کند. به خاطر ظلم و ستمی که کردند، شهر آنان ویران شد. در این ماجرا برای کسانی که اهل اندیشه اند، عبرت بزرگی است.

تو قبل از آن که عذاب بر مردم نازل کنی، صالح علیه السلام و همه مؤمنان پرهیزکار را نجات دادی، این وعده تو بود، وقتی می خواستی شهری را به عذابی آسمانی نابود کنی، ابتدا پیامبران و مؤمنان را نجات می دادی و به آنان خبر می دادی تا شهر را ترک کنند و سپس عذاب را نازل می کردی.

* * *

نمل: آیه ۵۸ - ۵۴

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (۵۴) أَلَيْسَ لَنَا نِسَاءٌ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (۵۵) فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَتَطَهَّرُونَ (۵۶) فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا مِنَ الْغَابِرِينَ (۵۷) وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ (۵۸)

ص: ۱۲۶

اکنون از حضرت لوط علیه السلام سخن می گویی، لوط علیه السلام از بستگان ابراهیم علیه السلام بود و همراه او از بابل (عراق) به فلسطین هجرت نمود و بعد از آن تو او را به سوی مردمی که تقریباً اهل کشور اردن کنونی بودند، فرستادی.

قوم لوط دچار انحراف جنسی شده بودند، آنان اولین گروهی بودند که به هم جنس بازی رو آورده بودند. لوط علیه السلام به آنان گفت: «ای مردم! چرا به دنبال کار زشت می روید در حالی که زشتی و ننگ آن را می دانید؟ چرا عمل زشت را با مردان انجام می دهید؟ خدا برای شما زنان را آفرید تا با آنان ازدواج کنید، اما شما زنان را رها می کنید و با مردان عمل جنسی انجام می دهید. به راستی که شما مردمی نادان هستید».

آن مردم به جای آن که به سخنان لوط علیه السلام گوش کنند، همه یک صدا گفتند: «لوط و خاندان او را از این شهر بیرون کنید که اینان افرادی پاکدامن هستند».

* * *

آن مردم به کار زشت خود ادامه دادند و سخنان هدایت کننده لوط علیه السلام را نپذیرفتند، سرانجام تو فرشتگان خود را فرستادی تا عذاب را بر آن مردم نازل کنند. تو لوط علیه السلام و خانواده اش را نجات دادی، آنان در تاریکی شب، آن شهر را ترک کردند. البتّه زن لوط (که زن سالخورده ای بود) با آن مردم به عذاب گرفتار شد، زیرا او اسرار لوط علیه السلام را برای دشمنان بازگو می کرد و کافران گناهکار را دوست می داشت. تو چنین تقدیر کردی که او به سزای کارهایش برسد و هلاک شود.

هنگامی که لوط علیه السلام و دخترانش از آن شهر رفتند، تو بارانی از سنگریزه بر آن مردم نازل کردی، بارانی که همه آنان را در هم کوبید، این باران، باران رحمت نبود، باران خشم تو بود، بارانی که برای آن مردم، بسیار شدید و هولناک بود!

ص: ۱۲۷

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَيَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ۗ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا يَشْرِكُونَ (٥٩) أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا ۗ إِنَّهُ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ (٦٠) أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ۗ إِنَّهُ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (٦١) أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُ لَكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ۗ إِنَّهُ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ (٦٢) أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُزِيلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۗ إِنَّهُ مَعَ اللَّهِ تَعَالَىٰ اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (٦٣) أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ۗ إِنَّهُ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (٦٤)

از پنج پیامبر خود سخن گفتی، (موسی، داوود، سلیمان، صالح و لوط علیهم السلام). اکنون دیگر محمد صلی الله علیه و آله می داند که همه پیامبران در راه هدایت مردم تلاش کرده اند، این راه با سختی هایی همراه است، ممکن است عده ای به سخن محمد صلی الله علیه و آله ایمان نیاورند همان گونه که فرعون سخن موسی علیه السلام را نپذیرفت، همان گونه که قوم ثمود و قوم لوط، سخن پیامبران خود را نپذیرفتند. محمد صلی الله علیه و آله باید وظیفه خود را انجام دهد، او باید پیام تو را به مردم برساند.

اکنون از محمد صلی الله علیه و آله می خواهی تا تو را حمد و ستایش کند و بر بندگانی که تو آنان را برگزیدی، سلام و درود بفرستی و با بُت پرستان درباره یکتاپرستی سخن بگوید.

بُت پرستان مکه باور داشتند که تو کار اداره جهان را به بُت ها سپرده ای، آنان سه بُت بزرگ داشتند و نسبت به هر کدام اعتقادی داشتند.

به راستی چرا آنان بُت های بی جان را می پرستند؟ چرا پرستش تو را رها کرده اند و در مقابل بُت ها سجده می کنند؟

چرا آنان با خود فکر نمی کنند که تو بهتر از آن بُت ها می باشی؟ تو آسمان ها و زمین را خلق نمودی، از آسمان باران فرستادی و با آن، باغ های زیبا و باصفا به وجود آوردی. انسان هرگز قدرت ندارد درختان را برویاند، این تو هستی که از دل خاک، گیاهان و درختان را می رویانی!

آیا غیر از تو خدای دیگری هست که به انسان این همه نعمت بدهد؟

نه، خدای دیگری نیست، اما گروهی از انسان ها از روی نادانی برای تو شریک می آورند، آنان از راه درست منحرف شده اند.

به راستی چه کسی زمین را چنین آرام نمود تا انسان بتواند روی آن زندگی کند، زمین به دور خود می چرخد تا روز و شب پدیدار گردد. در هر ساعت،

زمین ۱۱۰ هزار کیلومتر (به دور خورشید) حرکت می کند، اما تو با قدرت خود چنان زمین را آرام ساخته ای که انسان ها حرکت زمین را احساس نمی کنند و تصوّر می کنند که زمین ثابت است!

تو در زمین نه‌های آب جاری کردی و برای ثابت نگاه داشتن زمین، کوه ها را آفریدی، اگر کوه ها نبودند، زمین هرگز این آرامش را نداشت. تو همان خدایی هستی که دو دریای شور و شیرین را کنار هم قرار دادی و بین این دو دریا، مانعی قرار دادی تا آب این دو دریا، مخلوط نشود. این نشانه ای از قدرت توست.

آیا خدای دیگری جز تو هست؟

هرگز. اما بیشتر انسان ها نادان هستند و به خدایان دروغین باور دارند.

کسانی که بُت ها را می پرستند، چقدر نادان هستند! آخر چگونه ممکن است یک بت، شایستگی پرستش را داشته باشد؟

از دو دریای شور و شیرین برایم سخن گفتمی که آن ها را کنار هم قرار دادی، به راستی آن دو دریا کجاست؟

در اقیانوس «اطلس» جریان آب شیرینی وجود دارد که آن را «گلف استیریم» می نامند، این جریان آب از سواحل آمریکای مرکزی حرکت می کند و به سواحل اروپای شمالی می رسد و هرگز با آب اطراف خود مخلوط نمی شود.

طول این جریان حدود ۷ هزار کیلومتر و عرض آن ۱۵۰ کیلومتر و عمق آن ۸۰۰ متر می باشد و با سرعت عجیبی حرکت می کند. حرارت این جریان آب با آب های اطرافش، تقریباً ۱۵ درجه تفاوت دارد. این جریان آب، در واقع یک دریاست، دریایی که ۷ هزار متر طول و ۱۵۰ کیلومتر عرض دارد.

ص: ۱۳۰

آری، در وسط اقیانوس اطلس که آب آن شور است، این جریان آب شیرین وجود دارد، آب شور اقیانوس با این جریان مخلوط نمی شود و همچنین آب شیرین این جریان با آب اقیانوس مخلوط نمی شود و این نشانه قدرت توست.

این جریان آب، بادهای گرم و مرطوبی را به سوی اروپا می برد و سبب می شود هوای مرطوب و معتدلی ایجاد شود. اگر این جریان آب نبود، دمای قسمتی از اروپا در زمستان، بسیار سرد می شد.

چرا انسان ها بُت های بی جان را می پرستند؟ چرا پرستش تو را رها کرده اند و در مقابل بُت ها سجده می کنند؟

تو دعای «مُضْطَرِّ» را می شنوی! «مُضْطَرِّ» به کسی می گویند که به سختی درمانده شده باشد و در سختی ها گرفتار شده باشد و از همه جا ناامید شود و به درگاه تو رو کند.

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ.

وقتی انسان به بلا و سختی گرفتار می شود، تو را می خواند، تو صدای درماندگان را می شنوی و دعایشان را اجابت می کنی و سختی ها و بلاها را از آنان دور می کنی. تو انسان ها را در زمین وارث و جانشین یکدیگر قرار می دهی و نسل بشر این گونه ادامه پیدا می کند.

آیا خدای دیگری جز تو هست؟

هرگز. اما گروه کمی از انسان ها پند می گیرند، بیشتر آنان به خدایان دروغین باور دارند.

چه کسی انسان ها را در تاریکی های خشکی و دریا هدایت می کند؟

ص: ۱۳۱

چه کسی بادها را پیشاپیش باران می فرستد تا مژده آور رحمت او باشند، چه کسی باران رحمت را فرو می فرستد؟

آیا خدای دیگری جز تو هست؟

هرگز. تو بالاتر و والاتر از آن هستی که برای تو شریک قرار دهند.

چه کسی آفرینش را آغاز کرد و انسان ها را از نیستی آفرید، چه کسی قبل از روز قیامت، این جهان را نابود خواهد کرد؟ چه کسی روز قیامت را برپا خواهد نمود و بار دیگر انسان ها را زنده خواهد نمود؟

به راستی چه کسی روزی انسان ها را از آسمان و زمین عنایت می کند؟

آیا خدای دیگری جز تو هست که این نعمت ها را به انسان ارزانی دارد؟

ای محمّد! به بُت پرستان بگو: «شما می گوئید بُت ها شریک خدا هستند، پس اگر راست می گوئید، دلیل سخن خود را بیاورید.»

* * *

آیا آنان دلیلی برای پرستش بُت ها داشتند؟ آن بُت ها قطعه هایی از چوب و سنگ هستند، موجودات بی جانی که هرگز استعداد حیات ندارند.

کسانی که بُت ها را می پرستند، چقدر نادان هستند؟ آخر چگونه ممکن است یک بت، شایستگی پرستش را داشته باشد؟

کسی لیاقت پرستش را دارد که این سه ویژگی را داشته باشد: خالق، نعمت دهنده، دانا و آگاه.

در این آیات درباره این ویژگی ها سخن گفتی:

۱ - خالق: تو آسمان ها و زمین را خلق نمودی، از آسمان باران فرستادی، تو روی زمین نهرهای آب جاری کردی و برای ثابت نگاه داشتن زمین، کوه ها را آفریدی...

ص: ۱۳۲

آیا این بُت ها چیزی را خلق کرده اند؟ آنان خودشان آفریده شده اند.

۲ - نعمت دهنده: تو به انسان نعمت های مادی و معنوی زیادی داده ای، هیچ کس نمی تواند نعمت هایی که به انسان داده ای را شمارش کند.

به راستی بُت ها چه نعمتی به انسان ها داده اند که عده ای آن ها را می پرستند؟

۳ - دانا و آگاه: تو از حال بندگان خود خبر داری، به اسرار دل آنان آگاهی، وقتی در مانده ای تو را صدا می زند، صدایش را می شنوی و حاجتش را روا می کنی. اما بُت ها از چه چیزی خبر دارند؟ آنان مردگانی بیش نیستند، اصلاً استعداد فراگیری علم و آگاهی ندارند.

به راستی چرا انسان ها پرستش تو را رها کردند و بُت ها را می پرستند، اگر آنان کمی فکر می کردند می فهمیدند که فقط تو شایستگی پرستش را داری، افسوس که آنان اهل فکر نیستند.

آیه ۶۲ این سوره را یک بار دیگر می خوانم:

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ.

سپس به کتاب های حدیثی مراجعه می کنم، به سخنی از امام صادق علیه السلامی رسم که به یاران خود چنین فرمود:
«مهدی علیه السلام همان مُضْطَرِّ است که خدا در این آیه از او سخن گفته است». (۴۷)

وقتی من این سخن امام صادق علیه السلام را خواندم به فکر فرو رفتم، به راستی هنگام ظهور مهدی علیه السلام چه اتفاقی روی خواهد داد؟ من دوست داشتم در این باره بیشتر بدانم، پس به مطالعه و تحقیق پرداختم و سرانجام دانستم ظهور مهدی علیه السلام این گونه خواهد بود.

ص: ۱۳۳

مهدی علیه السلام ابتدا به مکه می آید، مردم شهر همه در خواب هستند، کنار کعبه خلوت است، مهدی علیه السلام در کنار کعبه دعا می کند، او با خدای خود نجوا دارد، او همان «مضطّر واقعی» است. لحظاتی می گذرد...

ناگهان پرچمی که همراه مهدی علیه السلام است خود به خود باز می شود، بر روی آن پرچم چنین نوشته شده است: «الْبَيْعَةُ لِلَّهِ». یعنی هر کس با صاحب این پرچم بیعت کند در واقع با خدا بیعت کرده است. (۴۸)

همه جا نورانی می شود، فرشتگان دسته دسته از آسمان به زمین می آیند، مسجدالحرام پر از صف های طولانی فرشتگان می شود، جبرئیل و میکائیل علیهما السلام هم می آیند.

جبرئیل نزد مهدی علیه السلام می رود، سلام می کند و می گوید: «آقای من! دعای شما مستجاب شد». (۴۹)

مهدی علیه السلام وقتی این سخن را می شنود، دستی بر صورت خود می کشد و می گوید: «خدا را حمد و ستایش می کنم که به وعده خود وفا کرد و ما را وارث زمین قرار داد». (۵۰)

اکنون او از جای خود برمی خیزد و یاران خود را صدا زده و می گوید: ای یاران من! ای کسانی که خدا شما را برای ظهور من ذخیره کرده است به سویم بیایید».

صدای او به گوش یارانش می رسد، این به قدرت توست، آنان یکی پس از دیگری، خود را به مسجد الحرام می رسانند. بعضی از آنان از راه دور با «طَيِّ الْأَرْضِ» به مکه می آیند. لحظاتی می گذرد، همه یاران، کنار در کعبه، دور مهدی علیه السلام جمع می شوند و مهدی علیه السلام برای آنان سخن می گوید.

آری، دیگر روزگار سیاهی ها به پایان می آید، از کنار همین کعبه، عدالت

واقعی همه جهان را فرا خواهد گرفت. این وعده ای است که هرگز تخلف نخواهد داشت.

ص: ۱۳۵

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (۶۵) بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ (۶۶)

محمّد صلی الله علیه و آله بارها برای آن مردم از روز قیامت سخن می گفت: «روزی که خورشید خاموش می شود، کوه ها متلاشی می شوند، دریاها به جوش می آیند، آتش جهنم برافروخته می گردد...» (۵۱)

آنان از محمّد صلی الله علیه و آله می پرسیدند که قیامت کی برپا می شود؟ زمان آن چه وقتی است؟ تو می گویی که مردگان بار دیگر زنده می شوند، این حادثه کی روی می دهد؟

اکنون تو از محمّد صلی الله علیه و آله می خواهی تا به آنان چنین بگویی: «کسانی که در آسمان ها و زمین هستند، از غیب آگاهی ندارند، فقط خداست که بر همه چیز آگاه است، هیچ کس نمی داند که قیامت کی خواهد بود، هیچ کس نمی داند چه

هنگام برانگیخته خواهد شد».

آری، زمان فرا رسیدن قیامت، غیب است، تو فقط از آن آگاهی داری.

* * *

کسانی که از محمد صلی الله علیه و آله پرسیدند قیامت کی واقع می شود، آیا می دانستند روز قیامت چه روزی است؟ آیا به آن باور داشتند؟ آیا به روز قیامت ایمان آورده بودند؟

آیا به قیامت یقین داشتند؟ آیا علم آنان درباره قیامت کامل بود؟

نه.

آنان درباره آن شک داشتند، بلکه آنان از این هم بدتر بودند، آنان اصلاً درباره قیامت نابینا و کور بودند، اگر چشم دل آنان بینا بود، نشانه های آخرت را در همین دنیا می دیدند.

فصل بهار، نمونه ای کوچک از قیامت است!

مگر آنان نمی دیدند که درختان در زمستان، چوبی بیش نیستند، بهار که فرا می رسد، درختان جوانه می زنند و سرسبز می شوند. چه کسی این درختان را بار دیگر زنده می کند؟

آیا آنان به زمین نگاه نمی کردند؟ زمینی که در فصل زمستان، مرده است و هیچ گیاهی در آن نیست، بهار که می شود، این زمین، سرسبز می شود، هر گوشه ای را که نگاه کنی، گیاهی می روید. این نشانه ای از قدرت توست که در چشم انسان ها، عادی جلوه کرده است، اما برای کسانی که اهل اندیشه اند، درس های زیادی دارد.

* * *

ص: ۱۳۷

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَئِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ (۶۷) لَقَدْ وَعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۶۸)

کافران به محمد صلی الله علیه و آله گفتند: «آیا وقتی که ما مُردیم و استخوان های ما و پدرانمان، خاک شد، دوباره زنده می شویم و از دل خاک بیرون می آییم؟ این سخن تو حرف تازه ای نیست. پیش از این نیز به ما و پدران ما این وعده ها را داده بودند، اما ما می بینیم که هیچ مرده ای زنده نشده است، پس این سخنان، افسانه ای بیش نیست. افسانه ای که گذشتگان آن را ساخته اند».

تو این سخن آن کافران را در اینجا نقل کردی تا همه بدانند آنان به قیامت ایمان نداشتند. آنان چگونه انسان هایی بودند، آنان از محمد صلی الله علیه و آله پرسیدند که قیامت کی برپا می شود، در حالی که قیامت را افسانه می دانستند.

* * *

در قرآن بارها جواب این سؤال را داده ای: در سوره مریم آیه ۶۶، سخن کافری را ذکر کردی: «آیا پس از مرگ دوباره زنده می شوم و از قبر بیرون می آیم».

تو جواب سخن او را دادی، به راستی چرا به یاد نمی آورد که تو او را آفریدی در حالی که چیزی نبود و وجودی نداشت. آن کافر تعجب می کند و می گوید: چگونه ممکن است استخوان های پوسیده، زنده شوند، چرا او تعجب نمی کند که تو او را از هیچ آفریدی؟

وقتی می خواستی او را بیافرینی، از او هیچ استخوانی هم نبود، تو قدرت داری او را از هیچ بیافرینی، پس می توانی او را از استخوان پوسیده ای هم

زنده کنی.

نمل: آیه ۶۹

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (۶۹)

محَمَّد صلی الله علیه و آله برای مردم مکه قرآن می خواند و از آنان می خواست تا از بُت پرستی دست بردارند و فقط تو را بپرستند، اما بُت پرستان سخن او را نپذیرفتند و او را دروغگو خواندند.

اکنون تو با محمد صلی الله علیه و آله چنین سخن می گویی: «ای محمد! به این مردم بگو که در زمین گردش کنند و سرنوشت کسانی که پیامبران مرا تکذیب کردند، ببینند، شاید که پند بگیرند و دیگر تو را دروغگو نخوانند».

نمل: آیه ۷۰

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ (۷۰)

تو می دانستی که محمد صلی الله علیه و آله برای ایمان نیاوردن آن بُت پرستان بسیار غصه می خورد. محمد صلی الله علیه و آله آنان را به هدایت و رستگاری فرا می خواند و برای آنان قرآن می خواند. اکنون تو به او چنین می گویی: «ای محمد! از کفر آنان اندوهناک نشو».

آری، محمد صلی الله علیه و آله فقط وظیفه دارد پیام قرآن را به آنان برساند، مهم نیست که آنان ایمان می آورند یا نه، مهم این است که حق به گوش آنان برسد. این سنت توست، تو هیچ کس را مجبور به ایمان آوردن نمی کنی، فقط راه را به او نشان

ص: ۱۳۹

می دهی، دیگر اختیار با خود اوست.

از طرف دیگر، بزرگان مکه دور هم جمع می شدند و نقشه می کشیدند. آنان می خواستند کاری کنند که مردم به سخن محمد صلی الله علیه و آله گوش ندهند، بزرگان مکه به مردم می گفتند: «محمد جادوگر است و...».

محمد صلی الله علیه و آله وقتی این سخنان را شنید، دلتنگ شد، اکنون تو به او چنین می گویی: «ای محمد! از مکر و نقشه های آنان دلتنگ مباش».

آری، تو پیامبران خود را تنها نمی گذاری و یاری می کنی، تاریخ به یاد دارد که تو پیامبران را یاری کردی، ابراهیم علیه السلام را از آتش رهایی دادی، نوح علیه السلام و یارانش را از طوفان بزرگ نجات دادی و...

آری، هر کس دین تو را یاری کند، تو او را یاری می کنی، تو خدای توانا و قدرتمند هستی و هیچ کس نمی تواند تو را شکست بدهد.

نمل: آیه ۷۲ - ۷۱

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۷۱) قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ (۷۲)

بُت پرستان به محمد صلی الله علیه و آله می گفتند: «تو از قیامت سخن گفتی و ما را از آتش جهنم ترساندی، اگر راست می گویی بگو بدانیم این وعده، کی فرا می رسد؟».

تو از محمد صلی الله علیه و آله می خواهی تا این پاسخ را به آنان بدهد: «شاید بعضی از آن وعده ها نزدیک شما باشد، همان وعده ای که برای رسیدن آن عجله دارید».

آری، آنان در انتظار قیامت بودند، اما نمی دانستند که مرگ در کمین آنان است، هیچ کس نمی داند مرگ او کی فرا می رسد، چه بسا مرگ آنان بسیار

ص: ۱۴۰

نزدیک باشد.

وقتی که مرگ آنان فرا رسد، در آن وقت تو فرشتگان را به سوی آنان می فرستی تا جان آن ها را بگیرند، در آن لحظه، پرده ها از جلوی چشمانشان کنار می رود و عذاب تو را می بینند.

کافران خیال می کردند که وقتی مُردند، نیست و نابود می شوند، اما چنین نیست، با مرگ، «برزخ» آغاز می شود. وقتی انسان می میرد، روح او از جسمش جدا می شود، جسم او را داخل قبر می گذارند و پس از مدّتی این بدن می پوسد و از بین می رود. اما روح انسان به دنیایی می رود که به آن «عالم برزخ» می گویند. برزخ، مرحله ای است بین این دنیا و قیامت.

در برزخ، قبر کافر به گودالی از آتش تبدیل می شود، کافر در آن گودال در آتش می سوزد و به سختی عذاب می شود. این آتش از جنس آتش دنیا نیست، اگر قبر کافری شکافته شود، آتشی دیده نمی شود، این آتش از جنس برزخ است. (۵۲)

آری، لازم نیست هزاران سال بگذرد و قیامت برپا شود و عذاب کافران فرا رسد، با مرگ، عذاب کافران آغاز می شود. مرگ به آنان بسیار نزدیک است، شاید مرگ در چند قدمی آنان باشد و آنان از آن بی خبر باشند.

نمل: آیه ۷۳

وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ (۷۳)

تو به بندگان خود لطف فراوان داری ولی بیشتر آنان فراوانی لطف تو را درک نمی کنند، آنان تصوّر می کنند تو قیامت را برپا می کنی تا فقط بندگانت را

ص: ۱۴۱

عذاب کنی، اما هرگز چنین نیست. روز قیامت، روز رحمت تو هم هست.

اصلاً برپایی قیامت، جلوه ای از مهربانی توست!

تو از خلقت جهان، هدفی مشخص داشتی، پس روز قیامت، حقّ است. اگر قیامت نباشد به بندگان خوب تو ظلم می شود، کسانی که در این دنیا ایمان می آورند و اعمال نیک انجام می دهند، در آن روز به پاداش عمل خود می رسند. تو آنان را در بهشت جاودان جای می دهی، بهشتی که هیچ کس نمی تواند آن را وصف کند.

البته کافران در روز قیامت به سزای اعمال خود می رسند، اما عذاب آن ها، نتیجه انتخاب غلط خود آنان بوده است، آنان به اختیار خود، راه گمراهی را برگزیدند و در روز قیامت نتیجه آن را می بینند.

* * *

نمل: آیه ۷۵-۷۴

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ (۷۴) وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۷۵)

تو همه آنچه انسان ها در دل های خود نهان می دارند می دانی، تو از نهان و آشکار انسان ها باخبر هستی، علم تو بی اندازه است، هر چیز پنهانی که در آسمان ها و زمین است در علم بی پایان تو ثبت شده است و تو از آن باخبری.

تو با همین علم و آگاهی از بندگان خود حسابرسی می کنی، تو از همه رفتارها، نیت ها و اسرار آنان باخبر هستی، در روز قیامت تو همه چیز را آشکار می کنی، هیچ گناهکاری نمی تواند گناه خود را انکار کند.

آری، روز قیامت، روز حسابرسی است، تو از همه چیز باخبر هستی و برای همین است که در آن روز به اندازه سر سوزنی به کسی ظلم نمی شود، همه

ص: ۱۴۲

رفتارها و کردارهای انسان‌ها، ثبت شده است. هر کسی نتیجه اعمال خود را می‌بیند.

تو در آن روز به نیت‌های خوب بندگانت نیز پاداش می‌دهی، خیلی‌ها هستند که نیتِ کار خوبی داشتند، اما فرصت انجام آن را پیدا نکرده بودند یا امکانات اجرایی آن را نداشتند، آنان نیت خود را به هیچ کس نگفته بودند، اما تو از آن باخبر بودی و در روز قیامت به آن نیت‌ها پاداش می‌دهی.

همچنین تو از نفاق و دورویی منافقان باخبر هستی، ممکن است یک نفر یک عمر در میان مسلمانان زندگی کند و نماز بخواند و روزه بگیرد، اما منافق باشد، روز قیامت تو او را به آتش جهنم می‌افکنی. تو از راز دل همه باخبر هستی.

* * *

نمل: آیه ۷۷ - ۷۶

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَفُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۷۶) وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ (۷۷)

محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری فرستادی و قرآن را بر قلب او نازل کردی. قرآن، آخرین کتاب آسمانی است و انحرافات بنی اسرائیل را بیان می‌کند.

بنی اسرائیل همان یهودیانی بودند که در زمان محمد صلی الله علیه و آله زندگی می‌کردند، کتاب آسمانی آنان تورات بود، اما با گذشت زمان، عدّه‌ای در تورات دست برده بودند، از این رو در میان آنان اختلاف پدیدار شده بود، مثلاً آنان درباره حضرت عیسی علیه السلام و مادرش اختلاف داشتند. گروهی از یهودیان به مریم علیهاالسلام نسبت ناروا می‌دادند و می‌گفتند او زنا کرده است و عیسی علیه السلام را به دنیا آورده است.

قرآن حقیقت را در این باره بیان کرد و به همه اعلام کرد که مریم علیهاالسلام زنی

ص: ۱۴۳

پاکدامن بوده است و عیسی علیه السلام هم نشانه ای از قدرت توست. قرآن، تحریف ها و انحرافات که در دین یهود به وجود آمده بود را بیان کرد. (۵۳)

قرآن، مایه هدایت و رحمت برای مؤمنان است، قرآن راه سعادت را به انسان نشان می دهد و انسان را از انحرافات و تحریف ها باز می دارد. کسانی که آمادگی پذیرش حق را داشته باشند، به این قرآن ایمان می آورند و رحمت تو را به سوی خود جذب می کنند.

نمل: آیه ۷۸

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (۷۸)

سخن از اختلاف یهودیان به میان آمد، به راستی چرا آنان با هم اختلاف کردند؟ چرا عدّه ای تورات را تحریف کردند و زمینه این اختلافات را فراهم کردند؟ چرا گروهی از آنان تهمت ناروا به مریم علیها السلام زدند؟

تو در روز قیامت در آنچه اختلاف کردند، داوری خواهی کرد که تو دانا و توانا هستی. هرگز به بندگان خود ظلم نمی کنی، تو می دانی چه کسانی در دین یهود، انحراف ایجاد کردند و تورات را تحریف کردند، آنان را در روز قیامت، به عذاب سختی گرفتار می سازی.

نمل: آیه ۸۱ - ۷۹

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ (۷۹) إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (۸۰) وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَن ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۸۱)

ص: ۱۴۴

محمد صلی الله علیه و آله برای مردم مکه حق را بیان کرد و به آنان فهماند که بُت پرستی، چیزی جز خسران در پی ندارد، او از برپایی قیامت برایشان سخن گفت، اما آنان سخنان محمد صلی الله علیه و آله را انکار کردند.

اکنون به محمد صلی الله علیه و آله چنین می گویی: «ای محمد! بر من توکل کن و کار خود را به من واگذار کن که تو بر حق هستی و حق بودن تو برای همه آشکار است».

به راستی اگر محمد صلی الله علیه و آله بر حق است، پس چرا مردم به او ایمان نمی آورند؟

اکنون تو می خواهی پاسخ این سؤال را بدهی: حق بودن محمد صلی الله علیه و آله دلیل بر آن نیست که مردم به اجبار ایمان بیاورند، حقیقت را حق پذیران می پذیرند و بس!

کافرانی که به سخن محمد صلی الله علیه و آله ایمان نمی آورند، مرده دل هستند، هیچ کس نمی تواند سخنی را به گوش این مردگان برساند.

آیا می توان با کرها، سخن گفت و سخنی را به آنان فهماند؟

کسانی که حق را نمی پذیرند، گویی کر و کورند!

کسی که گوش دلش، کر شده است و از حقیقت روی برمی گرداند، دیگر نمی شود سخن حق را به او فهماند.

کسی را که چشم دلش کور شده است نمی توان هدایت کرد.

فقط کسانی سخن حق را می شنوند که روحیه حق پذیری دارند و تسلیم حق و حقیقت هستند.

این قانون توست: تو هرگز کسی را مجبور به ایمان آوردن نمی کنی، تو زمینه هدایت را برای همه فراهم می کنی. انسان باید خودش تصمیم بگیرد و راه خود را انتخاب کند. همه حق را می شناسند، عده ای آن را می پذیرند، آنان کسانی هستند که در برابر حق، متواضع هستند، امّا عده ای دیگر تصمیم می گیرند حق را انکار کنند. آنان اسیر لجابت شده اند، حق را می شناسند امّا تصمیم گرفته اند به آن ایمان نیاورند. (۵۴)

وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ (۸۲) وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ (۸۳) حَتَّىٰ إِذَا حَيَّاءُ وَقَالَ أَكْذَبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِطُوا بِهَا عَلِمْنَا أَمْ مَاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸۴) وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ (۸۵)

وقتی که فرمان عذاب کافران فرا رسد، جنبنده ای را از زمین بیرون می آوری که به کافران چنین می گوید: «مردم به آیات خدا ایمان نمی آورند، پس باید منتظر عذاب باشید».

روزی فرا می رسد که تو از هر امتی، گروهی را زنده می کنی، آن گروه از کسانی هستند که آیات تو را دروغ می شمردند، در آن روز، آنان در پیشگاه تو، به صف می ایستند تا از آنان سؤال شود.

وقتی آنان جمع شدند، چنین می گویی: «شما آیات مرا شنیدید، شما می گفتید دانش ما به آن راه ندارد و به همین خاطر آن را انکار کردید، این چه کاری بود که شما می کردید؟ چرا آیات مرا انکار کردید».

پس از آن، فرمان عذاب به کیفرِ ستم‌هایی که کرده اند می رسد و آنان از شدت ترس و نگرانی، سخنی نمی گویند.

* * *

این چهار آیه را یک بار دیگر می خوانم، دوست دارم بدانم در اینجا از چه روزی سخن می گویی.

آیا منظور تو، روز قیامت است؟

تو در اینجا (آیه ۸۳) می گویی: «از هر امتی، گروهی را زنده می کنم». در حالی که در روز قیامت همه انسان ها زنده خواهند شد. تو در آیه ۴۷ سوره «کهف» چنین می گویی: «در روز قیامت، همه انسان ها را زنده می کنم و هیچ کس را فروگذار نمی کنم».

روز قیامت، روزی است که همه زنده می شوند، امّا در اینجا از روزی سخن می گویی که فقط گروهی از مردم زنده می شوند.

آن روز چه روزی است؟

* * *

جواب این است: روز رجعت.

«رجعت»، همان زنده شدن دوباره است، وقتی مهدی علیه السلام ظهور کند، سال ها روی زمین حکومت می کند، پس از آن، روزگار رجعت فرا می رسد، تو محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام را همراه با گروهی از بندگان خوبت، زنده می کنی، همچنین در آن روز، گروهی از کافران را زنده می کنی تا به سزای اعمالشان در

ص: ۱۴۷

این دنیا برسند.

نکته مهم این است که هنوز قیامت برپا نشده است، روزگار رجعت در همین دنیاست. چگونه می شود که تو گروهی از مردگان را زنده کنی؟ آیا این مطلب عجیب نیست؟

در سوره بقره آیه ۲۵۹ داستان «عُزَیر» ذکر شده است. او یکی از پیامبران بنی اسرائیل بود، روزی گذرش به شهری افتاد که ویران شده بود و استخوان های مردگان زیادی در آنجا بود. او با خود گفت: در روز قیامت، چگونه این مردگان زنده خواهند شد؟ عزرائیل نزد او آمد، جان او را گرفت. صد سال گذشت. پس از گذشت صد سال، او دوباره زنده شد.

* * *

اکنون دانستم که این آیات درباره روزگار رجعت است، اما می خواهم بدانم ماجرای آن جنبنده ای که از دل زمین بیرون می آید چیست.

در آیه ۸۳ بیان شد که وقتی فرمان عذاب کافران فرا رسد، جنبنده ای از زمین بیرون می آید و با کافران سخن می گوید. من دوست دارم بدانم تفسیر این آیه چیست و این جنبنده کیست؟

در کتاب های حدیثی به مطالعه می پردازم، گمشده خود را می یابم، این مطلب تفسیر این آیه را آشکار می کند:

روزی پیامبر به مسجد آمد، او دید که علی علیه السلام در گوشه ای از مسجد خوابیده است. پیامبر جلو رفت و علی علیه السلام را بیدار کرد و گفت: «برخیز ای جنبنده خدا!».

کسانی که همراه پیامبر بودند از این سخن تعجب کردند، یکی از آنان رو به پیامبر کرد و پرسید:

ص: ۱۴۸

— ای پیامبر! شما علی را «جنبنده خدا» صدا زدی، آیا ما هم می توانیم یکدیگر را به این نام صدا بزنیم.
— نه. این نام مخصوص علی است. علی همان جنبنده ای است که خدا در سوره نمل از آن سخن گفته است.
بعد از آن پیامبر رو به علی علیه السلام کرد و گفت: «ای علی! در آخرالزمان خدا تو را زنده می کند...» (۵۵)

* * *

اکنون خلاصه این بحث را در چند نکته ذکر می کنم:

۱ - واژه «دائیه» به معنای «جنبنده» می باشد، این واژه بیشتر درباره موجودات دیگر به کار می رود، امّا در قرآن هم درباره انسان و هم غیر انسان استفاده شده است. (۵۶)

۲ - در روزگار رجعت، علی علیه السلام به دنیا باز می گردد، او سر از قبر بر می آورد و زنده می شود. همچنین گروهی از مؤمنان که ایمان خالص داشتند نیز زنده می شوند.

۳ - در آن روزگار، گروهی از کافران که در کفر و انکار از دیگران سبقت گرفته بودند، زنده می شوند.

۴ - علی علیه السلام در آن روز عصای موسی علیه السلام و انگشتر سلیمان علیه السلام را همراه دارد، عصای موسی علیه السلام، رمز قدرت و اعجاز است. انگشتر سلیمان علیه السلام، رمز حکومت خدایی است. او با کافران سخن می گوید و آنان را رسوا می نماید. (۵۷)

۵ - کافران در روزگار رجعت، مجازات می شوند، البتّه آنان در روز قیامت در جهنّم گرفتار خواهند بود. (۵۸)

ص: ۱۴۹

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسًا كُنُوزًا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۸۶) وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي
السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ (۸۷) وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُ بِهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ
الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ (۸۸)

تو شب را مایه آرامش انسان قرار دادی و روز را برای کار و تلاش، روشن ساختی، پیدایش شب و روز که از گردش زمین به دور خود پدیدار می شود، نشانه روشنی از قدرت توست، نظم دقیقی که در این طلوع و غروب خورشید قرار داده ای، شگفت انگیز است.

کسانی که ایمان آورده اند در این نشانه ها فکر می کنند و از آن پند می گیرند. آنان می دانند که تو این جهان را بیهوده نیافریدی، از آفرینش جهان، هدفی داری، آنان می دانند که روز قیامت حق است و به آن ایمان دارند.

اکنون از زمانی سخن می‌گوییم که روز قیامت برپا می‌شود، وقتی که در «صور اسرافیل» دمیده می‌شود و همه زنده می‌شوند و ترس و وحشت آنان را فرا می‌گیرد.

آری، آن روز، همه کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، می‌ترسند، البته کسانی که تو اراده کرده‌ای در آرامش باشند، در آن روز در آرامش هستند. بندگان خوب تو هیچ هراسی به دل نخواهند داشت، این وعده تو است. در آن روز همه با فروتنی برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می‌شوند.

* * *

صور اسرافیل چیست؟

«صور» به معنای «شیپور» است. در روزگار قدیم، وقتی لشکری می‌خواست فرمان حرکت دهد، در شیپور می‌دمید و سربازان آماده حرکت می‌شدند. صور اسرافیل، ندایی ویژه است که اسرافیل آن را در جهان طنین انداز می‌کند. اسرافیل یکی از فرشتگان است.

اسرافیل دو ندا دارد: در ندای اول، مرگ انسان‌هایی که روی زمین زندگی می‌کنند، فرا می‌رسد. با این ندا روح کسانی که در برزخ هستند نیز نابود می‌شود، همه موجودات از بین می‌روند، فرشتگان هم نابود می‌شوند. سپس تو جان عزرائیل را هم می‌گیری. فقط و فقط تو باقی می‌مانی.

هر وقت که بخواهی قیامت را برپا کنی، ابتدا اسرافیل را زنده می‌کنی، او برای بار دوم در صور خود می‌دمد و فرشتگان زنده می‌شوند، انسان‌ها هم زنده می‌شوند و قیامت برپا می‌شود.

* * *

اکنون یکی دیگر از نشانه‌های عظمت خود را بیان می‌کنی: از من می‌خواهی

ص: ۱۵۱

تا به کوه‌ها با دقت نگاه کنم، من آن‌ها را بی حرکت می‌پندارم در حالی که کوه‌ها همانند ابرها در حرکتند.

آری، این کوه‌ها مایه آرامش زمین هستند، زمین در هر ساعت ۱۱۰ هزار کیلومتر (به دور خورشید) حرکت می‌کند. در واقع کوه‌ها هر ساعت، ۱۱۰ هزار کیلومتر حرکت می‌کنند.

زمین در منظومه شمسی است، منظومه شمسی در هر ثانیه ۳۰۰ کیلومتر به دور مرکز کهکشان راه شیری می‌چرخد!

من کوه‌ها را بی حرکت می‌پندارم، امّا همین کوه‌ها (همراه با حرکت زمین) در یک ساعت، بیش از یک میلیون کیلومتر حرکت کرده‌اند!

چه کسی این آرامش را به کوه‌ها و زمین داده است؟ چرا انسان قدری با خود فکر نمی‌کند؟

آری، این هنر آفرینش توست که همه چیز را با استوار و نظم آفریده‌ای. زمین در مقابل عظمت آنچه تو آفریدی، ذره‌ای بیش نیست. یکی از ستارگان آسمان، ستاره «وی. کی» است که در زمان قدیم به آن «کلب اکبر» می‌گفتند.

این ستاره ۱۰۰۰۰ تریلیون برابر زمین است. برای نوشتن این عدد من باید عدد یک را بنویسم و جلوی آن ۱۶ صفر بگذارم.

تو از رفتار و کردار بندگان خود باخبر هستی، در روز قیامت تو همه چیز را آشکار می‌کنی، هیچ گناهکاری نمی‌تواند گناه خود را انکار کند. هیچ چیز از تو پنهان نیست.

آری، تو از نیازهای انسان‌ها اطلاع داری، کارهای خوب و بد آنان را می‌دانی، فقط تو شایسته پرستش هستی. تو در روز قیامت به خوبان پاداش

ص: ۱۵۲

بهشت می دهی و کافران را به کیفر اعمالشان می رسانی.

نمل: آیه ۹۰-۸۹

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَرْعٍ يُؤْمِنُ (۸۹) وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۰)

روز قیامت روزی است که تو به اعمال خوب بندگانت، پاداش می دهی، کسانی که با خود «نیکی» آورده باشند، تو به آنان پاداشی بهتر می دهی و آنان از ترس و وحشت روز قیامت در امان می مانند و بهشت جاودان منزلگاه آنان خواهد بود.

اما کسانی که با خود «بدی» آورده باشند، فرشتگان آنان را با صورت به آتش جهنم می افکنند و به آنان چنین می گویند: «این آتش جهنم، جزای کارهای خود شماست، شما فقط نتیجه کارهای خود را می بینید».

کسانی که با خود نیکی آورده باشند به بهشت می روند.

تو در اینجا از نیکی ها و کارهای خوب سخن نمی گویی، بلکه تو از یک نیکی سخن می گویی!

کدام نیکی است که اگر من با خود همراه داشته باشم، در روز قیامت در امن و امان هستم؟ من می خواهم بدانم آن «نیکی» چیست که دلیل ورود به بهشت است.

کسانی که با خود بدی آورده باشند در آتش جهنم می سوزند. تو از بدی ها و کارهای زشت سخن نمی گویی، بلکه تو از یک بدی سخن می گویی. آن بدی

ص: ۱۵۳

چیست که دلیل ورود به جهنم است؟

* * *

این آیه معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می‌کنیم. «بطنِ قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است: روزی یکی از یاران علی علیه السلام نزد او رفت. علی علیه السلام به او چنین فرمود:

— آیا می‌خواهی تو را از تفسیر آیات ۸۹ و ۹۰ سوره نمل آگاه کنم؟

— آری. جان من به فدای شما!

— بدان که منظور خدا از «نیکی» ولایت و محبت ما می‌باشد و منظور خدا از «بدی»، دشمنی با ماست. (۵۹)

* * *

تو درباره ولایت اهل بیت علیهم السلام سفارش بسیاری نموده‌ای، می‌دانم اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد و به اندازه کوه بزرگی، صدقه بدهد و هزار حج هم به جا آورد و سپس در کنار خانه خدا مظلومانه به قتل برسد، با این همه، اگر ولایت اهل بیت علیهم السلام را انکار کند، وارد بهشت نخواهد شد. (۶۰)

این سخن پیامبر است: «هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است». (۶۱)

در اینجا از ولایت اهل بیت علیهم السلام سخن گفتی، اگر من در روز قیامت، ولایت را همراه داشته باشم، از عذاب در امن و امان خواهم بود.

آری، نماز و روزه، از بهترین کارهای نیک است، امّا ممکن است یک نفر سال‌های سال نماز بخواند و روزه بگیرد ولی به جهنم برود. نماز و روزه، رمز ورود به بهشت نیست.

ص: ۱۵۴

من باید در راه و مسیر تو باشم، اگر من ولایت اهل بیت علیهم السلام را قبول داشته باشم، نشانه این است که در راه صحیح هستم، راه تو و راه پیامبرانت!

آری، راه ولایت، امتداد راه پیامبران است.

در حیاط خانه ما، بوته گل یاسی بود، فصل بهار که می رسید عطر یاس همه خانه و خانه های اطراف را پر می کرد، هر کس از آنجا عبور می کرد، مدهوش این بوی خوش می شد.

اما من در بهار دچار حساسیت می شدم، عطسه های شدید و سردرد!

اول نمی دانستم علت چیست، نزد دکتر رفتم او وقتی از من سؤالات زیادی کرد فهمید که من به گل یاس حساسیت دارم. سرانجام مجبور شدم آن بوته را ببرم.

یک سال گذشت، بار دیگر گل یاس سبز شد و قد کشید، دوباره گل های خوشبو که همه جا را معطر می کرد. من بار دیگر گل یاس را بریدم. چاره ای نداشتم. چند سال این ماجرا تکرار شد، من همه شاخه های آن درخت را می بریدم، اما فایده ای نداشت.

یک روز، یکی از دوستانم که کشاورز بود، مهمان من بود، او به من گفت:

___ اگر هزار بار هم این گل را ببری، باز هم رشد خواهد کرد، چون ریشه آن سالم است، تو باید ریشه آن را خشک کنی!

___ چگونه؟

___ مقداری آهک بگیر و در آب مخلوط کن و پای گل یاس بریز.

من این کار را کردم، اتفاقاً چند روز بعد، چند مهمان برای من آمد، آنان به گل یاس علاقه زیادی داشتند، آنان این بوته گل را دیدند و چقدر از آن تعریف

ص: ۱۵۵

کردند: به به چه گل های خوشبویی!

من به آنان گفتم: این گل به زودی خشک می شود، باور نکردند، آنان نمی دانستند که ریشه گل تباه شده است و به زودی این گل برای همیشه از بین خواهد رفت.

ولایت، همانند ریشه گل یاس است، ممکن است من همه شاخه های آن را نابود کنم، اما چون ریشه آن سالم است، بار دیگر رشد می کند، شاخه و گل می دهد.

امان از وقتی که ریشه خراب باشد و تباه شده باشد، کسی که ولایت ندارد، ریشه ندارد، نمازها و روزه های او، همانند شاخ و برگ درختی است که ریشه اش تباه شده است، به زودی نابود می شود و از بین می رود.

یک بار دیگر این آیه را می خوانم: «کسانی که با خود نیکی آورده باشند، از ترس و وحشت روز قیامت در امان خواهند بود». فهمیدم اگر کسی ولایت داشته باشد، بهشت جایگاه او خواهد بود.

آیا همین که کسی ولایت اهل بیت علیهم السلام داشته باشد، کفایت می کند؟ اگر کسی گناهان زیادی انجام بدهد، آیا همین قدر که ولایت اهل بیت علیهم السلام را داشته است به بهشت می رود؟

در جواب باید دو نکته را بنویسم:

* نکته اول

این آیه می گوید: کسی که ولایت دارد، در روز قیامت در امن و امان است، اما در برزخ چه اتفاقی می افتد؟

ص: ۱۵۶

کسی که ولایت دارد و گناهکار است، در برزخ، عذاب می شود، این سخن امام صادق علیه السلام است: «شفاعت ما برای روز قیامت است، اما در برزخ از شفاعت خیری نیست». (۶۲)

اگر من گناهکار باشم، بعد از مرگ باید مجازات شوم تا آلودگی های روح من پاک شود. معلوم نیست چه مدت من در برزخ، عذاب شوم.

آری، این قانون خداست: کسی که ولایت را قبول داشته است، در روز قیامت در امن و امان است!

* نکته دوم

اگر کسی بر انجام گناهان اصرار بورزد، ممکن است دیگر روح ایمان را از دست بدهد و نتواند در لحظه جان دادن، ولایت اهل بیت علیهم السلام را با خود به همراه ببرد.

آری، بعضی از گناهان آن قدر روح انسان را آلوده می کنند که دیگر انسان راه کفر را برمی گزیند و بی ایمان از دنیا می رود.

مهم این است که چه کسی می تواند این ایمان و این ولایت را با خود به آن دنیا ببرد، برای همین ما باید مواظب باشیم و فریب شیطان را نخوریم، باید همواره از گناهان دوری کنیم، اگر گاهی خطایی از ما سرزد، فوراً توبه کنیم و به جبران آن پردازیم تا مبادا از کسانی باشیم که با اصرار بر گناه، روح ایمان را از دست دادند و با کفر از این دنیا رفتند.

نمل: آیه ۹۳-۹۱

إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۹۱) وَأَنْ أَتْلُو

ص: ۱۵۷

الْقُرْآنَ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ (٩٢) وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (٩٣)

اکنون تو از محمد صلی الله علیه و آله می خواهی تا با بُت پرستان مکه چنین سخن بگویی:

ای مردم! من مأمورم خدای یگانه و صاحب این شهر مقدّس را عبادت کنم، شهر مکه، حرم خدای یگانه است. کعبه، خانه اوست و یادگار ابراهیم علیه السلام است، اما حرمت این شهر را حفظ نکردید و آن را با بُت پرستی آلوده کردید.

من گفتم این شهر، شهر خداست، اما فکر نکنید که فقط این شهر، شهر اوست، همه جهان هستی و هر چه در آن است، از آن خدای یگانه است.

او مرا به پیامبری برگزیده است و به من فرمان داده است تا برای هدایت شما برخیزم و از او اطاعت کنم و تسلیم امر او باشم.

خدای من از من خواسته است تا قرآن را برای شما بخوانم و راه هدایت را برای شما آشکار کنم، اکنون انتخاب با خود شماست. این شماست که باید راه خود را انتخاب کنید: یا راه یکتا پرستی یا راه کفر و بُت پرستی!

هر کس راه هدایت را برگزیند به نفع خود اوست و هر کس گمراهی را انتخاب کند، به خود ظلم کرده است.

من وظیفه ندارم که شما را به پذیرش حقیقت و ایمان آوردن مجبور کنم، ایمانی که از روی اجبار باشد، ارزشی ندارد، من مأمورم تا پیام خدا را به شما برسانم و شما را از عذاب روز قیامت بترسانم.

من حمد و ستایش خدا را می کنم که به من نعمت های زیادی عطا کرد، شما نشانه های قدرت خدا را می بینید و آن ها را می شناسید. شما قیامت و بهشت و

جهنم را دروغ می شمارید، اما وقتی قیامت برپا شود، شما زنده خواهید شد، همه آنچه درباره قیامت در قرآن آمده است، با چشم خواهید دید. در آن روز فرشتگان شما را به سوی آتش جهنم خواهند کشاند و به شما خواهند گفت: «این همان آتشی است که آن را دروغ می شمردید». (۶۳)

فکر نکنید که خدا از کارهای شما غافل است، او به همه کارهای شما آگاهی دارد، اما به شما مهلت می دهد. او در عذاب شما شتاب نمی کند، این انسان است که عجول است، چون می ترسد فرصت را از دست بدهد، اما همه چیز در اختیار اوست.

وقتی که مرگ شما فرا رسد و فرشتگان پرده از چشمان شما برگیرند، شما جهنم و آتش سوزان آن را می بینید، آن وقت شما پشیمان می شوید، اما دیگر پشیمانی سودی ندارد. (۶۴)

سوره قصص

اشاره

ص: ۱۶۱

۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۲۸ قرآن می باشد.

۲ - «قصص» به معنای «قصّه ها و ماجراها» می باشد، در آیه ۲۵ ذکر شده است که وقتی موسی علیه السلام نزد شعیب علیه السلام رفت، شعیب علیه السلام درباره سرگذشت او سوال کرد، موسی علیه السلام هم ماجراهای خود را گفت. در واقع در این سوره، ماجراهایی که بر موسی علیه السلام گذشته است، بیان شده است.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: سرگذشت تولّد موسی علیه السلام و این که مادرش او را در صندوقچه ای قرار می دهد و در رود نیل می اندازد، فرعون او را از آب می گیرد و او را بزرگ می کند، ماجرای فرار موسی علیه السلام از مصر، سفر او به مدین، آشنایی با شعیب علیه السلام، ازدواج با دختر شعیب، بازگشت به مصر... همچنین داستان قارون که به عذاب گرفتار شد در این سوره آمده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طسم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) نَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳) إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ مِنْهُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۴) وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (۵) وَنُكَلِّمُهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ (۶)

در ابتدا، سه حرف «ط»، «سین» و «میم» را ذکر می کنی، قرآن معجزه ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است. این آیات کتاب روشنگری است که حقایق جهان را برای انسان بیان می کند و راه سعادت را به او می آموزد.

تو می خواهی در اینجا ماجرای موسی علیه السلام و فرعون را برای مؤمنان بیان کنی،

داستانی حقیقی که امید به دل‌ها می‌بخشد.

تو این سوره را زمانی نازل کردی که محمد صلی الله علیه و آله در مکه بود و تعداد مسلمانان کم بود ولی دشمنان آنان زیاد بودند، آنان باید به قدرت تو توکل کنند، تو می‌توانی آنان را بر دشمنانشان پیروز کنی همان‌گونه که موسی علیه السلام را بر فرعون پیروز کردی.

داستان را از اینجا آغاز می‌کنی: فرعون در سرزمین مصر قدرتی به هم رساند و سر به طغیان زد و ادعای خدایی کرد. او بین مردم اختلاف انداخت و آنان را به طبقات مختلف اجتماعی تقسیم نمود و بنی اسرائیل را به ضعف و ناتوانی کشاند.

شب فرعون در خواب دید که آتشی از سوی سرزمین فلسطین به مصر آمد. این آتش وارد قصر او شد و همه جا را سوزاند و ویران کرد. (۶۵)

وقتی صبح شد فرعون دستور داد تا همه کسانی که تعبیر خواب می‌دانند به قصر بیایند. فرعون خواب خود را برای آن‌ها تعریف کرد.

تعبیر خواب برای همه روشن بود؛ اما کسی جرأت نداشت آن را بیان کند. همه به هم نگاه می‌کردند. سرانجام یکی از آن‌ها نزدیک فرعون رفت. فرعون با تندی به او نگاه کرد و فریاد زد:

___ تعبیر خواب من چیست؟

___ خواب شما از آینده‌ای پریشان‌خبر می‌دهد، آیا شما ناراحت نمی‌شوید آن را بگوییم؟

___ زود بگو بدانم از خواب من چه می‌فهمی؟

___ به زودی در قوم بنی اسرائیل (که در مصر زندگی می‌کنند) پسری به دنیا

می آید که تاج و تخت شما را نابود می کند. (۶۶)

سکوت همه جا را فرا گرفت. عرق سردی بر پیشانی فرعون نشست. او به فکر چاره بود. جلسه مهمی تشکیل شد، بزرگان مصر در این جلسه حضور پیدا کردند. فرعون چنین دستور داد: «همه نوزادان پسر آنان را سر ببرید، دخترانشان را برای کنیزی نگاه دارید». (۶۷)

آری، فرعون جنایتکاری بود که دستش به خون بی گناهان زیادی آغشته شد. هفتاد هزار نوزاد پسر به فرمان او، مظلومانه کشته شدند. (۶۸)

* * *

فرعون می خواست که موسی علیه السلام به دنیا نیاید و بنی اسرائیل به قدرت و حکومت نرسند، اما تو چیز دیگری اراده کرده بودی.

تو اراده کردی که بر بنی اسرائیل که ضعیف و ذلیل شده بودند، منت نهی و آنان را پیشوایان مردم آن روزگار قرار دهی و نیز وارث زمین کنی.

فرعون و وزیرش هامان برای این که موسی علیه السلام به دنیا نیاید و بنی اسرائیل به حکومت نرسند، تلاش زیادی نمودند، آنان از حکومت بنی اسرائیل در هراس بودند، آنان می خواستند حکومت سرزمین مصر برای همیشه از خود آنان باشد، اما تو اراده کردی تا به بنی اسرائیل حکومت عطا کنی تا فرعون و وزیرش هامان و سپاهیان آنان آنچه را از آن می ترسیدند، با چشم خود ببینند.

فرعون می خواست بنی اسرائیل را تار و مار کند و قدرت آنان را در هم بشکند، او فرزندان پسر آنان را می کشت، دختران آنان را به کنیزی می گرفت تا همواره در ضعف و ناتوانی باشند، اما تو می خواستی که به آنان قدرت دهی و آنان را بر فرعونیان پیروز گردانی.

وقتی تو بخواهی کاری انجام بدهی، هیچ قدرتی نمی تواند مانع کار تو شود،

ص: ۱۶۵

فرعون می خواست موسی علیه السلام را به قتل رساند، اما تو کاری کردی که خود او موسی علیه السلام را همچون پسر خود، بزرگ کند و مانند پدر به او مهربانی کند.

* * *

یک بار دیگر آیه ۵ این سوره می خوانم: «من اراده می کنم تا بر کسانی که ضعیف و ذلیل شده اند، منت نهم و آنان را پیشوایان مردم قرار دهم و آنان را وارث زمین کنم». (۶۹)

این آیه چقدر امیدوار کننده است، فرعون چیزی خواست، اما تو چیز دیگری خواستی. او می خواست موسی علیه السلام را بکشد اما تو موسی علیه السلام را حفظ کردی.

تاریخ تکرار می شود، خواست تو هم تکرار می شود...

موسی علیه السلام، مهدی علیه السلام.

فرعون، مُعْتَزَّ عباسی!

مُعْتَزَّ خود را خلیفه جهان اسلام می دانست و در زمان امام یازدهم (امام عسکری علیه السلام) حکومت می کرد.

مُعْتَزَّ شنیده بود پسر امام عسکری علیه السلام، همان مهدی علیه السلام است، همان مهدی موعود که قرار است به همه حکومت های باطل پایان بدهد.

مُعْتَزَّ می خواست تا از تولد مهدی علیه السلام جلوگیری کند و مهدی علیه السلام را قبل از این که به دنیا بیاید، بکشد. او زنان زیادی را به عنوان جاسوس استخدام کرد.

زنان هر روز به خانه امام عسکری علیه السلام می رفتند و همسر آن حضرت را (که نرجس نام داشت) زیر نظر می گرفتند.

وظیفه آنان این بود که اگر اثری از حامله بودن در نرجس دیدند سریع گزارش دهند. جاسوسان، زنان معمولی نبودند، آن ها زنان قابله بودند و با

نگاه کردن به چهره یک زن می توانستند تشخیص بدهند که آیا او حامله است یا نه. آن ها می توانستند حتی شش ماه قبل از تولد یک نوزاد، حامله بودن مادر او را بفهمند.

مُعترّ می خواست اگر نرجس حامله شد هر چه زودتر او را همراه با فرزندش به قتل برساند. او می خواست نقش فرعون را بازی کند، او برای حفظ حکومت خود، حاضر بود هر کاری انجام دهد.

امّا تو چیز دیگری اراده کردی، تو می خواستی مهدی علیه السلام به دنیا بیاید، در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ مهدی علیه السلام به دنیا آمد، هیچ جاسوسی این ماجرا را نفهمید، چون تو خواستی مهدی علیه السلام را حفظ کنی.

شب نیمه شعبان بود، حکیمه، عمّه امام عسکری علیه السلام بود، حکیمه آن شب مهمان امام عسکری علیه السلام بود، آن شب مهدی علیه السلام به دنیا آمد، حکیمه مهدی علیه السلام را در آغوش گرفت و او را نزد پدر آورد.

امام عسکری علیه السلام پسرش را در آغوش گرفت و بر صورتش بوسه زد و در گوشش اذان گفت و سپس دستی بر سر فرزند خویش کشید و فرمود: «به اذن خدا، سخن بگو! فرزندم!».

مهدی علیه السلام به صورت پدر نگاه کرد و لبخند زد. صدای زیبای مهدی سکوت فضا را می شکنند، او آیه ۵ سوره قصص را می خواند: «من اراده کرده ام تا بر کسانی که مورد ظلم واقع شدند، منت نهم و آن ها را پیشوای مردم گردانم و آنان را وارث زمین نمایم». (۷۰)

سخن گفتن یک نوزاد در آغوش پدر!

ص: ۱۶۷

آیا این عجیب نیست؟

باید قرآن بخوانم. سوره مریم، آیه ۲۹ را می خوانم. آنجا از سخن گفتن عیسی علیه السلام سخن گفتم، مدت زیادی از تولد عیسی علیه السلام نگذشته بود، مریم علیهاالسلام روزی سکوت گرفته بود، او به مردم گفت که با عیسی علیه السلام سخن بگویند. عیسی علیه السلام به آنان چنین گفت: «من بنده ای از بندگان خدا هستم که خدا مرا به پیامبری مبعوث کرده است».

آن خدایی که قدرت دارد عیسی علیه السلام را در گهواره به سخن درآورد، می تواند مهدی علیه السلام را در آغوش پدر به سخن آورد. این هرگز عجیب نیست.

اما به راستی چرا مهدی علیه السلام آیه ۵ این سوره را خواند؟ چه رازی در این آیه نهفته است؟

* * *

پیامبر به خانه فاطمه علیهاالسلام آمده بود، همه کنار پیامبر نشسته بودند. فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام.

پیامبر از دیدن آن ها بسیار خشنود بود و با آنان سخن می گفت. در این میان نگاه پیامبر به گوشه ای خیره ماند و اشک پیامبر جاری شد. همه تعجب کرده بودند. به راستی چرا پیامبر گریه می کرد؟

بعد از لحظاتی، پیامبر رو به آن ها کرد و گفت: «شما بعد از من مورد ظلم و ستم واقع می شوید». (۷۱)

پیامبر از همه ظلم هایی که در آینده نسبت به عزیزانش می شد خبر داشت. او می خواست تفسیر این آیه قرآن را بازگو کند.

آری، به اهل این خانه، ظلم های زیادی خواهد شد، اما خدا آن ها را به عنوان امام برمی گزیند، سرانجام این خاندان پاک به حکومت جهانی خواهند رسید

ص: ۱۶۸

و جهان را از عدالت راستین پر خواهند نمود، حکومتی پایدار که شرق و غرب دنیا را فرا می گیرد.

این وعده بزرگ خداست و خدا همیشه به وعده های خود عمل می کند.

وقتی مهدی علیه السلام در آغوش پدر قرار گرفت، این آیه را خواند، او می خواست این حقیقت را بیان کند.

اگر کسی اهل دقت باشد، از این سخن مهدی علیه السلام خیلی چیزها را می فهمد، مهدی علیه السلام این آیه را می خواند تا با مادر خویش سخن بگوید.

همان مادر مظلومی که در مدینه به خانه اش حمله کردند و آنجا را به آتش کینه سوزاندند. فاطمه علیها السلام اولین کسی بود که مورد ظلم و ستم واقع شد و حقش را غصب کردند. گویا مهدی علیه السلامی خواهد با مادرش سخن بگوید: «ای مادر پهلو شکسته ام! دیگر غمگین مباش که من آمده ام! من آمده ام تا برای این مظلومیت، پایانی باشم. این وعده خداست».

چرا مهدی علیه السلام در آغوش پدر این آیه را می خواند؟ چرا یاد از مظلومیت این خاندان می کند؟

کیست که مظلومیت این خاندان را نداند؟ تا زمانی که پیامبر زنده بود این خاندان عزیز بودند؛ اما وقتی پیامبر رفت، ظلم و ستم آغاز شد. مسلمانان چقدر زود ماجرای غدیر را فراموش کردند و حکومت سیاهی ها فرا رسید و چه کارها که نکردند...

وقتی پیامبر از دنیا رفت، مردم با ابوبکر بیعت کردند، چند روز گذشت، ابوبکر عمر را فرستاد تا علی علیه السلام را برای بیعت به مسجد بیاورد.

ص: ۱۶۹

عُمر در حالی که شعله آتشی را در دست داشت به سوی خانه فاطمه علیهاالسلام آمد، او فریاد می زد: «این خانه را با اهل آن به آتش بکشید». (۷۲)

چند نفر جلو آمدند و گفتند:

___ در این خانه فاطمه و حسن و حسین هستند .

___ باشد ، هر که می خواهد باشد ، من این خانه را آتش می زنم . (۷۳)

هیچ کس جرأت نداشت مانع کار عُمر شود ، سرانجام او نزدیک شد و شعله آتش را به هیزم ها گذاشت ، آتش شعله کشید . در خانه، نیم سوخته شد . او جلو آمد و لگد محکمی به در زد . (۷۴)

فاطمه علیهاالسلام پشت در ایستاده بود... صدای ناله فاطمه علیهاالسلام بلند شد . عُمر در خانه را محکم فشار داد ، صدای ناله فاطمه علیهاالسلام بلندتر شد . میخ در که از آتش، داغ شده بود در سینه فاطمه علیهاالسلام فرو رفت . (۷۵)

فریاد فاطمه علیهاالسلام در فضای مدینه پیچید: «بابا ! یا رسول الله ! ببین با دخترت چه می کنند...» . (۷۶)

ص: ۱۷۰

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۷)
 فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ (۸) وَقَالَتِ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ قُرَّةُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ
 لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۹)

نام مادر موسی علیه السلام «یوکابد» بود. او موسی علیه السلام را در مخفیگاهی به دنیا آورد. او نمی دانست با پسرش چه کند، چگونه جان او را نجات دهد؟ سربازان فرعون به زودی از راه می رسیدند. (۷۷)

اینجا بود که به مادر موسی علیه السلام چنین وحی کردی: «به موسی شیر بده و هنگامی که بر جان او بیمناک شدی، او را در صندوق بگذار و در رود نیل افکن. نترس و غمگین مباش که من موسی را به تو باز می گردانم و او را از

پیامبران خود قرار می‌دهم».

یوکابد صندوقی تهیه کرد و موسی علیه السلام را داخل آن نهاد و صبح زود قبل از طلوع آفتاب که ساحل رود نیل خلوت بود کنار ساحل آمد و صندوق را در رود نیل انداخت.

* * *

فرعون پسر نداشت، او فقط یک دختر داشت که به یک بیماری پوستی مبتلا شده بود، هیچ طبیعی نتوانست آن دختر را درمان کند. پیش‌گویان دربار به فرعون گفته بودند: «هنگام طلوع آفتاب، از سمت رود نیل، انسانی به این قصر قدم می‌نهد که اگر آب دهان او را به بدن دختر شما بمالند، او شفا می‌گیرد».

رود نیل از کنار کاخ فرعون عبور می‌کرد، فرعون و همسرش، آسیه همیشه هنگام طلوع آفتاب به رود نیل نگاه می‌کردند شاید آن شفادهنده دخترشان از راه برسد.

آن روز فرعون همراه با آسیه به رود نیل نگاه می‌کردند که ناگهان چشمشان به صندوقچه‌ای افتاد که در میان آب‌ها شناور بود، فرعون دستور داد تا آن صندوقچه را از آب بگیرند، آری، آنان موسی علیه السلام را از آب گرفتند تا سرانجام موسی علیه السلام، دشمن و مایه اندوه آنان شود، فرعون و وزیرش (هامان) خطاکار بودند و حکومت خود را بر ظلم و ستم بنا نهاده بودند و هفتاد هزار نوزاد را سر بریده بودند تا موسی علیه السلام دنیا نیاید، اکنون خود آنان موسی علیه السلام را از آب نجات می‌دهند و آنان نمی‌دانند چه می‌کنند! (۷۸)

* * *

مأموران صندوقچه را نزد فرعون و آسیه آوردند، آسیه صندوقچه را باز کرد،

ص: ۱۷۲

چشمش به موسی علیه السلام افتاد، همان لحظه محبت او در دلش جای گرفت و او را در آغوش گرفت.

وقتی فرعون موسی علیه السلام را دید عصبانی شد و گفت: «چرا این پسر را نکشته اند؟».

آسیه گفت: «این بچه نور دیده من و تو خواهد بود. این بچه را نکشید، شاید برای ما مفید باشد، شاید ما او را به عنوان پسر خود برگزینیم».

دختر فرعون جلو آمد و از آب دهان موسی علیه السلام به بدن خود مالید و تو در همان لحظه او را شفا دادی، او موسی علیه السلام را در بغل گرفت و شروع به بوسیدن او کرد.

آسیه به فرعون گفت: «ای فرعون! این نوزاد سبب شفای دختر ما شده است، چرا می خواهی او را بکشی؟». فرعون کم کم احساس کرد که این نوزاد را دوست دارد، تو محبت او را در قلب فرعون قرار دادی و فرعون را از کشتن او پشیمان نمودی. (۷۹)

این گونه بود که فرعون، موسی علیه السلام را از غرق شدن نجات داد و تصمیم گرفت او را بزرگ کند، او نمی دانست که می خواهد دشمن اصلی خود را در آغوش مهر خود، بزرگ کند.

* * *

قصص: آیه ۱۱ - ۱۰

وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِعًا ۚ إِنَّ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰) وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۱)

در دل مادر موسی علیه السلام، شوری به پا بود، قلب او پر از اندوه گردید و از صبر و

ص: ۱۷۳

تَحْمَلُ خَالِي گشت.

اگر تو قلب او را به وسیله ایمان و امید، محکم نکرده بودی، نزدیک بود که راز خود فاش کند و مأموران فرعون بفهمند که آن نوزادی که به رود نیل انداخته شده است، نوزادی از بنی اسرائیل است، اگر فرعونیان این مطلب را می فهمیدند، موسی علیه السلام را می کشتند.

تو قلب مادر موسی علیه السلام را آرام کردی و او را به آینده امیدوار نمودی.

او به دخترش گفت: «به دنبال برادرت برو و از دور مراقب او باش».

خواهر موسی علیه السلام مراقب بود و از دور ماجرا را مشاهده می کرد، او چشم از صندوقچه برادرش بر نمی داشت، در کنار ساحل همراه با حرکت صندوقچه می رفت. او دید که فرعونیان، صندوقچه را از آب گرفتند و به قصر فرعون بردند.

* * *

قصص: آیه ۱۳ - ۱۲

وَحَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَيْلٌ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ (۱۲) فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِنَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳)

موسی علیه السلام در قصر فرعون بود و گرسنه اش شد، مأموران به دستور فرعون به دنبال یافتن دایه حرکت کردند، هر دایه ای آمد، موسی علیه السلام شیر او نخورد، تو شیر همه دایه ها را بر موسی علیه السلام حرام کرده بودی.

اینجا بود که خواهر موسی علیه السلام نزدیک آمد و به مأموران گفت: «آیا اجازه می دهید دایه ای خوب و دلسوز را به شما معرفی کنم».

ص: ۱۷۴

ساعتی بعد مادر موسی علیه السلام همراه مأموران به کاخ فرعون آمد، او موسی علیه السلام را در آغوش گرفت، موسی علیه السلام با اشتیاق کامل شیر خورد، فرعون و همسرش بسیار خوشحال شدند.

همسر فرعون به مادر موسی علیه السلام گفت:

___ تو نزد ما بمان و به پسرمان شیر بده!

___ من نمی توانم اینجا بمانم، من فرزندی خردسال دارم که به من نیاز دارند.

___ پسر ما وقت و بی وقت نیاز به شیر دارد، شب گرسنه می شود. او از هیچ زن دیگری شیر نمی خورد. پس چه کنیم؟

___ اگر می خواهید می توانم پسر شما را به خانه ببرم و همچون پسر خود از او مواظبت کنم و هر روز او را به اینجا بیاورم تا شما او را ببینید.

___ فکر خوبی است.

این گونه بود که تو موسی علیه السلام را به مادرش بازگرداندی تا چشمش به فرزندش روشن شود و اندوهگین نباشد و بداند که وعده تو حق است. تو بر هر کاری توانا هستی و به وعده خود وفا می کنی، اما بیشتر مردم این حقیقت را نمی دانند. (۸۰)

قصص: آیه ۱۸ - ۱۴

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۴) وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ (۱۵) قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ

ص: ۱۷۵

الرَّحِيمِ (۱۶) قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ (۱۷) فَأَصْرَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ (۱۸)

موسی علیه السلام در کاخ فرعون بزرگ و بزرگ تر شد، وقتی او به سن هجده سالگی رسید، تو به او حکمت و دانش عطا کردی، آری تو این گونه نیکوکاران را پاداش می دهی. (۸۱)

بنی اسرائیل کم کم فهمیدند که موسی علیه السلام همان کسی است که سال ها در انتظار او بوده اند، آنان به او علاقه پیدا کردند و پیرو او شدند، آنان این راز را بین خود مخفی نگه داشتند.

به فرعون خبر دادند که بنی اسرائیل به موسی علیه السلام محبت دارند، فرعون پیش خود فکر کرد: «موسی قلب مهربانی دارد و به بیچارگان مهربانی می کند، برای همین است که بنی اسرائیل او را دوست دارند». فرعون هنوز نمی دانست که موسی علیه السلام همان کسی است که قرار است تاج و تخت او را نابود کند!

فرعون دستور داد که دیگر موسی علیه السلام به شهر نرود و با مردم عادی دیدار نکند.

موسی علیه السلام دوست داشت با بیچارگان دیدار کند، حال و هوای کاخ فرعون، روح او را آزار می داد. موسی علیه السلامی توانست از قصر خارج شود، اما او نباید وارد شهر شود و با مردم سخن بگوید. بین کاخ فرعون و شهر مصر، تقریباً ده کیلومتر فاصله بود.

روزی که او از کاخ خارج شده بود، تصمیم گرفت به شهر برود و با بنی اسرائیل دیداری تازه کند، در زمانی که مردم سرگرم کار و امور خود بودند

به سوی دروازه شهر رفت.

خوشبختانه کسی متوجه ورود او به شهر نشد، مأموران که کنار دروازه شهر ایستاده بودند، مشغول کار دیگری بودند، موسی علیه السلام توانست بدون این که کسی بفهمد، وارد شهر شود. او می خواست چند ساعتی در شهر باشد و سپس به قصر باز گردد.

موسی علیه السلام در شهر قدم می زد که با صحنه ای روبرو شد، برای یکی از پیروان او گرفتاری درست شده بود. مردی از بنی اسرائیل نیاز به کمک داشت، یکی از مأموران فرعون می خواست او را برای کار کردن در قصر فرعون ببرد. آن مرد بنی اسرائیلی، وقتی موسی علیه السلام را دید، او را شناخت و از او تقاضای کمک کرد و به او گفت: «مرا از دست این ظالم نجات ده».

موسی علیه السلام جلو رفت و مشت محکمی به آن قبطی (که مأمور فرعون بود) زد. آن قبطی بر روی زمین افتاد و مرد.

در اینجا موسی علیه السلام گفت: «این شیطان بود که آن مرد قبطی را وسوسه کرد تا با این مرد بنی اسرائیلی درگیر شود و سرانجام هم به هلاکت رسید، به راستی که شیطان، دشمنی گمراه کننده است، او آشکارا با انسان دشمنی می کند». (۸۲)

موسی علیه السلام می دانست که این کار، گرفتاری برایش به همراه می آورد، اگر فرعون بفهمد که او یکی از مأمورانش را کشته، دستور اعدام او را خواهد داد، برای همین موسی علیه السلام دست به دعا برداشت و گفت: «بارخدا یا! من بر خود ستم کردم و با این کار امتیّت خود را به خطر انداختم، من نباید خود را این گونه در فتنه می انداختم. اکنون از تو می خواهم مرا ببخشی».

تو هم دعای او را مستجاب کردی، او را بخشیدی که تو خدای بخشنده و مهربان هستی.

سپس موسی علیه السلام چنین گفت: «خدایا! به شکرانه این نعمتی که به من ارزانی داشتی، هرگز پشتیان گناهکاران نخواهم بود.»

موسی علیه السلام گناهی انجام نداده بود. کشتن آن مرد قبطی، معصیت نبود، فرعونیان ظلم و ستم های زیادی کرده بودند، فرعون با کمک مأموران خود توانسته بود هفتاد هزار نوزاد بنی اسرائیل را بکشد، آن قبطی هم در خون آن هفتاد هزار کودک شریک بود.

موسی علیه السلام قصد کشتن مرد قبطی را نداشت، زیرا او می دانست که این کار به هیچ صورت به صلاح نیست. آری، بهتر بود که این کار را نمی کرد.

این کار برای موسی علیه السلام خطر زیادی به همراه داشت، او نباید چنین بی احتیاطی را انجام می داد، برای همین بود که او از این بی احتیاطی خود، از تو تقاضای بخشش کرد.

بخشش او به معنای بخشش گناه نبود، بلکه او از تو خواست تا اثر این بی احتیاطی را از بین ببری، او می ترسید که نکند کسی او را در حالی که از اینجا فرار می کند، ببیند. او از تو خواست یاریش کنی تا بتواند به سلامت از این حادثه بگذرد.

قصص: آیه ۲۲ - ۱۹

فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْبِطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنَّ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ

ص: ۱۷۸

الْمُضْلِحِينَ (۱۹) وَحِيَاءَ رَجُلٍ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيُقْتُلُوكَ فَاخْرِجْ إِنَّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ (۲۰) فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۲۱) وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ (۲۲)

موسی علیه السلام پس از این ماجرا ترسان و نگران در شهر قدم می زد، او دیگر به کاخ فرعون بازنگشت. صلاح ندید که این کار را بکند. او شب را سپری کرد.

فردا صبح فرا رسید، او برای تهیه غذا به کوچه و بازار آمد، اما دید آن مرد بنی اسرائیلی با یکی دیگر از مأموران در حال دعواست، او تا موسی علیه السلام را دید بار دیگر از موسی علیه السلام طلب کمک کرد. موسی علیه السلام به او گفت: «تو هر روز با کسی درگیر می شوی و دردرس درست می کنی. چرا دست به کاری می زنی که الآن زمان آن نیست، تو آشکارا در گمراهی هستی، تو وظیفه ات را نمی دانی».

منظور موسی علیه السلام این بود که هنوز زمان مبارزه با دشمنان فرا نرسیده است. بنی اسرائیل باید صبر کنند تا زمان مناسب فرا رسد، اما موسی علیه السلام چه باید می کرد، مظلومی از او طلب یاری کرده بود، اگر به یاری او نمی رفت چه بسا آن مرد کشته می شد، درست است که آن مرد نباید با مأمور فرعون درگیر می شد، اما اکنون این اتفاق افتاده است و او نیاز به کمک دارد، موسی علیه السلامی داند او مظلوم است و اکنون گرفتار ستمگری شده است، موسی علیه السلام تصمیم گرفت به یاری او برود. آن دو نفر با هم گلاویز بودند.

موسی علیه السلام می خواست آن مرد بنی اسرائیلی را یاری کند، پس به سمت آنان رفت و دستش را بالا برد تا مأمور فرعون را بزند، اما مرد بنی اسرائیلی فکر

کرد که موسی علیه السلام می خواهد او را بزند و او را بکشد! آخر موسی علیه السلام به او گفته بود: «تو در گمراهی هستی»، آن مرد خیال کرد که موسی علیه السلام قصد جان او را دارد، برای همین فریاد برآورد: «آیا امروز می خواهی مرا هم بکشی همان گونه که دیروز یک نفر را کشتی؟ تو می خواهی در این سرزمین زورگو باشی، تو نمی خواهی خیرخواه مردم باشی».

موسی علیه السلام وقتی این سخن را شنید، ناخودآگاه دستش را پایین آورد، او از سخن آن مرد تعجب کرد و با خود فکر کرد: «چرا این مرد مرا به زورگویی و ستمگری می شناسد؟ چرا او فکر می کند که من می خواهم او را بکشم؟ من می خواستم او را یاری کنم و او را از دست دشمن نجات بدهم، حالا او خیال می کند که می خواهم او را بکشم».

ذهن موسی علیه السلام درگیر این سؤالات شد، در همان لحظه مأمور فرعون توانست از چنگال موسی علیه السلام فرار کند، او با سرعت خود را به کاخ فرعون رساند و ماجرا را برای فرعون تعریف کرد، همه فهمیدند که این موسی علیه السلام بوده است که دیروز یکی از مأموران را کشته است.

فرعون بزرگان را در جلسه ای جمع کرد و درباره قتل موسی علیه السلام با آنان مشورت کرد. اینجاست که نقش یکی از بندگان مومن خدا آشکار می شود، کسی که او را به «مُونِ آلِ فرعون» می خوانند. او از بستگان فرعون بود اما یکتاپرست بود و دین خود را از مردم مخفی می کرد. هیچ کس از راز دل او باخبر نبود، او در جلسه فرعون حاضر بود، به بهانه ای جلسه را ترک گفت و به سوی شهر رفت. (فاصله کاخ تا شهر مصر، تقریباً ده کیلومتر بود). او هرطور بود، خود را به موسی علیه السلام رساند و به او گفت: «ای موسی! بزرگان درباره کشتن

ص: ۱۸۰

تو با هم مشورت می کنند، از این شهر بیرون برو که من خیرخواه تو هستم».

موسی علیه السلام تشکر کرد و خیلی زود از شهر مصر بیرون آمد، او در ترس و اضطراب بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای!

او دست به دعا برداشت و چنین گفت: «خدایا! مرا از دست این گروه ستمکار نجات بده».

تو به قلب موسی علیه السلام وحی کردی تا به سوی سرزمین «مدین» بروی، «مدین» نام منطقه ای در جنوب شام (سوریه) بود، آن منطقه جزء قلمرو فرعون نبود، او می توانست در آنجا از دست فرعون رهایی پیدا کند.

موسی علیه السلام سفر سختی را در پیش داشت، نه زاد و توشه ای همراه داشت، نه اسب و شتری. او با پای پیاده در بیابان ها پیش می رفت، نه رفیق داشت و نه راهنمایی!

اینجا بود که موسی علیه السلام چنین گفت: «امیدوارم خدایم مرا راهنمایی کند».

آری، او هر لحظه نگران بود که مبادا مأموران فرعون از راه برسند و او را دستگیر کنند، اما تو او را یاری کردی و سرانجام او توانست به سلامت، به مدین برسد.

وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْتَأْذِنُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْأَلُكَ حَتَّى يُصْدِرَ الرَّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ (۲۳) فَسَأَلْنَا لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ (۲۴) فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۲۵)

موسی علیه السلام به سرزمین مدین رسید، چاه آبی را دید، نزدیک رفت و از آب گوارای آن نوشید و تشنگی اش را برطرف کرد، سپس به زیر سایه درختی رفت، او چندین روز در راه بود، خسته و گرسنه بود.

غروب آفتاب نزدیک شد، گله های گوسفندان از راه رسیدند، چوپانان به سر چاه رفتند و آب کشیدند و به گوسفندان خود دادند. کمی دورتر دو دختر را

دید که کناری ایستاده بودند و مواظب گوسفندان خود بودند.

گوسفندان آنان تشنه بودند و می خواستند به سوی آب بروند، اما آن دو دختر با زحمت مانع می شدند که گوسفندان جلو بروند، زیرا با گوسفندان دیگران درمی آمیختند.

موسی علیه السلام نزدیک رفت و به آنان گفت:

___ چرا اینجا ایستاده اید؟

___ ما از چاه آب نمی کشیم تا چوپانان گوسفندان خود را آب بدهند و بروند، ما نمی توانیم در جمع مردان حاضر شویم. باید صبر کنیم آن ها بروند، بعد کنار چاه برویم و برای گوسفندان خود از چاه آب بکشیم.

___ چگونه شده است که شما برای آب دادن گوسفندان آمده اید؟

___ پدر ما، پیری سالخورده است، برادری هم نداریم. ما نمی خواهیم سربار مردم باشیم، چاره ای نیست خودمان باید این کار را انجام دهیم.

موسی علیه السلام ناراحت شد، این مردان چقدر بی انصاف هستند، چرا فقط به فکر خود هستند و هیچ کمکی به ضعیفان نمی کنند؟ او جلو رفت، دلو را از آنان گرفت و در چاه افکند و آب از چاه کشید و همه گوسفندان آن دو دختر را سیراب نمود، سپس به سایه درخت بازگشت.

موسی علیه السلام خیلی گرسنه بود، کسی را در این شهر نمی شناخت، او دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا! من نیازمند نعمتی هستم که تو برایم بفرستی».

این سخن موسی علیه السلام چقدر زیباست، او خسته و گرسنه بود، اما بی تابی نکرد، او به تو نگفت: «برایم غذا بفرست!». او با کمال ادب و فروتنی، نیاز خود را بازگو کرد و بقیه را به لطف تو واگذار نمود.

ص: ۱۸۳

آن دو دختر، دخترانِ شعیب علیه السلام بودند، شعیب علیه السلام پیامبر تو بود که در آن سرزمین زندگی می کرد. آنان زودتر از روزهای قبل به خانه بازگشتند، پدر از آنان سؤال کرد:

___ چه شده که امروز زودتر آمدید؟

___ جوانی برایمان از چاه آب کشید و گوسفندان ما را سیراب کرد. او این کار را برای رضای خدا انجام داد.

___ آن جوان که بود؟ اهل کجا بود؟

___ او اهل این شهر نبود، مسافری بود که برای رفع خستگی زیر سایه ای نشسته بود.

___ یکی از شما گوسفندان را به آغل ببرد، دیگری به سر چاه برود و آن جوان را به اینجا بیاورد، من باید پاداش کار خیر او را بدهم.

«صفورا» نام یکی از دختران شعیب علیه السلام بود، صفورا به سوی چاه بازگشت، او با کمال حیا گام برمی داشت، معلوم بود که او از سخن گفتن با مردان نامحرم شرم دارد، او به موسی علیه السلام گفت: «پدرم می خواهد تو را ببیند تا به تو مزد کاری را که برای ما انجام دادی، بدهد».

درست بود که موسی علیه السلام این کار را برای رضای خدا انجام داده بود، اما او برای دیدار آن پیرمرد حرکت کرد، او نمی خواست در مقابل کاری که برای خدا انجام داده است، مزد بگیرد، امّا وقتی دید آن پیرمرد از او دعوت کرده است، دعوت او را اجابت کرد، موسی علیه السلام با خود فکر کرد شاید آن پیرمرد به کمک او نیاز دارد.

موسی علیه السلام از جا بلند شد و همراه آن دختر حرکت کرد و به خانه آن ها رفت و دید پیرمردی با موهای سفید در گوشه حیاط خانه نشسته است، موسی علیه السلام کرد و شعیب علیه السلام به او پاسخ داد:

— پسر! به منزل ما خوش آمدی. شنیدم که برای گوسفندان ما آب کشیدی، من چگونه باید محبت تو را جبران کنم.

— پدر جان! من این کار را برای خدا انجام دادم، انتظار هیچ پاداشی ندارم.

— پسر! من شعیب هستم. پیامبر خدا. بگو بدانم اهل کجایی؟ در این سرزمین چه می کنی؟ چرا تنها آمده ای؟

موسی علیه السلام ماجرای خود را بیان کرد، او به شعیب علیه السلام گفت که از دست مأموران فرعون فرار کرده است و به اینجا پناه آورده است.

شعیب علیه السلام وقتی این ماجرا را شنید به موسی علیه السلام گفت: «پسر! نترس، تو از گروه ستمگران نجات پیدا کردی، این سرزمین خارج از قلمرو حکومت فرعون است. تو در اینجا در امن و امان خواهی بود، از غربت و تنهایی هم دلگیر مباش که با لطف خدا همه مشکلات بر طرف می شود».

* * *

قصص: آیه ۲۸ - ۲۶

قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ (۲۶) قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُكْحِكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَيَّ أَنْ تَأْجِرَنِي ثَمَانِي حَجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَسُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (۲۷) قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجْلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَيَّ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (۲۸)

ص: ۱۸۵

شعیب علیه السلام از موسی علیه السلام پذیرایی کرد و برای او سفره ای انداخت، موسی علیه السلام که خیلی گرسنه بود، مشغول خوردن غذا شد.

ساعتی گذشت، صفورا رو به پدر کرد و گفت:

___ ای پدر! این جوان را به خدمت بگیر زیرا او بهترین فردی است که می توانی به خدمت بگیری، او مردی درست کار و تواناست.

___ دخترم! می دانم توانایی او را وقتی متوجه شدی که از چاه آب کشید، اما از کجا فهمیدی او درستکار است.

___ وقتی به دنبال او رفتم که او را به خانه بیاورم، من جلوی او راه می رفتم تا راه خانه را به او نشان بدهم. کمی که راه رفتیم، او به من گفت: «اجازه بده من از جلوی تو راه بروم و تو از پشت سرم بیا و مرا راهنمایی کن»، او دوست نداشت که از پشت سر به نامحرم نگاه کند. این نشانه درست کاری اوست.

اینجا بود که شعیب علیه السلام پیشنهاد دخترش را پذیرفت، پس نزد موسی علیه السلام رفت و به او گفت:

___ من می خواهم یکی از این دو دختر خود را به همسری تو درآورم.

___ برای ازدواج کردن باید پولی داشته باشم که بتوانم مهریه بدهم. من هیچ پولی ندارم.

___ مهریه دختر من این است که هشت سال برای من کار کنی، البته اگر ده سال خدمت کنی، لطف کرده ای. من نمی خواهم کار را بر تو سخت بگیرم، ان شاءالله تو مرا از نیکوکاران خواهی یافت.

___ قبول می کنم. این قرارداد میان من و تو باشد، با میل خود یکی از این دو مدت را انتخاب خواهم کرد، یا هشت سال یا ده سال به تو خدمت می کنم و خدا بر این قرارداد ما گواه است.

اکنون موسی علیه السلام باید تصمیم بگیرد با یکی از دو دختر شعیب علیه السلام ازدواج کند، او صافورا را انتخاب نمود، همان دختری که به دنبال او آمده بود و موسی علیه السلام را به خانه آورده بود و از درستکاری او با پدر سخن گفته بود. (۸۳)

* * *

فصل: آیه ۳۰ - ۲۹

فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَىٰ الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ بَيِّنَةٍ
مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۲۹) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ
الْعَالَمِينَ (۳۰)

موسی علیه السلام هشت سال برای شعیب علیه السلام چوپانی کرد، دو سال دیگر هم اضافه ماند، در آن دو سال او شریک شعیب علیه السلام بود و تعدادی از گوسفندانی که به دنیا آمدند، از آن او شد.

از زمانی که او به مِیدین آمده بود، ده سال گذشت، او دیگر تصمیم گرفت به مصر بازگردد، او می خواست طوری به مصر برود که فرعونیان متوجه آمدن او نشوند. او با شعیب علیه السلام مخداحافظی کرد و با همسرش آماده حرکت شد. او گوسفندان خود را به همراه گرفت و به سوی مصر به راه افتاد. راه مصر از صحرای سینا می گذشت.

موسی علیه السلام راهی طولانی در پیش داشت، در راه، سرما و طوفان فرا رسید و موسی علیه السلام در آن تاریکی راه را گم کرد، او به جای این که به سوی مصر برود، به سمت جنوب صحرای سینا به پیش رفت تا این که نزدیک رشته کوه «طور» رسید.

ص: ۱۸۷

او به سمت راست خود نگاه کرد، آتشی در تاریکی شب دید. آن نور از «درّه طوی» بود. (درّه طوی، سمت راست کوه طور بود).

موسی علیه السلام نمی دانست که به چه مهمانی بزرگی فرا خوانده شده است، او نمی دانست که این گم کردن راه، بهانه ای برای رسیدن به این سرزمین بوده است. او به خانواده خود گفت: «شما اینجا بمانید، من آتشی از دور می بینم، بروم بینم چیست، شاید بتوانم شعله ای از آن را بیاورم تا در این شب سرد با آن گرم شویم».

موسی علیه السلام برای آوردن آتش به سوی درّه «طوی» رفت، او امید داشت که در آنجا آتش به دست آورد. او به سوی روشنایی رفت، دید نور از درختی شعله ور است، نزدیک تر رفت، ناگهان از سمت راست آن درّه، صدایی به گوشش رسید: «ای موسی! منم خدای یکتا! منم آفریدگار جهانیان».

آری، تو آن شب با موسی علیه السلام سخن گفتی، آن درخت، جلوه ای از نور تو بود، تو جسم نیستی، بالاتر از آن هستی که به چشم بیایی، تو خدای یگانه ای و شباهت به هیچ کدام از مخلوقات خود نداری، تو آن شب صدایی را در فضا ایجاد کردی و آن صدا به گوش موسی علیه السلام رسید.

فَصص: آیه ۳۵ - ۳۱

وَأَنْ أَلْقِي عَصِيَاكَ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ (۳۱) اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ يَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۳۲) قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (۳۳) وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي

ص: ۱۸۸

لِسَانًا فَأَرْسَلَهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ (۳۴) قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكَ مَلَأْنَا فَلَإِيكُمَا
بِآيَاتِنَا أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ (۳۵)

سخن تو با موسی علیه السلام چنین ادامه پیدا کرد: «ای موسی! عصایت را به زمین افکن».

موسی علیه السلام عصایش را به زمین انداخت، ناگهان آن عصا مار بزرگی گردید و به سرعت به تکاپو افتاد، ترس تمام وجود موسی علیه السلام را فرا گرفت و فرار کرد، تو او را صدا زدی، آرامش به قلب موسی علیه السلام بازگشت، او دست دراز کرد و با دست سر آن مار را گرفت، آن مار به عصا تبدیل شد. (۸۴)

تو از موسی علیه السلام خواستی تا دست خود را در گریبان برد و آن را بیرون آورد، ناگهان دست او نورانی و درخشنده شد، طوری که نور و روشنایی آن بر آفتاب برتری داشت. این معجزه دوم موسی علیه السلام بود.

تو دو معجزه به موسی علیه السلام دادی: عصا و دست نورانی. اکنون به او می گویی:

___ ای موسی! دست خود را به روی قلب خود بگذار تا آرامش به تو بازگردد، ای موسی! با این دو دلیل و این دو معجزه، به سوی فرعون و بزرگان قومش برو که آنان گروهی تبهکارند.

___ بارخدایا! من یکی از آن فرعونیان را کشته ام، اگر به کاخ فرعون بروم، می ترسم مرا به قتل برسانند. بارخدایا! برادرم هارون از من بهتر سخن می گوید، از تو می خواهم او را همراه من بفرستی تا مرا یاری کند، می ترسم آنان سخن مرا دروغ پندارند و من نتوانم به خوبی به آنان پاسخ دهم.

___ به زودی بازوی تو را با فرستادن برادرت، توانمند می کنم، به شما قدرت

ویژه ای می دهم، ای موسی! با این معجزاتی که به تو دادم، هرگز دشمنان نمی توانند به شما دست پیدا کنند. شما و هر کس از شما پیروی کند، پیروزید.

هارون، برادر موسی علیه السلام بود و از او بزرگ تر بود، او قامتی بلند و زبانی گویا و فکری عالی داشت. پس از دعای موسی علیه السلام تو مقام پیامبری به هارون عطا کردی. (۸۵)

هارون علیه السلام با کمال رغبت و اشتیاق، موسی علیه السلام را در این راه یاری کرد و همراه او به کاخ فرعون رفت.

هارون علیه السلام در همه مراحل مأموریت موسی علیه السلام او را یاری نمود. (وقتی موسی علیه السلام چهل شب به کوه طور رفت، هارون جانشین او در میان مردم بود. هارون علیه السلام زودتر از موسی علیه السلام از دنیا رفت).

قصص: آیه ۳۷ - ۳۶

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرَىٰ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ (۳۶) وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۳۷)

موسی علیه السلام از کوه طور باز گشت، او اکنون پیامبر بود. او مأموریت بزرگی بر عهده داشت، او ابتدا با برادرش دیدار کرد و با هم به سوی کاخ فرعون رفتند.

آن ها به فرعون خبر دادند که فرستاده تو هستند و او را به یکتاپرستی فرا خواندند و از او خواستند تا بنی اسرائیل را همراه آنان روانه کند تا آنان را به فلسطین بازگردانند.

ص: ۱۹۰

فرعون به موسی علیه السلام گفت: «اگر راست می گویی، معجزه خود را نشان بده».

موسی علیه السلام عصای خود را بر زمین انداخت، به قدرت تو، آن عصا تبدیل به اژدهایی وحشتناک شد.

همچنین موسی علیه السلام دست خود را به گریبان برد و سپس بیرون آورد، همه دیدند که دست او نورانی و درخشنده شد، طوری که نور و روشنایی آن بر آفتاب برتری داشت.

* * *

فرعون این معجزات را دید، اما او همه را دروغ شمرد و سرکشی کرد، او قدری فکر کرد و سپس به موسی علیه السلام رو کرد و گفت:

___ چه حرف ها می زنی؟ ادعا می کنی که فرستاده خدا هستی. تو جادوگر و دروغگو هستی، هرگز از گذشتگان خود چنین سخنانی نشنیده ایم.

___ به من تهمت می زنی و مرا دروغگو و جادوگر می خوانی، اما خدا بهتر از هر کس می داند من دروغگو نیستم. من برای هدایت شما از طرف او آمده ام.

___ آیا تو خیال می کنی با این جادوی خود می توانی در کار خودت موفق می شوی؟ من تو را شکست می دهم.

___ خدا به من وعده داده است که هر کس از من پیروی کند به بهشت برود. ای فرعون بدان که هرگز ستمکاران پیروز نمی شوند.

* * *

فَصص: آیه ۳۸

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْذِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۳۸)

ص: ۱۹۱

مردم شکست فرعون را در روز عید با چشم دیدند، زمانی که عصای موسی علیه السلامه اذن تو به اژدها تبدیل شد و بساط جادوگری ساحران را بلعید، جادوگران که فهمیدند این کار موسی علیه السلام معجزه است نه جادو، به سجده افتادند و به خدای موسی علیه السلام ایمان آوردند.

آری، ایمان آوردن جادوگران دلیلی محکم بر راستگویی موسی علیه السلام بود. فرعون می دانست که باید ذهن مردم را از موسی علیه السلام منحرف کند، خطر بیداری توده های مردم وجود داشت و این برای حکومت او، بزرگ ترین تهدید بود. او به دنبال راه حلی بود تا بتواند مردم را به چیز دیگری مشغول کند.

سرانجام او جواب را یافت:

ساختن برجی برای مقابله با خدای آسمان!

فرعون جلسه ای تشکیل داد و همه بزرگان را دعوت کرد و به آنان رو کرد و گفت: «ای بزرگان! من جز خود خدایی برای شما سراغ ندارم. من خدای زمین هستم. موسی آمده است و می گوید خدای آسمان او را فرستاده است. من می خواهم از خدای موسی آگاهی یابم».

پس از آن فرعون رو به وزیرش (هامان) کرد و گفت: «ای هامان! خزینه من پر از سکه های طلاست، در خزینه را باز کن، مردم را به خدمت بگیر، آتشی بیفروز و از گِل، آجرهای محکم بساز و برای من برج بلندی بنا کن تا من بتوانم از خدای موسی که در آسمان است خبر بگیرم، هر چند من موسی را دروغگو می دانم».

هامان دستور فرعون را اجرا کرد، او مکان مناسبی را برای ساختن برج در نظر گرفت، پنجاه هزار بنا استخدام کرد و کارگران زیادی برای این کار جمع

ص: ۱۹۲

کرد. او درهای خزینه را باز کرد. خبر ساختن این برج به همه جا رسید.

فرعون به هامان دستور داده بود هرگز در ساختن این برج، صرفه جویی نکند، به بناها و کارگران پول زیادی بدهد.

آری، هدف اصلی، خام کردن مردم بود!

فرعون می خواست کاری کند که مردم ماجرای پیروزی موسی علیه السلام را فراموش کنند، نیروهای جوانی که ممکن بود در سخنان موسی علیه السلام فکر کنند، در ساخت این برج به خدمت گرفته شدند و پول خوبی هم به آنان داده می شد.

هر چه ساختمان برج بالا و بالاتر می رفت، مردم بیشتری برای تماشای آن می آمدند.

سرانجام برج آماده شد، برجی بلند که دور آن، پله های مارپیچی بود که اسب سوار می توانست از آن پله ها بالا برود. به مردم خیر داده شد که در روز مشخصی به پای برج بیایند، فرعون می خواهد به جنگ خدای آسمان برود.

* * *

روز موعود فرا رسید، مردم گرداگرد برج جمع شدند و منتظر آمدن فرعون بودند، فرعون که بر اسبی سوار بود به آنجا آمد، او تیر و کمان بزرگی در دست داشت و با اسب از برج بالا رفت.

ساعتی گذشت، فرعون از برج پایین آمد و رو به مردم کرد و گفت: «ای مردم! من خدای موسی را کشتم». (۸۶)

مردم شروع به پایکوبی کردند و این گونه خام شدند، آری، فرعون این گونه مردم را به بازی گرفت و فرصت فکر کردن را از آنان گرفت، گویا فرعون و درباریان او به خوبی می دانستند که این کار، کاری بیهوده است، اما برای

ص: ۱۹۳

فریب مردم، هیچ چیز بهتر از این نیست که آنان به کاری بیهوده مشغول شوند. این راز بقای حکومت های باطل است.

* * *

کشور مصر، کشوری آباد بود و آبادانی آن به خاطر رود نیل بود، فرعون خود را صاحب رود نیل می دانست. فرعون بُت پرست بود و خودش را پروردگار مردم مصر می دانست.

در آیه ۳۸ این سوره آمده است که فرعون به موسی علیه السلام گفت: «من خدایی غیر از خود نمی شناسم».

در آیه ۱۴ سوره نازعات چنین می خوانم: «فرعون به مردم گفت: من پروردگار بزرگ شما هستم».

در آیه ۱۲۷ سوره اعراف آمده است که پیروان فرعون به فرعون گفتند: «چرا موسی و یارانش را به حال خود رها کرده ای که در زمین فساد کنند و پرستش تو و خدایان تو را رها کنند؟».

وقتی این سه آیه را با هم بررسی می کنیم به این نتیجه می رسیم:

- ۱ - مردم مصر به خدایان آسمان و خدای زمین باور داشتند، آنان فرعون را خدای زمین و صاحب رود نیل می دانستند.
- ۲ - مردم مصر و حتی خود فرعون، خدایان آسمان را می پرستیدند. فرعون قدرت خود را از خدای آسمان ها می دانست.
- ۳ - خدای آسمان ها در نظر آنان در بُت ها جلوه کرده بود، آنان در مقابل بت ها سجده می کردند و بر این باور بودند که روح خدایان آسمان در این بت ها جلوه کرده است.
- ۴ - مردم مصر با یکتاپرستی فاصله زیادی داشتند، آنان هم بُت های مختلف

را می پرستیدند و هم در مقابل فرعون به عنوان خدای زمین سجده می کردند.

* * *

فَصص: آیه ۴۲ - ۳۹

وَإِشْرِيَتَكْبَرِ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ (۳۹) فَأَخَذْنَا هُوَ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (۴۰) وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ (۴۱) وَأَتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ (۴۲)

پس از مدتی موسی علیه السلام بار دیگر نزد فرعون آمد و از او خواست تا بنی اسرائیل را آزاد کند تا آن ها را به فلسطین ببرد، امّا فرعون قبول نکرد. اینجا بود که کشور مصر را به خشک سالی مبتلا کردی تا شاید فرعون و پیروان او از کفر دست بردارند. فرعون قول داد که اگر خشکسالی برطرف شود، بنی اسرائیل را آزاد کند، موسی علیه السلام دعا کرد و خشکسالی برطرف شد، امّا فرعون به قول خود عمل نکرد.

پس از آن، بلای طوفان، هجوم ملخ ها و... از راه رسید، امّا باز هم فرعون بنی اسرائیل را آزاد نکرد. این ماجرا تقریباً هشت سال طول کشید. هر بار موسی علیه السلام نزد فرعون می رفت و از او آزادی بنی اسرائیل را می خواست، سرانجام فرعون تصمیم گرفت تا بنی اسرائیل را همراه موسی علیه السلام روانه کند و سپس با سپاه بزرگش به جنگ آن ها برود و آنان را نابود کند.

تو به فرعون و فرعونیان فرصت دادی، امّا آنان بر طغیان خود افزودند، وقتی مهلت آنان به پایان آمد، تو فرعون و سپاه او را به بلا گرفتار ساختی و آنان را در رود نیل غرق کردی، این عاقبت ستمکاران بود.

ص: ۱۹۵

به موسی علیه السلام دستور دادی تا شب هنگام به سوی فلسطین حرکت کند، او با بنی اسرائیل حرکت کرد و پس از مدتی به رود نیل رسیدند، از موسی علیه السلامخواستی عصای خود را به آب بزنند، وقتی موسی علیه السلام این کار را کرد، رود نیل شکافته شد و موسی علیه السلام و یارانش از آن عبور کردند. (چون رود نیل بسیار وسیع است از آن به دریا تعبیر شده است).

فرعون از پشت سر رسید، دید که رود نیل شکافته شده است، همراه با سپاهش وارد شکاف آب شد، وقتی آخرین نفر سپاه او وارد آب شد، به دستور تو، رود نیل به حالت اول بازگشت و همه آن ها در آب غرق شدند و دیگر اثری از آن سپاه باشکوه باقی نماند. (۸۷)

این سرنوشت آنان در این دنیا بود، امّا در روز قیامت، هم آنان را پیشوایانی قرار می دهی که پیروان خود را به سوی آتش جهنّم فرا می خوانند و در آن روز، هیچ کس به آنان کمک و یاری نخواهد کرد.

در این دنیا، لعنت خود را بدرقه آنان نمودی، زیرا آنان از ستمکاران بودند و تو ستمکاران را لعنت کردی و از رحمت خود دور کردی. فرشتگان و بندگان مؤمن تو، آنان را لعن و نفرین می کنند.

در روز قیامت، هم چهره های آنان را سیاه و زشت می کنی، هر کس به آنان نگاه کند، از آنان متنفر می شود. این هم عذاب دیگری برای آنان است، این ها نتیجه کردار زشتی است که در دنیا انجام داده اند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۴۳)

بنی اسرائیل را به سلامت از آب عبور دادی و آنان به سوی فلسطین حرکت کردند، آنان باید از صحرای سینا می گذشتند.

آنان مدّتی در این صحرا توقّف کردند تا موسی علیه السلام با گروهی از آنان به کوه طور برود، سمت راست کوه طور، «درّه طوی» واقع شده بود، درّه ای که بسیار مقدّس بود. تو با موسی علیه السلام برای اولین بار در آنجا سخن گفتی، آنجا وعده گاهی مقدّس بود.

کوه طور در سمت جنوب صحرای سینا بود، آنان برای رسیدن به فلسطین باید به سمت شمال می رفتند، از این رو آنان مدّتی در صحرای سینا ماندند تا موسی علیه السلام برای آوردن تورات به کوه طور برود. موسی علیه السلام به آنان گفت: «سی شب به کوه طور می روم، در این مدّت از برادرم هارون اطاعت کنید».

موسی علیه السلام به کوه طور آمد، تو کتاب آسمانی خویش را بر موسی علیه السلام نازل کردی، پس از نابودی قوم نوح و قوم ثمود و قوم لوط و فرعون، این اولین کتابی بود که تو از آسمان نازل کردی. تو زمین را از کافران و ستمکاران پاک کردی و دیگر وقت آن بود تا انسان ها را از هدایت و راهنمایی خود بهره مند سازی، تورات، کتاب رحمت و هدایت بود و سبب بینش و بصیرت می شد. تو تورات را نازل کردی، باشد که انسان ها پند بگیرند.

قرار بود موسی علیه السلام سی شب در کوه طور بماند، تو صلاح را در این دانستی که

موسی علیه السلام چهل روز در کوه طور بماند، وقتی بنی اسرائیل دیدند موسی علیه السلام‌دیر کرد، دچار فتنه شدند و گوساله پرست شدند، (مجسمه گوساله ای را می پرستیدند) هارون آنان را از این کار نهی کرد، اما آنان هارون را تهدید به قتل کردند و او را تنها گذاشتند.

موسی علیه السلام در کوه طور بود، تو ماجرای گوساله پرستی را به او خبر دادی، او بسیار آشفته شد و خشمناک و اندوهگین به سوی قوم خود بازگشت.

اینجا بود که موسی علیه السلام بر سر آنان فریاد برآورد و آن گوساله را در آتش سوزاند و خاکستر آن را بر باد داد. موسی علیه السلام از مردم خواست تا توبه کنند و تو توبه آنان را پذیرفتی.

بعد از آن موسی علیه السلام مردم را به سوی فلسطین (سرزمین موعود) حرکت داد، وقتی آنان به مرز صحرای سینا و فلسطین رسیدند، فهمیدند که بیت المقدس در دست دشمنانشان است، برای همین آنان به موسی علیه السلام گفتند: «ای موسی! تو با خدای خودت به جنگ دشمنان برو و ما همین جا می مانیم».

اینجا بود که تو بر آن مردم غضب کردی و چهل سال آنان را در صحرای سینا سرگردان نمودی، آنان هر روز به راه می افتادند و تا شب راه می پیمودند، شب در جایی استراحت می کردند، صبح که از خواب بیدار می شدند، خود را در همان نقطه آغاز حرکت می یافتند. (۸۸)

روزها ابرها را می فرستادی تا بر سرشان سایه افکند و نور خورشید اذیتشان نکند، برایشان از آسمان غذای گوارا می فرستادی، اما آنان تمام این مدت در سرگردانی بودند. (۸۹)

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغُرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۴۴)

اکنون با محمّد صلی الله علیه و آله چنین سخن می گویی: «ای محمّد! هنگامی که ما به موسی فرمان دادیم، تو در طرف غرب کوه طور نبودی و شاهد آن ماجرا نبودی».

به راستی منظور از این فرمان چیست؟

بنی اسرائیل سال ها در صحرای سینا سرگردان بودند. موسی علیه السلام، هارون علیه السلام را به عنوان جانشین خود انتخاب کرده بود، اما هارون بزرگ تر از موسی علیه السلام بود و از دنیا رفت.

روزی که هارون علیه السلام از دنیا رفت، بنی اسرائیل در سمت غرب کوه طور بودند، (کوه طور در سمت جنوب صحرای سینا قرار دارد).

تو به موسی علیه السلام فرمان دادی تا برای خود، جانشینی انتخاب کند، تو مردم را بدون سرپرست رها نمی کنی، مردم نمی توانند امام خود را انتخاب کنند.

تو «یوشع» را برای رهبری مردم برگزیدی، به موسی علیه السلام فرمان دادی تا مردم را جمع کند و یوشع را به آنان معرفی کند. آن روز آنان در سمت غرب کوه طور بودند.

موسی علیه السلام مردم را جمع کرد و یوشع را به عنوان جانشین خود به مردم معرفی نمود. (۹۰)

سه سال گذشت، موسی علیه السلام هم از دنیا رفت، «یوشع» که جانشین موسی علیه السلام بود، رهبری مردم را به دست گرفت. وقتی چهل سال سرگردانی به پایان رسید، یوشع بنی اسرائیل را به سرزمین فلسطین برد و آنان توانستند وارد شهر بیت المقدس شوند.

یک بار دیگر این آیه را می خوانم: «ای محمّد! هنگامی که ما به موسی فرمان دادیم، تو در طرف غرب کوه طور نبودی و شاهد آن ماجرا نبودی».

این فرمان، فرمان امامت و جانشینی بود!

فرمانی مهم!

تو می خواهی به همه بفهمانی که امامت، ادامه نبوت است، این پیامبر است که باید جانشین خود را معرفی کند، امامت، عهدی است آسمانی و تو امام را برای مردم معین می کنی.

قصص: آیه ۴۶ - ۴۵

وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ (۴۵) وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحِمَهُ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مِمَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۴۶)

ماجرای موسی علیه السلام را بیان کردی، داستانی حقیقی که امید را به دل ها می بخشد، تو سرانجام دوستانت را یاری می کنی و آنان را بر دشمنانشان پیروز می گردانی، همان گونه که موسی علیه السلام را پیروز کردی.

تو قوم ها و ملت های مختلف آفریدی و آنان روزگاری دراز در این دنیا، زندگی کردند، تو برای هدایت همه آنان، پیامبرانی فرستادی، اکنون نیز محمّد صلی الله علیه و آله را برای هدایت مردم مکه می فرستی.

قبل از این که محمّد صلی الله علیه و آله را به پیامبری بفرستی، او از ماجرای موسی علیه السلام، فرار او از مصر، رفتن به سرزمین «مدین» و... چیزی نمی دانست، بین محمّد صلی الله علیه و آله و

موسی علیه السلام بیش از دو هزار و پانصد سال فاصله است. مردم مکه هم از این ماجراها چیزی نمی دانستند.

آری، داستان زندگی پیامبران از یادها رفته بود و کسی از آن چیزی نمی دانست.

تو او را شایسته مقام پیامبری دانستی و قرآن خود را بر قلب او نازل کردی تا داستان پیامبران را برای مردم بیان کند.

* * *

چرا بُت پرستان مکه به محمد صلی الله علیه و آله ایمان نمی آورند؟ محمد صلی الله علیه و آله از کجا ماجرای آن شب موسی علیه السلام را می داند؟ محمد صلی الله علیه و آله که در آن زمان نبوده است؟ پس چگونه از شبی سخن می گوید که موسی علیه السلام با خانواده اش گرفتار طوفان شد و از دور آتشی دید؟ محمد صلی الله علیه و آله از کجا می داند که در آن شب، تو با موسی علیه السلام سخن گفتی؟

اگر این بُت پرستان قدری فکر کنند می فهمند که تو قرآن را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کردی.

آری، قرآن کتابی است که از طرف تو و نشان رحمت توست، تو این کتاب را فرستادی تا محمد صلی الله علیه و آله مردم را از عذاب روز قیامت بترساند و آنان را از بُت پرستی برهاند.

مردم مکه اسیر بُت پرستی شده بودند و از زمان عیسی علیه السلام تا آن زمان، پیامبری نیامده بود تا آنان را به عذاب تو هشدار دهد، آنان در جهل و نادانی بودند، محمد صلی الله علیه و آله با قرآن تو آمد تا شاید آنان پند بگیرند و راه هدایت پیش گیرند. (۹۱)

ص: ۲۰۱

وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۴۷) فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ (۴۸) قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۹) فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵۰) وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۱)

تو پیامبران را فرستادی تا مردم را از عذاب روز قیامت بترسانند، هدف تو این بود که مردم در روز قیامت نگویند ما در جهل و نادانی بودیم و راه حق را نمی شناختیم.

اگر تو قبل از آمدن پیامبران، مردم را به خاطر کفر و گناهانشان کیفر می کردی، آنان می گفتند: «خدایا! چرا برای ما پیامبری نفرستادی تا ما را هدایت کند و ما از سخن او پیروی کنیم و از مؤمنان شویم». آری، پس از آمدن پیامبران، هیچ بهانه ای باقی نماند و حجت بر همه تمام شد.

تو معجزه محمد صلی الله علیه و آله را قرآن قرار دادی و او را برای هدایت بُت پرستان فرستادی. بُت پرستان مگه به او چنین گفتند: «ای محمد! تو می گویی من پیامبر هستم، پس چرا آن معجزاتی که موسی علیه السلام داشت، با خود نداری؟ چرا عصایت را به زمین نمی زنی تا ازدهایی بزرگ شود؟ اگر تو آن معجزات را بیاوری، ما به تو ایمان می آوریم».

آیا بُت پرستان مگه در جستجوی حقیقت بودند؟ اگر واقعاً به دنبال معجزه بودند، معجزه قرآن که بهترین معجزه بود، قرآن حق را برای آنان آشکار کرده بود. آنان به دنبال بهانه بودند.

وقتی انسان تصمیم بگیرد، حق را انکار کند، فرق نمی کند چه معجزه ای را ببیند، وقتی انسان اسیر لجاجت شود، سخن پیامبران را دروغ می شمارد. در زمان موسی علیه السلام نیز بهانه جویان به موسی علیه السلام ایمان نیاوردند.

وقتی موسی و برادرش (هارون) علیهما السلام به کاخ فرعون رفتند و معجزات خود را نشان فرعون و فرعونیان دادند، آنان این معجزات را دروغ شمردند و گفتند: «موسی و هارون، جادوگرند و دست به دست هم داده اند تا ما را از دین خود جدا کنند، ما هرگز به این دو ایمان نمی آوریم».

آری، بهانه جویی کافران، چیز تازه ای نیست، روش و سخن کافران در طول تاریخ، مثل یکدیگر است.

راه پیامبران، راه یکتاپرستی و خوبی هاست، راه کافران، راه کفر و

زشتی هاست، تو تورات را به موسی علیه السلام و قرآن را به محمد صلی الله علیه و آله نازل کردی، در زمان موسی علیه السلام تورات موسی علیه السلام را دروغ شمردند و اکنون قرآن را دروغ می شمارند.

اکنون با محمد صلی الله علیه و آله چنین سخن می گویی: «ای محمد! شما می گوید که تورات و قرآن، چیزی جز سحر و جادو نیستند، پس شما کتابی از نزد خدا بیاورید که بهتر از تورات و قرآن، مردم را هدایت کند. اگر راست می گوید چنین کتابی را بیاورید تا من از آن پیروی کنم».

آنان هرگز نمی توانند کتابی بهتر از تورات و قرآن بیاورند، پس چرا ایمان نمی آورند؟ تورات و قرآن، مردم را از بُت پرستی نهی می کنند، چرا آنان بُت ها را می پرستند؟

آنان حق را شناخته اند، می دانند که قرآن، معجزه توست، امّا آنان پیرو هوای نفس شده اند و حقیقت را انکار می کنند. کسی که هدایت تو را رها کند و از هوای نفس خود پیروی کند، ستمگر است، به راستی چه کسی از او گمراه تر است؟

این قانون توست: تو می دانی چه کسی در قبول حق لجاجت می کند، تو او را به حال خود رها می کنی، زیرا او حق را شناخته است امّا از روی لجاجت آن را نمی پذیرد. او در گمراهی خود غوطه ور می شود و دیگر به راه راست هدایت نمی شود. آری، تو ستمکاران را به حال خود رها می کنی.

تو آیات قرآن را پیوسته به یکدیگر نازل کردی تا مردم هدایت شوند و از آن پند بگیرند، محمد صلی الله علیه و آله آیات قرآن را همچون قطرات باران، پی در پی برای آنان می خواند، گاهی به آنان وعده بهشت می داد و گاهی از عذاب جهنم

می ترساند، گاهی آنان را نصیحت می کرد و گاهی به آنان هشدار می داد، ولی آن کوردلان به قرآن ایمان نیاوردند و تو هم آنان را به حال خود رها کردی، تو هیچ کس را مجبور به ایمان نمی کنی، تو انسان را با اختیار آفریده ای، راه حق را به روشنی برای او بیان می کنی، او خودش باید راه خود را انتخاب کند.

* * *

فَصص: آیه ۵۵ - ۵۲

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ (۵۲) وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ (۵۳)
أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۵۴) وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ (۵۵)

یهودیان و مسیحیان همان «اهل کتاب» هستند، کسانی که به کتاب آسمانی ایمان دارند، تو در قرآن «اهل کتاب» را سرزنش کردی، همه باید بدانند این سرزنش ها، جنبه نژادی ندارد، تو فقط می خواهی منحرفان از اهل کتاب را سرزنش کنی، اگر کسی یهودی یا مسیحی بود و حق را شناخت و به آن ایمان آورد، تو پاداش بزرگی به او می دهی.

اکنون می خواهی از کسانی که اهل کتاب بودند و حق را پذیرفتند، سخن بگویی و از پاداش بزرگی که به آنان می دهی، یاد کنی.

* * *

در تورات و انجیل، بشارت ظهور محمد صلی الله علیه و آله را ذکر کردی و از یهودیان و مسیحیان خواستی تا وقتی محمد صلی الله علیه و آله به پیامبری رسید، به او ایمان بیاورند.

ص: ۲۰۵

خبر پیامبری محمد صلی الله علیه و آله به گوش یهودیان و مسیحیان رسید، گروهی از آنان از شهر خود به مکه آمدند تا در این زمینه تحقیق کنند، آنان نزد محمد صلی الله علیه و آله آمدند و محمد صلی الله علیه و آله برای آنان قرآن خواند، آنان وقتی آیات زیبای قرآن را شنیدند چنین گفتند: «ما به قرآن ایمان آوردیم، این قرآن حق است و از سوی خدا نازل شده است، ما قبل از این هم تسلیم امر خدا بودیم».

آری، آنان نشانه های آخرین پیامبر تو را در کتاب های آسمانی خود خوانده بودند و به او دل بسته بودند و در انتظار آمدن او بودند، اکنون آنان گمشده خود را یافتند و با جان و دل به او ایمان آوردند و مسلمان شدند.

آنان قبل از این که محمد صلی الله علیه و آله را ببینند منتظر او بودند و به «پیامبر موعود» ایمان داشتند، پس از آن که به مکه آمدند و با محمد صلی الله علیه و آله دیدار کردند، به او ایمان آوردند.

آنان به کتاب آسمانی خود ایمان داشتند و به قرآن هم ایمان آوردند، برای همین تو به آنان دو پاداش می دهی. تو آنان را بسیار دوست می داری و به آنان اجر می دهی، زیرا می دانی که آنان به دنبال حقیقت بودند و هرگز حقیقت را فدای منافع خود نکردند.

آری، بسیاری از یهودیان و مسیحیان، حق را انکار کردند، آنان محمد صلی الله علیه و آله را شناختند و یقین کردند او پیامبر موعود است، اما به او ایمان نیاوردند، اما این گروهی که در اینجا از آن ها سخن گفتم، وقتی محمد صلی الله علیه و آله را شناختند، مسلمان شدند.

وقتی آنان به شهر خود بازگشتند، با سختی های زیادی روبرو شدند، دیگران آنان را سرزنش کردند و با آنان دشمنی کردند، اما آنان بر ایمان خود ثابت ماندند و از منافع مادی و ریاست گذشتند.

آری، آنان در میان هم کیشان خود اذیت و آزار شدند، اما آنان بدی ها را با خوبی ها پاسخ دادند، دیگران با آنان دشمنی کردند و آنان با محبت پاسخ دادند و به فقیران و نیازمندان کمک کردند.

هرگاه از دشمنان سخن یاوه ای شنیدند از آنان دوری گزیدند و گفتند: «اعمال ما برای خودمان است، اعمال شما هم برای خودتان است. بروید به سلامت! ما با شما جاهلان کاری نداریم».

پیام آنان به جاهلان این بود: «ما را به خیر و شما را به سلامت».

آری، آنان اهل زشت گویی و فساد نبودند، آنان می دانستند که سخن گفتن با کوردلان، چیزی جز هدر دادن وقت نیست، آنان با بزرگواری از کنار جاهلان گذشتند و وقت خود را صرف برنامه های اساسی خود نمودند. آنان می خواستند کسانی را به سوی اسلام دعوت کنند که زمینه هدایت در آن ها بود و روحیه حق پذیری داشتند.

* * *

اگر من آرمانی بزرگ دارم، اگر می خواهم به هدفی عالی برسم، نباید وقت خود را صرف سخن گفتن با جاهلان کنم. سخن گفتن با آنان، فایده ای جز اتلاف وقت ندارد.

باید آنان را به حال خود رها کنم و در راه رسیدن به هدف خویش تلاش کنم. سیاست جاهلان این است که با دشنام دادن می خواهند ذهن مرا درگیر کنند و کاری کنند که من از هدف خود باز بمانم.

من باید هشیار باشم که در دام آنان گرفتار نشوم، باید یک جمله به آنان بگویم: «ما را به خیر و شما را به سلامت».

این درس بزرگ موفقیت است.

فَصص: آیه ۵۶

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۵۶)

گروهی از یهودیان و مسیحیان به مکه آمدند و سخن محمد صلی الله علیه و آله را شنیدند و مسلمان شدند، آنان اهل مکه نبودند و از راه دوری آمده بودند. محمد صلی الله علیه و آله با خود فکر کرد: چگونه است که افرادی از راه دور به اینجا آمدند و مسلمان شدند، اما مردم مکه ایمان نمی آورند؟ مردم مکه که سال های سال با من زندگی کرده اند و مرا به خوبی می شناسند، چرا سخن حق را از من نمی پذیرند؟

اکنون این گونه به او پاسخ می دهی: «ای محمد! تو نمی توانی هر کسی را که دوست داری هدایت کنی، اما من هر کس را که بخواهم هدایت می کنم، من می دانم چه کسی شایسته هدایت است».

* * *

منظور تو از این جمله چیست؟ من درباره این سخن تو مطالعه می کنم، بعد از مدتی به این نتیجه می رسم:

تو قرآن را برای هدایت مردم فرستادی، قرآن، آشکار و روشن است. تو همه انسان ها را هدایت می کنی، پیام و سخن خود را به آنان می رسانی، راه خوب و بد را نشان می دهی.

به این هدایت، «هدایت اول» می گویند، این اولین مرحله هدایت است، هدایتی است که برای همه انسان ها می باشد.

پس از آن، برای کسانی که هدایت اول را پذیرفتند و راه حق را برگزیدند،

هدایت دیگری قرار می‌دهی. تو زمینه کمال بیشتر را برای آنان فراهم می‌کنی، به این هدایت، «هدایت دوم» می‌گویند.

این اراده و قانون توست: هر کس هدایت اول را پذیرفت، شایستگی و لیاقت وارد شدن به مرحله بعدی هدایت را دارد. تو به او راه کمال را نشان می‌دهی، کاری می‌کنی که لحظه به لحظه به تو نزدیک تر شود، تو دست او را می‌گیری و به بهشت خویش رهنمونش می‌سازی.

در اینجا مثالی ساده می‌نویسم: همه می‌توانند به مدرسه بروند و درس بخوانند، اگر کسی به دبستان نرفت و درس نخواند، در آینده نمی‌تواند به دانشگاه برود. فقط کسی می‌تواند به دانشگاه برود (و بعدها پزشک، مهندس و... شود) که دیپلم گرفته باشد.

مدرسه رفتن، مثال هدایت اول است که برای همه فراهم است، دانشگاه رفتن مثال هدایت دوم است که فقط برای عده‌ای فراهم است.

آری، هدایت دوم مخصوص کسانی است که تو بخواهی آنان را از این هدایت بهره‌مند کنی، آنان کسانی هستند که از هدایت اول به خوبی بهره‌برده‌اند.

اکنون دیگر می‌دانم هدایت اول برای همه انسان‌ها هست، همه آن‌ها پیام تو را درک می‌کنند، اما هدایت دوم فقط برای کسانی است که هدایت اول را پذیرفته‌اند، تو این‌گونه اراده کرده‌ای. هر کسی نمی‌تواند از هدایت دوم بهره‌مند شود. تو می‌دانی چه کسانی هدایت اول را پذیرفته‌اند، تو آنان را به سوی هدایت دوم، راهنمایی می‌کنی و راه کمال بیشتر را نشان آن‌ها می‌دهی.

وَقَالُوا إِن نَّتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجَبَىٰ إِلَيْهِ نَمْرَاتٌ كُلُّ شَيْءٍ رِّزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۵۷)

یکی از بزرگان مکه نزد محمد صلی الله علیه و آله آمد و به او گفت: «ای محمد! ما می دانیم حق با توست، اما می ترسیم اگر به تو ایمان بیاوریم، عرب ها ما را از این شهر بیرون کنند و ما آواره شویم».

در آن روزگار، هر یک از قبایل عرب، بُتی را در کنار کعبه قرار داده بودند. بزرگان مکه می دانستند که اگر مسلمان شوند باید این بُت ها را بشکنند، این کار، خوشایند قبایل عرب نبود.

بزرگان مکه می ترسیدند که قبایل عرب به مکه حمله کنند و آنان را از این شهر بیرون کنند و آواره بیابان ها شوند، اما این سخن از روی جهل و نادانی است، اگر آنان به قدرت تو ایمان داشتند، هرگز چنین سخنی نمی گفتند.

اکنون از محمد صلی الله علیه و آله می خواهی تا به آنان چنین بگویند: «شما از چه نگرانید؟ آیا

خدا این شهر مکه را محلّ امنی قرار نداد تا انواع نعمت ها و میوه ها از هر طرف به این شهر بیاید؟ خدا این نعمت ها و میوه ها را روزی شما می کند، اما بیشتر شما نادان هستید».

آری، آب و هوای مکه، گرم و خشک است و بیشتر آن کوه و سنگلاخ است، در آنجا درختان میوه رشد نمی کنند، اما خانه تو در آنجاست، تو به ابراهیم علیه السلام فرمان دادی تا به اینجا بیاید و خانه تو را بازسازی کند، وقتی ابراهیم علیه السلام کعبه را بازسازی کرد دست به دعا برداشت، به خاطر دعای ابراهیم علیه السلام تو برکت زیادی در شهر مکه قرار دادی. آری، مکه «حرم امن» توست و کعبه، یادگار ابراهیم علیه السلام است.

به راستی بزرگان مکه نگران چه هستند؟ این شهر، شهر توست، اگر آنان ایمان بیاورند، تو می توانی نعمت ها را بر آنان ادامه دهی و شرّ دشمنان را از سر آنان کوتاه کنی.

افسوس که آنان قدرت انسان ها را بالاتر از قدرت تو می دانند و از ترس این که منافعیشان به خطر بیفتد به حقّ ایمان نمی آورند!

خوشا به حال کسانی که وقتی حقّ را شناختند آن را پذیرفتند و هرگز به منافع خود فکر نکردند! آنان ثروت دنیا را رها کردند و سعادت همیشگی آخرت را برای خود خریدند.

قصص: آیه ۵۹ - ۵۸

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَوْمِهِ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتَلَّكَ مَسَاكِينُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ (۵۸) وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمَّهَاتِ رُسُلًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ (۵۹)

ص: ۲۱۱

بزرگان مکه به فکر ثروت و منافع خود هستند، پس حقیقت را انکار می کنند، چرا آنان به تاریخ انسان ها اندیشه نمی کنند؟ قبل از این شهرهای زیادی بودند که مردمان آن ها، سرمست زندگی خوش خود بودند و راه کفر را در پیش گرفته بودند، تو به آنان مهلت دادی و سرانجام همه آنان را هلاک کردی.

آنان برای خود کاخ ها و خانه های باشکوه ساخته بودند، اما همگی نابود شدند و کاخ ها و خانه های آنان ویران شد و دیگر کسی در آن شهرها سکونت نکرد. (فقط گاهی مسافران از آنجا عبور می کنند و مدت کوتاهی برای استراحت در آنجا منزل می کنند).

آری، آنان بر کفر خود اصرار ورزیدند و تو عذاب خود را بر آنان فرستادی، هیچ کس از آنان باقی نماند تا وارث آنان باشد، آنان هیچ وارثی از خود باقی نگذاشتند، همگی با هم هلاک شدند، تو وارث شهر و سرزمین آنان شدی.

هرگز قبل از اتمام حجت و روشن شدن حقیقت، آنان را عذاب نکردی. این سنت توست: قبل از آگاهی دادن و آشکار کردن حق و باطل، کسی را عذاب نمی کنی.

اگر مردمی که در یک منطقه زندگی می کردند، در جهل و نادانی بودند، ابتدا پیامبری را در مرکز آن منطقه می فرستادی تا آنان را هدایت کند، آن پیامبر سخن خود را به گوش مردم آن منطقه می رساند، همه کسانی که در روستاها و شهرهای آن منطقه بودند، از سخن آن پیامبر آگاه می شدند و حق برای آنان آشکار می شد.

آنان می توانستند حق را برگزینند و اهل سعادت و رستگاری شوند، اما خودشان آزادانه راه کفر را انتخاب کردند و سرانجام به عذاب تو گرفتار

شدند. آری، تو فقط کسانی را عذاب کردی که بر خود ظلم کردند، آنان حق را شناختند و آن را انکار کردند و پیامبر تو را دروغگو خواندند، تو به آنان مهلت دادی و سرانجام آنان را نابود کردی.

فَصص: آیه ۶۰

وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتِهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۰)

بزرگان مکه برای این که ثروت و منافع خود را از دست ندهند به محمد صلی الله علیه و آله ایمان نیاوردند، آنچه به آنان داده شده است، دنیا و زینت های آن است، ثروت دنیا، زودگذر و بی وفاست، آنچه نزد توست، بهتر و پایدارتر است، چرا آنان قدری فکر نمی کنند؟

آنان از ترس این که ثروت و ریاست خود را از دست بدهند، ایمان نمی آورند، در حالی که دیر یا زود، مرگ سراغ آنان می آید و آنان باید با دست خالی از این دنیا بروند، چرا آنان فکر نمی کنند اگر ایمان بیاورند، بهشت جاودان از آن آنان خواهد بود؟

بزرگان مکه از ترس این که عرب ها آنان را از شهر مکه بیرون کنند و ثروت خود را از دست بدهند، به محمد صلی الله علیه و آله ایمان نیاوردند، تو در این آیات، سه جواب به آنان دادی:

۱- اگر شما به یکتایی من ایمان بیاورید، من می توانم نعمت ها را بر شما ادامه دهم و شر دشمنان را از سر شما کوتاه کنم.

۲- انسان های زیادی بودند که ثروت بیشماری داشتند، اما چون حق را

انکار کردند، به عذاب گرفتار شدند، شما هم از عذاب من بترسید.

۳ - دنیا و آنچه در آن است، وفا ندارد، دیر یا زود شما از ثروت های خود جدا می شوید، به خاطر ثروت دنیا، پا روی حقیقت نگذارید.

این سخن تو برای همه کسانی است که حق را می شناسند اما برای حفظ منافع خود، آن را انکار می کنند.

* * *

قصص: آیه ۶۱

أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعَدًّا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُخْضَرِينَ (۶۱)

گروهی از مردم مکه به محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورده بودند، آنان در فقر و تنگدستی بودند، گروهی از آنان به محمد صلی الله علیه و آله می گفتند: «بزرگان مکه در کفر و بُت پرستی هستند، چرا خدا به آنان ثروت داده است؟ چرا باید آنان این گونه در ناز و نعمت باشند و ما این همه سختی بکشیم و در فقر باشیم».

اکنون تو می خواهی جواب سؤال آنان را بدهی: «گروهی به من و پیامبرم ایمان آوردند و من به آن ها وعده نیک دادم و پاداش آنان را بهشت قرار دادم، آنان در روز قیامت در بهشت من مهمان خواهند بود، به گروهی هم در این دنیا، نعمت و ثروت دنیا داده ام، اما آنان مرا فراموش کردند و راه کفر پیش گرفتند و در روز قیامت برای حسابرسی نزد من می آیند و من آنان را کیفر می کنم، این دو گروه هرگز مانند هم نیستند».

آری، هیچ ثروتی بهتر از ایمان نیست، مؤمنان نباید به ثروت کافران چشم بدوزند، ثروت دنیا نابود می شود و از بین می روند، هیچ کس نمی تواند ثروت خود را با خود به آن دنیا ببرد، امّا کسی که مؤمن باشد، تو او را برای همیشه در بهشت جای خواهی داد و این همان سعادت بزرگ است.

ص: ۲۱۴

فصل: آیه ۶۴ - ۶۲

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۶۲) قَالِ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا هُمْ كَمَا
 غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ (۶۳) وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمُ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأُوا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا
 يَهْتَدُونَ (۶۴)

بُت پرستان در این دنیا به جای این که تو را پرستش کنند، به پرستش بُت ها رو آورده اند و شیطان این کار را برای آنان زیبا جلوه داد و هرچه پیامبر با آنان سخن گفت و آنان را از بُت پرستی منع کرد، آنان سر باز زدند.

روز قیامت که فرا رسد تو همه مردم را در صحرای قیامت جمع می کنی و به بُت پرستان چنین می گویی: کجایند آن بُت هایی که شما آن ها را شریک من می دانستید و آن ها را عبادت می کردید؟

* * *

شیطان و یاران او، بُت پرستان را وسوسه کردند و از آن ها خواستند تا به پیامبران تو ایمان نیاورند، آن بُت پرستان هم سخن شیطان و هم سخن یاران او را گوش کردند و راه کفر و بُت پرستی را ادامه دادند.

روز قیامت که فرا می رسد، تو فرمان می دهی تا بُت پرستان را به سوی جهنم ببرند، اینجاست که آنان با شیطان و یاران او چنین سخن می گویند:

___ ای شیطان! ای یاران شیطان! شما به ما می گفتید که جهنم دروغ است، عذاب خدا دروغ است، روز قیامت دروغ است. چرا آن سخنان را به ما گفتید؟

___ ای مردم! شما چرا به حرف ما گوش فرا دادید؟ اگر می خواستید به سخن

پیامبران گوش می کردید.

___ مگر فراموش کرده اید؟ شما ما را مجبور به این کارها کردید؟

___ چنین سخن نگوئید، ما هرگز بر شما تسلطی نداشتیم، ما فقط شما را به سوی کفر فرا خواندیم و شما اجابت کردید، کار ما فقط وسوسه کردن بود. (۹۲)

در آن روز، عذاب برای شیطان و یاران او حتمی می شود، شیطان و یارانش چنین می گویند: «خدایا! ما این مردم را گمراه کردیم، همان گونه که خود گمراه بودیم، اکنون در پیشگاه تو از آنان بیزاری می جوئیم، آنان از ما پیروی نمی کردند، بلکه از هوای نفس خود پیروی می کردند». (۹۳)

پس از آن، فرشتگان به بُت پرستان می گویند: «حالا از بُت هایی که می پرستیدید، کمک بخواهید! آنان را صدا بزنید! آنان را به یاری بطلبید».

آن بُت پرستان بُت هایی را که می پرستیدند، صدا می زنند، اما هیچ جوابی نمی شنوند. در این هنگام آنان آتش سوزان جهنم را به چشم خود می بینند، آن وقت است که آرزو می کنند کاش سخن پیامبران را می پذیرفتند و به عذاب گرفتار نمی شدند.

فَصص: آیه ۶۷ - ۶۵

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ (۶۵) فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ (۶۶) فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ (۶۷)

سخن از روز قیامت به میان آمد، محمد صلی الله علیه و آله بُت پرستان مکه را از بُت پرستی نهی کرد و آنان را از عذاب روز قیامت ترساند، ولی آنان محمد صلی الله علیه و آله را دروغگو

ص: ۲۱۶

روز قیامت که فرا رسد، تو از آن بُت پرستان سؤال می کنی: «چه پاسخی به پیامبران من دادید؟».

آنان در جواب چه بگویند؟ آیا بگویند: «سخن پیامبران را گوش کردیم»، این که دروغی آشکار است، در آن روز دروغ خریداری ندارد. آیا بگویند: «آنان را دروغگو پنداشتیم»، این جواب که مایه بدبختی و رسوایی آنان است.

آری، آن روز آنان هیچ پاسخی برای گفتن ندارند، آنان نمی دانند چه بگویند، هر گونه بهانه ای از یاد آنان می رود، آن چنان ترس و اضطراب آنان را فرا می گیرد که از یکدیگر هم سؤال نمی پرسند، آنان فقط سکوت می کنند.

فرشتگان آنان را با صورت، روی زمین می کشند و به سوی جهنم می برند، آنان نمی توانند فرار کنند، جایگاه آنان جهنم خواهد بود، همان جهنمی که هرگاه آتش آن فروکش می کند، فرشتگان بر شعله های آن می افزایند. (۹۴)

* * *

این سرنوشت کسانی است که با شرک و بُت پرستی این دنیا را ترک کنند، اما اگر کسی توبه کرد و به یگانگی تو ایمان آورد و عمل نیک انجام داد به رستگاری می رسد، تو او را در روز قیامت در بهشت خود جای می دهی و رحمت خود را بر او نازل می کنی. آری، تو توبه کنندگان را دوست داری و آنان همان رستگاران هستند.

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۸) وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ (۶۹) وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۷۰)

محمد صلی الله علیه و آله بزرگان مکه را به یکتاپرستی فرا می خواند و از آنان می خواست از بُت پرستی دست بردارند، محمد صلی الله علیه و آله برای آنان قرآن می خواند و به آنان می گفت: اگر در پیامبری من شک دارید، یک سوره مانند قرآن بیاورید.

بزرگان مکه، معجزه بودن قرآن را درک کردند، اما باز هم ایمان نیاوردند، آن ها به دنبال بهانه بودند، آنان به محمد صلی الله علیه و آله چنین گفتند: «اگر خدا می خواست کسی را برای هدایت ما بفرستد، چرا تو را انتخاب کرده است؟ تو مانند ما ثروتمند نیستی، تو فقیری و هیچ گنجی از طلا نداری».

آنان تصور می کردند که ثروت دنیا، نشانه ارزش انسان نزد توست، اگر تو بخواهی می توانی به محمد صلی الله علیه و آله ثروتی بهتر از آنچه کافران گفتند، عطا کنی.

کافران خیال می کنند که شخصیت انسان به ثروت اوست، اما چنین نیست، داشتن ثروت زیاد با هدف پیامبر سازگاری ندارد، پیامبر آمده است تا انسان ها را تربیت کند، تو چنین اراده کردی که او ثروت زیادی نداشته باشد، تو این را برای هدف او بهتر دانستی.

اکنون از محمد صلی الله علیه و آله می خواهی تا به آنان چنین پاسخ بدهد:

خدا هر آنچه را بخواهد خلق می کند و هر کس را که بخواهد برمی گزیند، انسان ها در برابر انتخاب او، اختیاری ندارند. خدا بالاتر و والاتر از آن است که برای او شریک قرار دهید. او از آنچه در دل پنهان می کنید یا آشکار می کنید، آگاه است. او خدای یگانه است، خدایی جز او نیست. در این دنیا و در آخرت، ستایش مخصوص اوست، پادشاهی جهان از آن اوست و همه شما برای حسابرسی به پیشگاه او می آید و او سزای اعمال شما را می دهد.

سر کلاس بودم، یکی از دانشجویان رو به من کرد و گفت:

___ آیا انسان، حقّ انتخاب دارد؟

___ آری. خدا انسان را با اختیار آفرید و به او حقّ انتخاب داد تا خود انسان راه را انتخاب کند.

___ پس چرا خدا در قرآن می گوید: «انسان ها هیچ اختیاری ندارند»، قرآن از مجبور بودن انسان ها سخن گفته است.

___ کجای قرآن، چنین سخنی آمده است؟

___ سوره قصص آیه ۶۸.

___ برای فهمیدن این آیه باید کلّ آیه را بخوانی، چرا فقط قسمتی از آیه را می خوانی؟ چرا به تفسیر مراجعه نمی کنی؟ باید سخن امام رضا علیه السلام را درباره

ص: ۲۱۹

— برایم از سخن امام رضا علیه السلام بگو، کسی تا به حال، آن سخن را برای من نگفته است.

یکی از یاران امام رضا علیه السلام می گوید:

من به مسجد بزرگ شهر «مرو» رفتم، دیدم که مردم درباره امامت سخن می گویند. آنان می گفتند: «اگر مردم با کسی به عنوان امام، بیعت کنند، او امام است و اطاعتش بر همه واجب است».

من این سخنان را شنیدم، با خود گفتم باید نزد امام رضا علیه السلام بروم و نظر آن حضرت را درباره امامت جویا شوم.

از مسجد بیرون آمدم و به خانه امام رفتم و ماجرا را بیان کردم، آن حضرت لبخندی زد و چنین فرمود:

خدا دین خودش را با «ولایت» کامل نمود، پیامبر در روز غدیر خم، علی علیه السلام را به عنوان امام معرفی نمود و از مردم خواست تا با علی علیه السلام بیعت کنند.

به راستی مردم چه می دانند که امامت چیست؟ امام، همچون خورشیدی است که جهان را روشن می کند. امام همچون آب گوارا برای تشنگان است. امام همچون پدری مهربان است.

کیست که بتواند امام را بشناسد یا او را انتخاب کند؟ انتخاب مردم کجا و این مقام کجا؟ مردم کجا و درک این مقام کجا؟

مردم پس از وفات پیامبر، انتخاب خدا و پیامبر را کنار گذاشتند و انتخاب خود را در نظر گرفتند. به راستی آیا آنان می توانستند امام را بشناسند و او را انتخاب کنند؟

خدا در آیه ۶۸ سوره قصص می گوید: «خدای تو آنچه را بخواهد می آفریند و برمی گزیند، آنان حق انتخاب ندارند».

چگونه مردم می خواهند امام را برگزینند؟ امام، معصوم است و از خطا و لغزش در امان است، خدا او را این گونه قرار داده است. این فضل خداست که به هر کس بخواهد می دهد. (۹۵)

این سخن امام رضا علیه السلام طولانی است، من قسمتی از آن را بیان کردم، مناسب می بینم در اینجا چند نکته بنویسم:

۱ - اهل سنت معتقدند که پیامبر از دنیا رفت در حالی که برای مردم امام معرفی نکرده بود، مردم ناچار شدند دور هم جمع بشوند و ابوبکر را به عنوان خلیفه و امام خود انتخاب کنند.

۲ - شیعه معتقد است که امامت، عهدی است آسمانی. مردم هرگز نمی توانند امام را انتخاب کنند. امام باید معصوم باشد و از هر گونه خطایی به دور باشد تا بتواند جامعه را به سوی رستگاری هدایت کند. فقط خداست که می داند چه کسی مقام عصمت را دارا می باشد.

۳ - انسان ها هیچ اختیاری در انتخاب امام ندارند، همان گونه که هیچ اختیاری در انتخاب پیامبر نداشتند. این خداست که هر کس را شایسته بداند به مقام پیامبری یا مقام امامت می رساند.

۴ - خدا به امام مقام عصمت داده است و سپس اطاعت او را بر مردم واجب کرده است. مردم وظیفه دارند از امام، اطاعت کنند، زیرا او از هر گونه خطایی به دور است. خدا دوازده امام را برای هدایت جامعه قرار داد، علی علیه السلام اولین امام بود و آخرین امام، مهدی علیه السلام است که دوازدهمین امام می باشد.

با توجه به مطالبی که گفته شد، روشن شد که این آیه اصلاً درباره مجبور بودن انسان سخن نمی گوید. اصلاً سخن این آیه درباره اعمال انسان نیست. خدا انسان را با اختیار آفریده است و انسان مسئول کردار و گفتار خود است. این آیه، درباره انتخاب پیامبر و امام سخن می گوید.

ص: ۲۲۱

قصص: آیه ۷۳ - ۷۱

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ أَوْ لَيْلٍ تَسِيءُونَ (۷۱) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِاللَّيْلِ تَسِيءُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۷۲) وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۳)

از محمد صلی الله علیه و آله می خواهی باز هم برای بُت پرستان از یکتاپرستی سخن بگویدی، برای آنان، نعمت هایی را که تو به انسان ها داده ای بیان کند و چنین بگوید:

ای مردم! اگر خدا نعمت روز را به شما نمی داد، چه می کردید؟ اگر او تاریکی شب را تا قیامت پایدار سازد، چه کسی می تواند روشنایی را برای شما پدید آورد؟ آیا در آن وقت، خدایان دروغین می توانستند برای شما، روز را بیافرینند؟ چرا شما سخن حق را نمی شنوید؟ چرا بُت های بی جان را می پرستید؟

اگر خدا روز را تا رسیدن قیامت پایدار می ساخت، چه می کردید؟ آیا خدایان دروغین می توانستند نعمت شب را به شما بدهند؟ آیا با دیدن حق، باز هم غفلت می کنید؟

این از رحمت خداست که برای شما روز و شب قرار داد تا شب ها آرامش داشته باشید و استراحت کنید و در روز برای کسب روزی تلاش کنید، باشد که شکر نعمت های او را به جا آورید.

قصص: آیه ۷۵ - ۷۴

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ

كُنتُمْ تَزْعُمُونَ (۷۴) وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۷۵)

بُت پرستان در این دنیا به جای این که تو را پرستش کنند، به پرستش بُت ها رو آورده اند و شیطان این کار را برای آنان زیبا جلوه داد و هرچه پیامبر با آنان سخن گفت و آنان را از بُت پرستی پرهیز داد، آنان سر باز زدند.

روز قیامت که فرا رسد تو همه مردم را در صحرای قیامت جمع می کنی و به بُت پرستان چنین می گویی: کجایند آن بُت هایی که شما آن ها را شریک من می دانستید و آن ها را عبادت می کردید؟

روز قیامت که فرا رسد، تو از هر اُمت و گروهی، یک شاهد می آوری تا بر گفتار و کردار آنان شاهد باشد.

آن روز، همه بُت پرستان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند، تو به بُت پرستان می گویی: «شما چرا بُت ها را می پرستید؟ چه دلیلی برای این کار خود داشتید؟ دلیل خود را بیاورید». آن روز حَقّ آشکار می شود و همه می فهمند که تو خدای یگانه ای.

تو فرمان می دهی که بُت پرستان به جهنم بروند، هیچ کس نمی تواند نافرمانی تو کند، در آن روز، همه بُت ها نابود می شوند و آن وقت است که بُت پرستان ناامید می شوند، آنان خیال می کردند که بُت ها می توانند به آنان سود برسانند و از خطرها نجاتشان بدهند، اما وقتی می بینند که این بُت ها، نابود می شوند، امیدشان از دست می رود.

تو در روز قیامت، کسانی را می آوری تا به کردار مردم گواهی دهند، آنان

ص: ۲۲۳

بندگان خاصّ تو هستند که تو به آنان علم مخصوصی داده ای تا از کردار و رفتار اهل زمان خود باخبر باشند و در روز قیامت گواهی می دهند مردمی که در زمان آن ها زندگی می کردند، چه کارهایی انجام داده اند.

وقتی آنان گواهی دادند، دیگر هیچ کس نمی تواند اعمال خود را انکار کند، در آن روز، کافران آرزو می کنند که ای کاش با خاک زمین یکسان بودند و دیده نمی شدند تا مورد بازخواست قرار گیرند، آری، آنان نمی توانند هیچ سخنی را از خدا پنهان کنند.

* * *

من می خواهم بدانم آن کسانی که بر کردار و رفتار مردم هر زمان شاهد و گواهند، چه کسانی هستند؟

آنان، دوازده امامی هستند که تو آنان را جانشین پیامبر قرار داده ای، آنان شاهد و گواه مردم هستند و پیامبر هم بر همه آنان گواه است. (۹۶)

امروز هم مهدی علیه السلام، امام زمان من است، تو او را شاهد و ناظر بر اعمال ما قرار داده ای، او به اذن تو از آنچه ما انجام می دهیم، باخبر است.

به راستی آیا تو نیازی به گواهی آنان داری؟

هرگز! تو به همه چیز آگاهی داری، اما این مطلب فواید تربیتی دارد، وقتی من بدانم که امام زمان شاهد اعمال من است، خود را در حضور او حس می کنم و این برای رعایت تقوا بهتر است. (۹۷)

ص: ۲۲۴

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مَوْسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَىٰ الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ (۷۶) وَاتَّبَعَ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيحَةَ اللَّهِ إِحْسَنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُنْفِسِينَ (۷۷) قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ (۷۸)

بُت پرستان سخن محمد صلی الله علیه و آله را شنیدند و آن را انکار کردند، آنان حق را شناختند و از آن روی گردان شدند، چرا آنان این گونه رفتار کردند، راز طغیان آنان چه بود؟ آنان که معجزه بودن قرآن را درک کردند و نتوانستند حتی یک آیه هم مانند قرآن بیاورند، پس چرا باز هم با قرآن دشمنی کردند؟

تو می خواهی پاسخ این سؤال را بدهی، پس داستان «قارون» را بیان می کنی. وقتی من این داستان را می خوانم، می فهمم که راز طغیان آدمی، شیفتگی دنیا است. کسی که شیفته دنیا شود و به ثروت خود دل بیندد، حق را به راحتی انکار می کند. دل بستگی به دنیا، ریشه همه بدی ها است.

قارون که بود؟ در چه زمانی زندگی می کرد؟

او، پسر خاله موسی علیه السلام بود و ابتدا مردی مؤمن بود و هیچ کس در بنی اسرائیل، تورات را به زیبایی او نمی خواند. او «قاری تورات» بود. کم کم، ثروت و مال او زیاد شد و دچار غرور و تکبر شد.

آری، او از ثروتمندان بنی اسرائیل شد ولی به قوم خود ستم کرد، تو به او گنج های زیادی داده بودی. اگر او می خواست صندوق های طلای خود را جا به جا کند، یک گروه از افراد قوی هم کافی نبود، باید گروه های زیادی از افراد قوی را صدا می زد و از آنان برای جا به جایی صندوق های خود کمک می گرفت.

* * *

گروهی از مؤمنان، قارون را نصیحت کردند و به او چنین گفتند:

ای قارون! این قدر به مال و ثروت خود نواز و سرمستی مکن که خدا ثروتمندان سرمست را دوست ندارد.

از ثروتی که خدا به تو داده است، توشه ای برای آخرت خود بفرست. قدری فکر کن از این همه ثروت چه چیزی برای توست؟ آیا به جز یک کفن برای تو باقی خواهد ماند؟ وقتی مرگ سراغ تو آمد، بیش از یک کفن نمی توانی با خود ببری!

ای قارون! تا فرصت داری به نیازمندان کمک کن، از ثروتی که خدا به تو

ص: ۲۲۶

داده است به آنان انفاق کن. روی زمین فساد و تباهی نکن که خدا تبه‌کاران را دوست ندارد؟

قارون به جای آن که از این سخنان پند بگیرد در جواب چنین گفت: «این ثروت را به سبب دانش و لیاقت خود به دست آورده‌ام، من خودم می‌دانم ثروتم را چگونه مصرف کنم، من نیاز به راهنمایی شما ندارم».

آری، قارون به ثروت خود می‌نازید و فکر می‌کرد که ثروت زیاد، نشانه آن است که نزد تو مقامی بس بزرگ دارد. قارون با خود فکر نکرد که قبل از او، تو قوم‌های زیادی را به خاطر گناهانشان هلاک کردی که از او نیرومندتر و ثروتمندتر بودند، ثروت آنان باعث نشد که تو آنان را هلاک کنی. هرگز ثروت نشانه دوستی تو نیست، تو به کافران هم ثروت زیادی دادی و سپس آنان را به عذاب گرفتار ساختی.

این قانون توست: تو به گناهکاران فرصت می‌دهی، اما وقتی فرصت آنان تمام شد، عذابی آسمانی را بر آنان نازل می‌کنی. وقتی عذاب تو فرا می‌رسد، دیگر از گناه آن گناهکاران سؤالی نمی‌شود، آنان در غفلت هستند و مشغول لذت‌های دنیای خود هستند که ناگهان عذاب تو فرا می‌رسد و آنان را نابود می‌کند.

قوم عاد چگونه نابود شدند؟ هود علیه السلام آنان را به یکتاپرستی فراخواند، اما آنان او را دروغگو خواندند، تو به آنان مهلت دادی و وقتی مهلت آنان به پایان رسید، ناگهان صدای وحشتناک آسمانی (همراه با طوفان شدید و صاعقه) آنان را فرا گرفت و همه آنان را نابود کرد، هیچ کس از آنان سؤال نکرد، تو آنان را خار و خاشاک بیابان‌ها ساختی. (۹۸)

ص: ۲۲۷

قصص: آیه ۸۱ - ۷۹

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (۷۹) وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ (۸۰) فَخَسِفْنَا بِهِ وَبِجَدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ (۸۱)

روزی قارون با شکوه و جلال زیادی در برابر مردم به خودنمایی پرداخت، او گرفتار «جنون نمایش ثروت» شده بود و دوست داشت تا ثروت خود را به رخ دیگران بکشد.

گروهی از مردم که خواهان دنیا بودند گفتند: «ای کاش ما به جای او بودیم، به راستی که بهترین لذت‌های دنیا از آن اوست»، آری، آنان آرزو کردند که کاش ثروتی همانند ثروت قارون داشتند.

گروهی که اهل علم و معرفت بودند به آنان گفتند: «وای بر شما! این چه سخنی است که می‌گویید؟ پاداش خدا برای کسی که ایمان بیاورد و عمل نیک انجام دهد، از همه ثروت قارون بهتر است، البته پاداش خدا به کسانی می‌رسد که در راه ایمان شکیبا باشند و بر سختی‌ها صبر کنند».

آری، مردم ادعای ایمان می‌کنند، اما تو آنان را با سختی‌ها و بلاها امتحان می‌کنی، کسانی که بر سختی‌ها صبر می‌کنند، لیاقت بهره بردن از ثواب تو را دارند، تو آنان را در روز قیامت در بهشت جاودان خود مهمان می‌کنی. دنیا به هیچ کس وفا نکرده است، مرگ در کمین همه است، هیچ کس نمی‌تواند بیش

از یک کفن با خود به قبر ببرد، اما کسی که با ایمان واقعی از این دنیا برود، سعادت‌مند خواهد بود.

قارون از راه راست دور شده بود، موسی علیه السلام تصمیم گرفت تا با او سخن بگوید، روزی موسی علیه السلام به قصر قارون رفت و با او سخن گفت و او را نصیحت کرد، اما قارون موسی علیه السلام را مسخره کرد.

موسی علیه السلام از جا بلند شد و بیرون آمد و برای لحظاتی در حیاط قصر قارون نشست، قارون دستور داد تا مقداری خاکستر را با آب مخلوط کنند و از بالای پشت بام بر سر موسی علیه السلام بریزند، موسی علیه السلام از جا بلند شد و قصر قارون را ترک کرد.

اینجا بود که تو بر قارون خشم کردی و قارون و قصر باشکوه او را در زمین فرو بردی، آری، این عذاب تو به گونه ای بود که هیچ کس غیر از تو نمی توانست او را کمک کند. در آن هنگام نه کسی توانایی داشت او را یاری کند و نه او می توانست خود را نجات دهد، زمین او و همه ثروتش را در خود فرو برد و او هلاک شد.

قصص: آیه ۸۲

وَأَصِْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَآئِنَ اللَّهُ يُنْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بَنَّا وَيَكَآئِنَ لَأُفْلِحَ الْكَافِرُونَ (۸۲)

مردم از این حادثه باخبر شدند، کسانی که روز قبل آرزو می کردند کاش جای قارون بودند، به خود آمدند، آنان چنین گفتند:

ص: ۲۲۹

ما اکنون فهمیدیم که هیچ کس از خود چیزی ندارد، این خداست که روزی هر کس را بخواهد، زیاد یا کم قرار می دهد، ثروت زیاد، نشان خشنودی او نیست، فقر هم دلیل بر نارضایتی او نیست، او با این ثروت، بندگان خود را امتحان می کند، ما دیروز از خدا خواستیم تا ما را مانند قارون قرار دهد، اگر خدا این دعای ما را مستجاب می کرد، امروز چه می کردیم؟

خدا بر ما منت نهاد که ما را مثل قارون در زمین فرو نبرد! ما چگونه شکر او را به جا آوریم؟

وای! گویی که کافران هرگز سعادتمند نمی شوند!

قصص: آیه ۸۴ - ۸۳

تَلَمَّكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (۸۳) مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۸۴)

این ماجرای قارون بود، کسی که زمانی قاری «تورات» بود و برای مردم کتاب تو را می خواند، کارش به آنجا رسید که در دل زمین فرو رفت، به راستی راز هلاکت او چه بود؟ چرا او این گونه سقوط کرد و با کفر از این دنیا رفت؟ چرا قلب او از نور ایمان خالی شد؟ چرا عاقبت او چنین شد؟

اکنون جواب این سؤال را این گونه می دهی: «من بهشت را خانه آخرت کسانی قرار می دهم که در این دنیا قصد برتری جویی و فساد ندارند و عاقبت نیک برای پرهیزکارن است».

قارون گرفتار برتری جویی شده بود، او خود را از دیگران برتر می دانست و

ص: ۲۳۰

به ثروت خود می نازید و فکر می کرد که ثروت زیاد، نشانه آن است که مقامی بس بزرگ دارد، او روی زمین، فساد کرد و با پیامبر تو دشمنی نمود.

آری، بهشت برای کسانی است که در این دنیا، فروتن هستند و از غرور و تکبر و برتری جویی به دور هستند.

بهشت، وعده ای است که تو به نیکوکاران داده ای، کسانی که در این دنیا، کار نیکی انجام دهند، به آنان پاداشی بهتر می دهی، تو آنان را در بهشت جاودان مهمان می کنی و او برای همیشه از نعمت های آن بهره مند می شود، ولی کسانی که اعمال بدی انجام می دهند، به همان اندازه، کیفر می بینند.

این که زمین قارون و ثروت او را در خود فرو برد، چیزی جز نتیجه کارهای خود او نبود. در روز قیامت هم کافران نتیجه اعمال خودشان را می بینند، تو هرگز به بندگان خود حتی به اندازه سر سوزنی ظلم نمی کنی، آنان نتیجه کارهای خود را می بینند.

* * *

فَصص: آیه ۸۷ - ۸۵

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۸۵) وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ (۸۶) وَلَا يَصْطِدُّنَكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعِيدًا إِذْ أَنْزَلْتُ إِلَيْكَ وَادُّعَ إِلَى رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۸۷)

دیگر به آخر این سوره نزدیک می شوم، تو این سوره را زمانی نازل کردی که محمد صلی الله علیه و آله در مکه بود و تعداد مسلمانان کم بود و دشمنان آنان زیاد بودند، تو ماجرای موسی علیه السلام را بیان کردی و سپس از نابودی فرعون و قارون سخن

ص: ۲۳۱

گفتی، اکنون می خواهی وعده ای بزرگ به محمد صلی الله علیه و آله بدهی، پس چنین می گویی:

ای محمد! من قرآن را بر تو نازل کردم و تو را به سوی وعده گاه باز می گردانم!

ای محمد! من تو را به پیامبری فرستادم تا این مردم را هدایت کنی، اما آنان تو را دروغگو می خوانند، اکنون به آنان چنین بگو: «خدای من می داند چه کسی برنامه هدایت آورده است و چه کسی در گمراهی آشکار است».

ای محمد! تو هرگز امید نداشتی که این کتاب آسمانی بر تو نازل شود، تنها لطف و رحمت من بود که تو را به پیامبری برگزیدم، پس، از تو می خواهم که هرگز از کافران پشتیبانی نکنی.

ای محمد! اکنون که تو را به پیامبری برگزیدم، مبادا کفر کافران تو را از قرآنی که بر تو نازل شده است، باز دارد! تو مردم را به سوی من دعوت کن و هرگز از مشرکان نباش!

محمد صلی الله علیه و آله هرگز رو به شرک نمی آورد، تو به او مقام عصمت دادی و او را از هر خطا و گناهی حفظ نمودی، منظور تو در این سخن، پیروان محمد صلی الله علیه و آله است.

تو محمد صلی الله علیه و آله را مخاطب خود قرار می دهی ولی منظور تو پیروان اوست، این شیوه در بعضی از آیات قرآن است، این کار، اثر روانی زیادی در روحیه مسلمانان دارد، وقتی تو به پیامبر می گویی که از مشرکان نباش، مسلمانان حساب کار خودشان را می کنند و می فهمند که این مسأله بسیار مهمی است.

بار دیگر آیه ۸۵ را می‌خوانم: «ای محمد! من قرآن را بر تو نازل کردم و تو را به سوی وعده گاه باز می‌گردانم».

من دوست دارم بدانم منظور از این «وعده گاه» چیست؟ به کتاب های حدیثی مراجعه می‌کنم. به سخنی از امام صادق علیه السلامی رسم، روزی یکی از یاران آن حضرت از ایشان درباره این آیه سؤال کرد.

امام صادق علیه السلام در جواب از روزگار رجعت سخن گفت، در آن روزگار، پیامبر هم به دنیا باز می‌گردد.

وقتی این سخن را خواندم، فهمیدم که منظور از «وعده گاه» در این آیه، روزگار رجعت است.

«رجعت»، همان زنده شدن دوباره است، وقتی مهدی علیه السلام ظهور کند، سال ها روی زمین حکومت می‌کند، بعد از آن، روزگار رجعت فرا می‌رسد، تو محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام را همراه با گروهی از بندگان خوبت، زنده می‌کنی، همچنین در آن روز، گروهی از کافران را زنده می‌کنی تا آنان به سزای اعمالشان در این دنیا برسند.

نکته مهم این است که هنوز قیامت برپا نشده است، روزگار رجعت در همین دنیا است.

* * *

این سوره را وقتی نازل کردی که محمد صلی الله علیه و آله در مکه بود و هنوز به مدینه هجرت نکرده بود، محمد صلی الله علیه و آله مردم مکه را به سوی یکتاپرستی دعوت می‌کرد، اما آن ها به او سنگ می‌زدند، خاکستر بر سرش می‌ریختند، او را جادوگر و دروغگو می‌خواندند، پیروانش را شکنجه می‌کردند.

تو از محمد صلی الله علیه و آله می‌خواهی بر همه سختی ها صبر کند و راه خود را ادامه بدهد

که سرانجام او از کافران انتقام خواهد گرفت، روزگار رجعت محمد صلی الله علیه و آله به دنیا باز می گردد، آن کافران هم زنده می شوند تا در همین دنیا کیفر شوند.

تو می خواهی آن کافران را در همین دنیا هم عذاب کنی، البته آنان در روز قیامت هم به آتش جهنم گرفتار خواهند شد.

قصه: آیه ۸۸

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۸)

از محمد صلی الله علیه و آله می خواهی تا هیچ خدایی را جز تو پرستش نکند، آری هیچ خدایی جز تو نیست.

همه چیز نابود می شود مگر وجه الله.

پادشاهی جهان از آن توست و در روز قیامت، همه برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند و سزای اعمال آنان را می دهی.

«همه چیز نابود می شود مگر وجه الله».

«وجه» یعنی «صورت».

آیا معنای «وجه الله»، «صورت خدا» می شود؟

مگر خدا جسم است که صورت و چهره داشته باشد؟

تفسیر این آیه چه می شود؟ چه کسی به من کمک می کند؟

روزی، یکی از یاران امام صادق علیه السلام به خانه آن حضرت رفت و از ایشان چنین پرسید: «آقای من! عده ای می گویند

که خدا مانند انسان ها، چهره دارد».

امام صادق علیه السلام در جواب چنین فرمود: «هر کس اعتقاد داشته باشد که خدا چهره و صورت دارد، کافر شده است...خدا از آنچه اینان می گویند، بالاتر و والاتر است، منظور از صورت خدا، پیامبران و اولیای او می باشند». (۹۹)

هر کس، دین خدا را می خواهد، باید نزد پیامبران و نمایندگان خدا برود، فقط آن ها هستند که می توانند دین واقعی را برای مردم بیان کنند.

وقتی من به دیدار شخص بزرگی می روم، با کمال احترام روبروی آن شخص می ایستم و سلام می کنم.

خدا حجت خود را به عنوان چهره خود معرفی کرده است، حجت خدا همان پیامبر و دوازده امام پاک می باشند، اگر کسی می خواهد به سوی خدا برود باید از راه آنان برود و دین را از آنان فرا گیرد.

راه رسیدن به خدا فقط در پیروی از سخنان آنان است، دین واقعی، دینی است که پیامبر و دوازده امام معرفی کنند. اگر من می خواهم به سعادت برسم، باید از دینی که آنان بیان کرده اند، پیروی کنم.

* * *

همه چیز نابود می شود مگر وجه الله.

همه دین ها نابود می شوند مگر دین الله!

منظور از «دین الله»، همان اسلام واقعی است، اسلامی که ولایت اهل بیت علیهم السلام را ستون و اساس خود می داند.

عده زیادی در این دنیا برای خود دین درست کردند و مردم را فریب دادند، همه این ادیان روزی از بین می روند.

این وعده توست، دین حق هرگز نابود نمی شود، دشمنان اهل بیت علیهم السلام برای نابودی نام و یاد آنان چقدر تلاش کردند و چقدر ظلم ها نمودند، اما تو اراده

ص: ۲۳۵

کردی که دین واقعی زنده بماند، راه و مکتب اهل بیت علیهم السلام روز به روز رونق بیشتری می گیرد.

وقتی زمان ظهور مهدی علیه السلام فرا رسد، همه ادیان دروغین و مذهب های باطل نابود می شوند و فقط مذهب اهل بیت علیهم السلام باقی می ماند.

پس از ظهور، روزگار رجعت فرا می رسد، در آن روزگار هم فقط یک دین وجود دارد. هیچ کس نمی داند که روزگار رجعت چقدر طول خواهد کشید، سال های سال، فقط مکتب اهل بیت علیهم السلام باقی خواهد بود.

این وعده توسط: تو روی این زمین، ندای اسلام واقعی را طنین انداز خواهی کرد و پس از آن، تا روز قیامت هیچ دین دروغین دیگری روی زمین نخواهد بود. (۱۰۰)

ص: ۲۳۶

سوره عنكبوت

اشاره

ص: ۲۳۷

۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۲۹ قرآن می باشد.

۲ - نام این سوره از آیه ۴۱ گرفته شده است. در آن آیه از بُت پرستانی که به بُت ها دل بسته اند، سخن به میان آمده است، این آیه می گوید: «آن بُت پرستان مانند عنکبوتی هستند که خانه ای می سازد و نمی داند که سست ترین خانه ها، خانه عنکبوت است»، اگر بُت پرستان می دانستند که دل بستن به بُت ها همانند دل بستن به خانه عنکبوت است، از کار خود پشیمان می شدند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: امتحان شدن انسان ها در دنیا، اشاره ای به تلاش های پیامبران (نوح، ابراهیم، لوط علیهم السلام و...) در راه مبارزه با بُت پرستی، ناامیدی بُت پرستان در روز قیامت، نکوهش بُت پرستی، حقیقت زندگی دنیا و

...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْم (۱) أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (۲) وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ (۳) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۴) مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۵) وَمِنْ جَاهِدٍ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۶) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۷)

در ابتدا، سه حرف «الف»، «لام» و «میم» را ذکر می کنی، قرآن معجزه ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است.

محمد صلی الله علیه و آله در شهر مکه است، گروهی از مردم به او ایمان آورده اند، کافران، پیروان محمد صلی الله علیه و آله را اذیت و آزار می کنند و از آن ها می خواهند تا از یکتاپرستی دست بردارند و به بت پرستی بازگردند.

بعضی از آن مسلمانان که ایمان سستی داشتند، وقتی با این سختی‌ها روبرو

شدند، دست از ایمان خود برداشتند و بار دیگر بُت پرست شدند، اکنون تو درباره آنان سخن می‌گویی، تو از سُنّت «امتحان» سخن می‌گویی، وقتی انسان‌ها می‌گویند: «ما ایمان آوردیم»، تو آنان را به حال خود رها نمی‌کنی، بلکه امتحانشان می‌کنی.

تو در همه زمان‌ها بندگان خود را با سختی‌ها امتحان می‌کنی تا آشکار شود چه کسی راستگوست و چه کسی دروغگو. وقتی که سختی‌ها پیش می‌آید، معلوم می‌شود چه کسی واقعاً ایمان آورده است.

مؤمنان باید در سختی‌ها صبر پیشه کنند، تو به کافران فعلاً مهلت داده‌ای، آنان مؤمنان را شکنجه می‌کنند و بر کفر خود اصرار می‌ورزند، امّا هرگز نمی‌توانند از کیفر تو خلاصی یابند. کافران تصوّر می‌کنند که می‌توانند از حیطة قدرت تو خارج شوند، امّا چنین نیست، تو به زودی آنان را کیفر خواهی کرد و به سزای کارهایشان خواهی رساند.

روز قیامت، روز عذابِ کافران خواهد بود، امّا آن روز برای کسانی که راه تو را انتخاب کرده‌اند، روز زیبایی خواهد بود.

آری، سرانجام روز قیامت فرا می‌رسد و تو مؤمنان را در بهشت جای می‌دهی و آنان از نعمت‌های زیبای تو بهره‌مند می‌شوند.

هر کس که به پاداش تو در روز قیامت امید دارد، می‌داند که سرانجام آن روز فرا می‌رسد، تو خدای شنونده و دانایی هستی و به رفتار و کردار بندگان خود آگاهی و مؤمنان را پاداش بزرگی می‌دهی.

آری، کسانی که در راه دین و ایمان تلاش کنند، برای خود تلاش می‌کنند، آنان نتیجه ایمان و عمل نیکوی خود را می‌بینند، تو از گناه و خطای آنان درمی‌گذری و آنان را می‌بخشی و در قیامت بهتر از آنچه انجام داده‌اند، به آنان پاداش می‌دهی.

ایمان یا کفر بندگان برای تو سود و زیانی ندارد، این بندگان هستند که با ایمان آوردن به خود سود می‌رسانند و یا با کفر به خود ستم می‌کنند، تو خدای یکتایی هستی که از همه جهانیان بی‌نیازی. تو به چیزی نیاز نداری، اگر بندگان را به عبادت خود فرا می‌خوانی، به عبادت آنان هرگز نیاز نداری، تو می‌خواهی تا بندگان به رشد و کمال و سعادت برسند.

در آیه ۲ این سوره از «قانون امتحان» برایم سخن گفتی، ممکن است در زندگی، حوادث ناگواری برایم پیش بیاید، باید بدانم که این حوادث یا «بلا» است یا «سختی».

«بلا» حادثه‌ای است که در اثر گناه و معصیت پیش می‌آید و در واقع نتیجه گناهان است. اگر من گناه نکنم، بلاها به سراغ من نمی‌آید.

ممکن است من اصلاً گناهی نکرده باشم، اما برای من حادثه ناگواری پیش بیاید. من باید بدانم که این یک «سختی» است که تو برایم فرستادی تا مرا امتحان کنی، اگر من در این امتحان موفق شوم، مقام من بالاتر می‌رود.

آری، وجود من، فقط در کوره سختی‌ها است که می‌تواند از ضعف‌ها و کاستی‌های خود آگاه شود و به اصلاح آن‌ها پردازد. سختی، بد نیست، بلکه سبب می‌شود تا از دنیا دل بکنم و بیشتر به یاد تو باشم و به درگاه تو رو آورم و تضرع کنم!

اگر سختی‌ها نباشد دل من اسیر دنیا می‌شود، ارزش من کم و کم تر می‌شود، سختی‌ها، دل مرا آسمانی می‌کند.

اگر حادثه ناگواری برای من پیش آمد، با خود می‌گویم: آیا من گناهی کرده‌ام؟ آیا خطایی انجام داده‌ام؟

اگر پاسخ این سؤل، مثبت است، باید بدانم که تو بلا فرستادی تا مرا از گناه پاک کنی، تو خواستی من نتیجه گناه خود را در این دنیا بینم.

ص: ۲۴۱

ولی اگر من گناهی انجام نداده ام (و حادثه ناگواری برایم پیش آمد)، باید بدانم که تو می خواهی مرا امتحان کنی، آیا من در برابر سختی ها، دست از ایمان خود برمی دارم؟

این قانون توست: تو بندگان خود را امتحان می کنی تا آشکار شود چه کسی راستگوست و چه کسی دروغگو!

* * *

عنکبوت: آیه ۸

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسَيْنًا وَإِنِ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ
(۸)

محمد صلی الله علیه و آله با مردم مکه سخن می گفت و آنان را به اسلام دعوت می کرد، چند نفر از جوانان به او ایمان آوردند و مسلمان شدند، وقتی مادران آن ها این ماجرا را فهمیدند، بسیار ناراحت شدند و به آنان چنین گفتند: «چرا شما مسلمان شده اید؟ چرا از دین نیاکان خود دست برداشته اید؟ ما آب و غذا نمی خوریم تا شما به بت پرستی باز گردید».

جوانان در فکر فرو رفتند، مادران آنان در تصمیم خود جدی بودند، آنان اعتصاب غذا کردند، جوانان نگران حال مادران خود شدند، آنان می دانستند که تو به مسلمانان امر کرده ای به پدر و مادر خود نیکی کنند و احترام آنان را بگیرند، اما احترام پدر و مادر تا چه اندازه؟ آیا انسان به خاطر پدر و مادر خود می تواند به کفر باز گردد؟

اکنون این آیه را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل می کنی: «ای محمد! من به انسان ها سفارش کردم که به پدر و مادر خود نیکی کنند، اما اگر پدران و مادرانشان اصرار کردند تا از روی نادانی به من شرک بورزند، در این موضوع از آنان پیروی نکنند. همه شما در روز قیامت برای حسابرسی به پیشگاه من می آید

ص: ۲۴۲

و شما را به آنچه انجام می دادید، آگاه می سازم و به خوبان پاداش می دهم و بدان را کیفر می کنم».

آری، این یک اصل است: پیوند انسان با تو به همه پیوندها مقدم است، اگر پدر و مادری بخواهند فرزند خود را از ایمان به تو باز دارند، او نباید به سخن آنان گوش فرا دهد.

عنکبوت: آیه ۹

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ (۹)

سخن درباره آن جوانانی بود که مادرانشان اعتصاب غذا کرده بودند، تو از آنان خواستی که به خاطر مادران خود، دست از ایمان خود برندارند، آنان به سخن تو گوش فرا دادند و در نتیجه تنها ماندند، پدران و مادران آنان وقتی دیدند آنان دست از عقیده خود بر نمی دارند، آنان را از جمع خانواده طرد کردند.

درست است که آنان به خاطر تو تنها شدند، اما تو آنان را در روز قیامت در جمع نیکوکاران قرار می دهی، آنان را در بهشت جای می دهی و آنان همنشین پیامبران و بندگان خوب تو خواهند بود.

آری، این وعده توست: «هر کس ایمان آورد و عمل نیک انجام دهد، تو او را در زمره نیکوکاران قرار می دهی».

عنکبوت: آیه ۱۱ - ۱۰

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِّنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ
أَوْلَىٰ سَ وَاللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ

ص: ۲۴۳

آن جوانان در ایمان خود این قدر محکم بودند که برای حفظ دین خود از زندگی آرام خود گذشتند. تو به آنان وعده همنشینی با بهشتیان را دادی، اما گروهی از مسلمانان سست عقیده، برای حفظ آرامش خود، از اسلام دست کشیدند.

وقتی محمّد صلی الله علیه و آله دعوت را آغاز کرد، بزرگان مکه باور نمی کردند که کار او جدّی باشد برای همین آنان در ابتدا، با پیروان او کاری نداشتند، اما پس از چند سال که تعداد مسلمانان زیاد شد، بزرگان مکه منافع خود را در خطر دیدند، آنان تصمیم گرفتند تا مسلمانان را شکنجه کنند.

افرادی همچون بلال محکم و استوار زیر شکنجه ها از ایمان به تو سخن می گفتند، اما عده ای همین که تهدید به شکنجه شدند، دست از ایمان خود برداشتند و دوباره بت پرست شدند.

آنان در برابر سختی ها، صبر و استقامت نکردند، وقتی آنان زیر فشار قرار گرفتند، ناله سر دادند و فکر کردند که آن شکنجه ها، عذابی از طرف توست، در حالی که تو هرگز مؤمنان را عذاب نمی کنی. ممکن است مؤمنی دچار سختی هایی شود، اما این سختی ها، عذاب تو نیست، این کافران هستند که ظلم و ستم می کنند و تو در عذاب کافران شتاب نمی کنی و به آنان مهلت می دهی.

مؤمنی که زیر شکنجه قرار می گیرد، می داند که به ظلم و ستم کافران گرفتار شده است و تو به زودی از کافران انتقام می گیری، مؤمنی که زیر شکنجه صبر می کند، می داند که تو پاداش صبر او را می دهی.

کسانی که سست ایمان بودند، خیال می کردند که اگر مسلمان بشوند، به ثروتی می رسند، آنان به این فکر بودند که محمّد صلی الله علیه و آله حکومتی تشکیل خواهد

داد و آنان به نوایی خواهند رسید، آنان به ظاهر ادّعی اسلام می کردند تا اگر مسلمانان به موفقیت دست پیدا کردند، آنان بتوانند به پول و ثروتی برسند. در ابتدای کار، کافران با مسلمانان کاری نداشتند، اما ناگهان دستور شکنجه مسلمانان صادر شد، آن افراد سست ایمان دیدند که دیگر مسلمان بودن خطر دارد، باید شکنجه ها را تحمل کنند. اینجا بود که آنان بُت پرست شدند.

تو از راز دل همه انسان ها آگاه هستی، می دانی که در دل آنان چه می گذرد، تو آن افراد سست ایمان را به خوبی می شناختی. تو می دانستی که آنان به طمع پول و ثروت دنیا، ادّعی اسلام کرده اند، آنان اصلاً مؤمن نبودند بلکه منافق و دورو بودند.

تو قدرت داشتی و می توانستی مانع آن بشوی که کافران، مسلمانان را شکنجه کنند، اما چنین کاری نکردی، تو به کافران مهلت دادی تا مؤمنان از منافقان جدا شوند، تو به مؤمنان پاداشی بس بزرگ عطا می کنی.

* * *

مناسب می بینم در اینجا از آن مؤمنان واقعی یاد بنمایم:

بلال، جوان سیاه پوستی بود که وقتی زیبایی اسلام را دید، مسلمان شد. او به پیامبر علاقه زیادی داشت.

آفتاب بر ریگ ها تابیده بود، ریگ ها داغ داغ شده بود، کافران پیراهن بلال را از بدنش بیرون کردند و او را روی ریگ های داغ قرار دادند و سنگ داغ و بزرگی را روی سینه اش گذاشتند:

___ ای بلال! بگو که لات و عژی، دختران خدا هستند. بگو که آن ها را دوست داری.

___ اَحد! اَحد! خدا یکی است، او شریکی ندارد. من فقط به خدای یگانه ایمان دارم.

___ آن قدر تو را می سوزانیم تا از عقیده ات دست برداری. تو باید به آنچه ما

می گوئیم معتقد باشی. تو فقط یک جمله بگو که این بُت ها، شریک خدا هستند. آن وقت تو را رها می کنیم.

___ اَحَد! اَحَد! خدا یکی است، او شریکی ندارد. (۱۰۱)

بلال زیر همه شکنجه ها طاقت آورد، کافران تصمیم گرفتند او را شکنجه روحی دهند، ریسمان بر گردن او انداختند و او را در شهر چرخاندند. (۱۰۲)

روزی دیگر یاسر و سمیه را از خانه بیرون آوردند، همه مردم جمع شدند، یکی سنگ می زد و دیگری ناسزا می گفت.

ابوجهل فریاد زد: «این سزای کسانی است که پیرو محمد شده اند! جرم این زن و شوهر این است که بُت ها را قبول ندارند. در این شهر همه باید مثل ما فکر کنند. هیچ کس حق ندارد به گونه دیگری فکر کند».

آفتاب سوزان مکه می تابید، یاسر و سمیه را در آفتاب خواباندند و سنگ ها را بر روی سینه آن ها قرار دادند، لب های آن ها از تشنگی خشک شده بود، کسی به آن ها آب نداد، ابوجهل فریاد زد:

___ بگوئید که بُت ها را قبول دارید.

___ لا إله إلا الله؛ خدایی جز الله نیست.

___ مگر با شما نیستیم؟ دست از عقیده خود بردارید.

___ لا إله إلا الله.

___ به محمد ناسزا بگوئید و گرنه کشته می شوید!

___ محمد رسول الله.

فرشتگان از استقامت این دو نفر در تعجب بودند، همه نگاه می کردند، سمیه لبخند می زد: «ما خون می دهیم؛ اما دست از یکتاپرستی بر نمی داریم».

ابوجهل عصبانی شد، شمشیر خود را برداشت و آن را به سمت قلب سمیه نشانه گرفت، خون فواره زد، این خون اولین شهید اسلام است که زمین را سرخ می کند. پس از مدتی، یاسر هم به سوی بهشت پر می کشد. (۱۰۳)

عنکبوت: آیه ۱۳ - ۱۲

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۲)
وَلِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيَسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتُرُونَ (۱۳)

بزرگان مکه وقتی دیدند که شکنجه هم اثری بر مؤمنان واقعی ندارد، تصمیم گرفتند تا سیاست دیگری را اجرا کنند، آنان به مؤمنان وعده ثروت دادند و از آنان خواستند تا دست از اسلام بردارند. آن مؤمنان گفتند:

___ شما از ما می خواهید بُت پرست شویم، آیا می دانید بُت پرستی گناه بزرگی است. خدا در روز قیامت از گناه بُت پرستی نمی گذرد.

___ شما از این گناه نترسید، از ما پیروی کنید، اگر روز قیامت راست باشد، ما کیفر گناهان شما را به عهده می گیریم، بدانید که شما عذاب نخواهید شد. ما عذاب شما را به جان می خریم.

اینجا بود که تو این آیه را نازل کردی: «کافران به مؤمنان می گویند: از ما پیروی کنید، اگر این کار گناهی داشته باشد، ما گناه شما را به عهده می گیریم و شما دیگر عذاب نخواهید شد. اما این سخن کافران دروغ است، آنان دروغ می گویند، در روز قیامت، آنان نمی توانند گناه دیگران را به عهده بگیرند».

آری، هر کس که بُت پرست شود، خودش در قیامت عذاب می شود و هیچ کس نمی تواند عذاب او را به عهده بگیرد. هر انسانی مسئول اعمال و کردار خود است.

به راستی سرانجام کسانی که مردم را به سوی بُت پرستی دعوت می کنند، چیست؟

تو در روز قیامت آنان را به سختی عذاب می کنی، در آن روز، آنان بار گناهان

خود را به دوش می کشند و همچنین بار گناهان کسانی که گمراه کرده اند را هم بر دوش خواهند کشید. در آن روز از سخنان دروغی که گفتند، بازخواست می شوند.

* * *

کسانی که مردم را به گمراهی فرا می خوانند دو گناه دارند:

۱ - گناه گمراهی خودشان.

۲ - گناه گمراه کردن دیگران.

برای همین است که سخت ترین عذاب ها برای آنان خواهد بود. نکته مهم این است: کسی که در دنیا از آنان پیروی کرده است و بُت پرست شده است، در جهنم می سوزد و ذره ای از عذاب او کاسته نمی شود. تو انسان ها را با اختیار آفریدی، راه خوب و بد را نشان آن ها دادی، پیامبران را فرستادی تا مردم را به راه درست فرا خوانند، کسانی که از رهبران باطل پیروی کردند، به اختیار خود این کار را کردند، آنان این راه را انتخاب نمودند و نتیجه آن، چیزی جز عذاب نیست.

هر کس که سخن رهبران کفر را پذیرفت، عذاب می شود، امّا عذاب خود رهبران کفر، دو برابر خواهد بود، زیرا آنان هم خود گمراه بودند و هم دیگران را گمراه کردند.

ص: ۲۴۸

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سِنٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ (۱۴) فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ
وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ (۱۵)

تو می دانی محمّد صلی الله علیه و آله و پیروان او در آماج سختی ها قرار گرفته اند، اکنون می خواهی از نوح، ابراهیم، لوط و شعیب علیهم السلام سخن بگویی، آنان با دشمنان زیادی روبرو بودند، امّا تو آنان را نجات دادی و ظالمان و ستمگران را هلاک کردی و این درس عبرتی برای همگان است.

از نوح علیه السلام یاد می کنی، تو او را برای هدایت مردمی فرستادی که در عراق کنار رود فرات زندگی می کردند. نوح علیه السلام، نهصد و پنجاه سال مردم را به یکتاپرستی دعوت کرد و از پرستش بُت ها بازداشت، در این مدّت، کمتر از هشتاد نفر به او ایمان آوردند، می توان گفت که برای هدایت هر نفر، بیش از ده سال زحمت کشید! (۱۰۴)

مردم نوح علیه السلام را بسیار اذیت نمودند، گاهی او را آن قدر کتک می زدند که سه

روز بی هوش روی زمین می افتاد و خون از صورت او جاری می شد. (۱۰۵)

او به مردم چنین می گفت: «ای مردم! خدای یکتا را پرستید که خدایی غیر از او نیست، چرا بُت ها را می پرستید، آیا از عذاب خدا نمی ترسید؟».

نوح علیه السلام برای هدایت آنان تلاش زیادی نمود، او دیگر از هدایت آنان ناامید شد و دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا! در برابر آنانی که مرا دروغگو خواندند، یاریم کن».

اینجا بود که تو به او دستور دادی تا کشتی بسازد، تو می خواستی نوح علیه السلام و پیروان او را از طوفانی که در پیش است نجات دهی.

نوح علیه السلام و یارانش برای ساختن آن کشتی زحمت زیادی کشیدند. وقتی کار ساختن کشتی به پایان رسید، طوفان آغاز شد، همه آن مردم ستمگر که راه کفر را برگزیده بودند در آب غرق شدند و تو نوح علیه السلام و یارانش را نجات دادی. تو داستان کشتی نوح علیه السلام را درس عبرتی برای همه انسان ها قرار دادی.

نوح علیه السلام زمام کشتی را به تو سپرده بود و آب و طوفان آن را به هر سو می برد، هفت روز گذشت. به زمین وحی کردی که آب خود را فرو ببرد و آسمان باران را قطع کند. (۱۰۶)

آب ها در زمین فرو رفت و کشتی بر کوه «جودی» قرار گرفت و نوح علیه السلام و پیروانش زندگی جدیدی را روی زمین آغاز کردند، نوح علیه السلام پس از این ماجرا، پانصد سال دیگر زنده ماند و سپس از دنیا رفت. (۱۰۷)

عنکبوت: آیه ۱۸ - ۱۶

وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۶) إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ

ص: ۲۵۰

رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۷) وَإِنْ تَكَذَّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَّمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا
الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۸)

اکنون از ابراهیم علیه السلام سخن می گویی، تو او را برای هدایت مردم بابل فرستادی، مردمی که بُت ها را می پرستیدند و در مقابل بُت ها سجده می کردند، ابراهیم علیه السلام با آنان چنین سخن گفت:

___ ای مردم! خدای یگانه را پرستید، از عذاب او بهراسید. اگر بدانید که چه چیزی برای شما خوب است، می فهمید که یکتاپرستی برای دنیا و آخرت شما بهتر است.

___ ای ابراهیم! ما خدایان خود را می پرستیم.

___ شما بُت ها را می پرستید و دروغ هایی را به هم می بافید و آن ها را خدای خود می دانید. این بُت هایی که می پرستید نمی توانند به شما روزی دهند.

___ ای ابراهیم! اگر عبادت این بُت ها را رها کنیم، به خشم آنان گرفتار می شویم و قحطی و گرسنگی سراغ ما می آید.

___ روزی خود را از خدای یگانه بخواهید و او را پرستید و شکر نعمت هایش را به جا آورید و بدانید که همه شما در روز قیامت، برای حسابرسی در پیشگاه او حاضر خواهید شد.

___ ای ابراهیم! تو دروغگویی بیش نیستی، تو می خواهی ما دین پدران خود را رها کنیم. ما هرگز چنین کاری نمی کنیم.

___ شما اولین امتی نیستید که پیامبر خود را دروغگو خواندند، قبل از شما هم امت هایی بودند که پیامبران خود را انکار کردند. وظیفه من این است که پیام خدا را آشکارا برای شما بگویم، اختیار با خودتان است، من هرگز شما را مجبور به ایمان نمی کنم.

___ ما به تو ایمان نمی آوریم، تو ما را از عذاب روز قیامت و جهنم می ترسانی، قیامت و جهنم دروغی بیش نیست !

عنکبوت: آیه ۲۳ - ۱۹

أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱۹) قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ يَدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰) يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ (۲۱) وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَمَّا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۲۲) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَكْفُرُونَ بِرَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۳)

تو سخنان ابراهیم علیه السلام با قومش را بیان کردی، آنان ابراهیم علیه السلام را دروغگو خواندند، همان گونه که مردم مکه محمد صلی الله علیه و آله را دروغگو خواندند، ریشه این کفر، یک چیز بیشتر نیست، قوم ابراهیم علیه السلام و مردم مکه، قیامت را باور نداشتند. همین مشکل اصلی آنان بود، اگر آنان به قیامت ایمان می آوردند، به سعادت و رستگاری می رسیدند.

تو فعلاً ماجرای ابراهیم علیه السلام را رها می کنی و با محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویی، تو از او می خواهی تا با بت پرستان مکه درباره قیامت سخن بگوید: «ای محمد! از این مردم بخواه تا روی زمین سفر کنند تا ببینند که چگونه آفرینش را آغاز کرده ام، من همین گونه جهان آخرت را می آفرینم، من بر هر کاری توانا هستم».

به راستی چرا آنان به طبیعت نگاه نمی کنند؟ هر سال فصل زمستان زمین مرده است و گیاهی سبز نیست، فصل بهار که فرا می رسد، باران رحمت نازل می شود و زمین به حیات و شکوفایی می رسد و انواع گیاهان زیبا و سرور

آفرین می روید.

آن کسی که قدرت دارد از خاکی که مرده بود و سرسبزی نداشت، این همه گیاهان را سبز کند، می تواند از همین خاک، مردگان را زنده کند!

چرا آنان چشم خویش را بر عجایب این دنیا بسته اند؟

در زمستان، درختان، چوبی خشکیده به نظر می آیند، چه کسی از این چوب، میوه های خوشمزه و زیبا بیرون می آورد؟ چه کسی دانه گندم را سبز می کند و کشتزاری را چنان زیبا پدیدار می سازد؟ دانه گندم در دل خاک است، وقت بهار که فرا می رسد، جوانه می زند و از دل خاک سر برمی دارد و رشد می کند. این ها همه نمونه هایی از قدرت توست.

آری، وعده تو حق است، تو مردگان را در روز قیامت زنده می کنی و تو بر هر کاری که خواهی، توانایی، روز قیامت سرانجام فرا می رسد، هیچ شک و تردیدی در آن نیست، تو مردگان را از قبرها برمی انگیزی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند تا نتیجه اعمال خود را ببینند، تو مؤمنان را در بهشت مهمان می کنی و کافران را به آتش جهنم گرفتار می سازی. این وعده توست، تو همیشه به وعده خود عمل می کنی.

تو همه کاره روز قیامت هستی، تو هر کس را که خواهی، عذاب می کنی و به هر کس که خواهی، رحم می کنی. آن روز، بُت ها نابود می شوند و فقط تو هستی که فرمان می دهی چه کسی به بهشت برود و چه کسی به جهنم.

آن روز تو به هیچ کس ظلم نمی کنی، کسانی که شایستگی بهشت دارند به بهشت می روند، آنان کسانی هستند که به تو ایمان آورده بودند، امّا بُت پرستان نتیجه بُت پرستی خود را می بینند و در آتشی که آن را دروغ می پنداشتند، گرفتار می شوند.

ص: ۲۵۳

آیا بُت پرستان مگه تصوّر می کنند می توانند از عذاب تو فرار کنند؟ تو در این دنیا چند روزی به آنان مهلت داده ای، اما سرانجام این مهلت به پایان می رسد، وقتی عذاب تو فرا رسد، هیچ کس نمی تواند بر اراده تو چیره شود، تو هر چه را که اراده کنی، همان است، آنان چه در آسمان باشند چه در زمین، نمی توانند از عذاب تو فرار کنند.

آنان خیال می کنند که بُت ها می توانند از عذاب نجاتشان دهند، اما هرگز چنین نیست، هیچ کس غیر از تو نمی تواند یار و یاور آنان باشد.

روز قیامت برای بُت پرستان و کافران روز سختی است، کسانی که آیات تو را انکار کردند و قرآن و روز قیامت را دروغ شمردند، از رحمت تو محروم خواهند بود و به عذاب دردناکی مبتلا خواهند شد.

عنکبوت: آیه ۲۷ - ۲۴

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۲۴) وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۵) فَمَا مَنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۶) وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۲۷)

بار دیگر از ماجرای ابراهیم علیه السلام سخن می گویی: ابراهیم علیه السلام آن مردم را به یکتاپرستی فرا خواند و آنان را از عذاب روز قیامت ترساند، او با بُت پرستی مبارزه کرد، آنان تصمیم گرفتند تا ابراهیم علیه السلام را بکشند یا در آتش اندازند. تصمیم نهایی این شد که او را در آتش بسوزانند، اما تو ابراهیم علیه السلام را از آتش

نجات دادی و در این نجات ابراهیم علیه السلام، عبرتی است برای کسانی که به تو ایمان دارند.

روز مشخصی برای سوزاندن ابراهیم علیه السلام معین شد، قرار شد تا مردم برای سوزاندن او هیزم بیاورند، هیزم های زیادی در میدان شهر جمع شد، همه برای خشنودی بُت ها هیزم می آورند.

روز موعود فرا رسید، هیزم ها را آتش زدند، آتش عجیبی شعله ور شد، هیچ کس تا به حال چنین آتشی ندیده بود.

مردم همه جمع شده اند تا سوخته شدن ابراهیم علیه السلام را تماشا کنند، ابراهیم علیه السلام را داخل منجنیق گذاشتند. همه منتظرند تا نمرود فرمان خود را صادر کند.

ابراهیم علیه السلام را به آتش پرتاب کردند، تو به آتش فرمان دادی: «ای آتش! بر ابراهیم سرد باش». آتش سرد شد، جبرئیل را فرستادی تا ابراهیم علیه السلام را از هوا بگیرد و بر روی زمین قرار دهد، به قدرت تو آتش چنان سرد شد که ابراهیم علیه السلام سرمای شدیدی را احساس کرد و دندان های او از شدت سرما به هم می خورد.

سخن تو با آتش ادامه پیدا کرد: «بر ابراهیم بی گزند باش». اینجا بود که سرما برطرف شد، در وسط آتش، گلستان برای ابراهیم علیه السلام درست کردی و ابراهیم علیه السلام در آنجا نشسته بود و با جبرئیل سخن می گفت.

آری، تو این گونه بندگان خوب خود را یاری می کنی، هر کس همچون ابراهیم علیه السلام از غیر جدا شود و فقط به تو دل ببندد، تو او را نجات می دهی، آن مردم برای نابودی ابراهیم علیه السلام نقشه کشیدند و آتشی با آن عظمت درست کردند، اما تو آن آتش را برای ابراهیم علیه السلام گلستان کردی و آن مردم را ناکام ساختی. (۱۰۸)

پس از آن ماجرا ابراهیم علیه السلام به مردم گفت: «ای مردم! شما بُت‌هایی را برای خود انتخاب کرده اید تا در زندگی، سبب دوستی میان شما باشند، اما بدانید که در روز قیامت، رشته محبت شما از هم گسسته می‌شود و شما یکدیگر را لعن و نفرین خواهید کرد، آن روز جایگاه همه شما آتش جهنم خواهد بود و هیچ یار و یآوری نخواهید داشت تا شما را یاری کند».

آری، هر گروهی از آنان برای خود بُتی را انتخاب کرده بودند و آن بُت رمز وحدت آنان بود و همگی در مقابل آن سجده می‌کردند. بُت‌ها، هویت اجتماعی آن مردم را شکل می‌دادند، ابراهیم علیه السلام به آنان هشدار داد که به زودی مرگ به سراغ شما می‌آید و همه این پندارهای باطل فرو می‌ریزد.

از میان آن مردم لوط علیه السلام که پسرخاله ابراهیم علیه السلام بود به او ایمان آورد، همچنین زنی به نام «ساره» به او ایمان آورد (بعدها ابراهیم علیه السلام با آن زن ازدواج کرد). (۱۰۹)

ابراهیم علیه السلام تصمیم گرفت تا مهاجرت کند، او چنین گفت: «من به امر خدایم از اینجا هجرت می‌کنم که خدای من، توانا و فرزانه است».

این چنین بود که ابراهیم علیه السلام همراه با لوط علیه السلام و ساره، بابل را ترک کردند و به فلسطین (بیت المقدس) رفتند، همان سرزمینی که تو آنجا را برای جهانیان پربرکت قرار داده بودی، فلسطین سرزمینی حاصلخیز و سرسبز بود و تو آنجا را کانون پرورش پیامبران قرار دادی.

تو به عنوان پاداش به ابراهیم علیه السلام پسری به نام اسحاق دادی و به اسحاق هم فرزندی به نام یعقوب دادی. اسحاق و یعقوب علیهما السلام را از پیامبران خود قرار دادی، آری، تو نسلی پر از خیر و برکت به ابراهیم علیه السلام عنایت کردی، از رحمت خاص خود به آنان عطا کردی و برای آنان نام نیک و مقام برجسته‌ای در میان همه امت‌ها قرار دادی. این پاداشی بود که تو در این دنیا به ابراهیم علیه السلام دادی. در روز قیامت هم او در زمره نیکوکاران خواهد بود و در بهشت تو مهمان

ص: ۲۵۶

به ابراهیم علیه السلام پسر دیگری به نام «اسماعیل» دادی، ولی نام او را در اینجا ذکر نمی کنی. علت چیست؟

اسماعیل علیه السلام قبل از ابراهیم علیه السلام از دنیا رفت، در واقع تنها وارث ابراهیم علیه السلام، اسحاق بود، برای همین در اینجا از اسحاق نام بردی و اسماعیل را ذکر نکردی، آری، پیامبران بنی اسرائیل، همه از نسل اسحاق علیه السلام بودند.

البته آخرین پیامبر تو از نسل اسماعیل علیه السلام است، وقتی نزدیک به ۳۵۰۰ سال از مرگ اسماعیل گذشت، محمد صلی الله علیه و آله به دنیا آمد. آری، اسماعیل علیه السلام قبل از وفاتش ازدواج کرد و چند فرزند از او به دنیا آمد، او با مادرش هاجر در مکه زندگی می کرد، تو از ابراهیم علیه السلام خواستی تا اسماعیل علیه السلام را در راه تو قربانی کند و ابراهیم علیه السلام آماده انجام این مأموریت شد، سپس تو گوسفندی فرستادی و ابراهیم علیه السلام آن گوسفند را ذبح کرد، اما اسماعیل علیه السلام زودتر از ابراهیم علیه السلام از دنیا رفت.

وَلَوْ طَّا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقُكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ (۲۸) أَأَنْتُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيَكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۹) قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ (۳۰)

تو لوط علیه السلام را برای هدایت مردم شهر «سُیْدوم» فرستادی، «سُیْدوم» شهری بود که در منطقه ای از کشور «اردن» قرار داشت. مردم آن شهر، بُت پرست بودند و به همجنس بازی رو آورده بودند.

لوط علیه السلام به آنان گفت: «ای مردم! شما کار بسیار زشتی انجام می دهید که هیچ کس قبل از شما آن را انجام نداده است، چرا عمل زشت را با مردان انجام می دهید و راه ادامه نسل بشر را قطع می کنید؟ چرا کارهای ننگ آوری انجام می دهید؟».

آری، تو برای بقای نسل، غریزه جنسی را در انسان ها قرار دادی و برای این نیاز، دستور دادی تا مردان با زنان ازدواج کنند، قوم لوط علیه السلام که به همجنس گرایی رو آورده بودند، می توانستند نیاز جنسی خود را با ازدواج برطرف کنند، اما آنان دچار انحرافی بزرگ شدند و از قانون تو، تجاوز کردند.

لوط علیه السلام سال های سال آنان را به ترک گناه فرا خواند و به آنان هشدار داد که اگر از این گناه زشت دست برندارید، عذاب آسمانی بر شما نازل می شود، اما آنان به او گفتند: «ای لوط! اگر راست می گویی، عذاب خدا را بر ما فرود آور.»

اینجا بود که لوط علیه السلام دست به دعا برداشت و چنین گفت: «خدایا! مرا در برابر این قوم تبهکار یاری کن.»

* * *

عنکبوت: آیه ۳۵ - ۳۱

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ (۳۱) قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنَنْجِيَنَّهٗ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (۳۲) وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَمَّا تَخَرَّنَا إِنَّا مُنْجُوكَ وَأَهْلَمَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (۳۳) إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۳۴) وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۳۵)

اینجا بود که تصمیم گرفتی تا آن مردم تبهکار را نابود کنی، جبرئیل و میکائیل را همراه با دو فرشته دیگر به زمین فرستادی.

قرار بود آنان ابتدا به فلسطین بروند و به ابراهیم علیه السلام مژده فرزند بدهند،

ابراهیم علیه السلام با ساره ازدواج کرده بود، سال های سال از زندگی آنان گذشته بود و تو به آن ها فرزندی نداده بودی، (البته ابراهیم علیه السلام از هاجر که زن دوم او بود، پسری به نام اسماعیل داشت، اسماعیل و هاجر در مکه زندگی می کردند).

تو می خواستی به ابراهیم علیه السلام بشارت پسری به نام «اسحاق» را بدهی، پسری که از نسل او «بنی اسرائیل» پدید خواهد آمد.

فرشتگان نزد ابراهیم علیه السلام آمدند، این فرشتگان به شکل انسان ظاهر شده بودند. ابراهیم بسیار مهمان نواز بود، برای آنان غذایی آماده کرد، اما آن ها از آن غذا نخوردند. آنان خود را معرفی کردند. اینجا بود که ابراهیم علیه السلام از آنان پرسید:

___ ای فرستادگان خدا! اکنون بگوئید بدانم مأموریت شما چیست؟

___ ما برای نابودی شهر سدوم آمده ایم، آنان مردمی ستمگرند.

___ آیا می دانید لوط هم در آن شهر زندگی می کند؟

___ ما خوب می دانیم چه کسانی در آن شهر ساکنند، ما قطعاً لوط علیه السلام و خاندان او را نجات می دهیم، البته همسر او به عذاب گرفتار خواهد شد و با آنان هلاک خواهد شد.

آری، این وعده توست، وقتی عذاب را بر کافران نازل می کنی، ابتدا پیامبران و بندگان خوب خودت را نجات می دهی. پس از آن فرشتگان با ابراهیم علیه السلام محافظی نمودند و از فلسطین به سوی سرزمین قوم لوط علیه السلام حرکت کردند.

لوط علیه السلام در خارج از شهر مشغول کشاورزی بود، چهار مرد زیارو به سوی او آمدند، لوط علیه السلام از دیدن آنان خیلی نگران شد، زیرا می دانست که آن مردم تبهکار به آنان قصد بدی خواهند کرد. لوط علیه السلام آنان را به عنوان مهمان به خانه

ص: ۲۶۰

قوم لوط علیه السلام به خانه لوط علیه السلام هجوم آوردند، لوط علیه السلام از مهمانان دفاع کرد، اما موفق نشد و دستش از یاری مهمانانش کوتاه شد. آنان وارد خانه شدند. لوط علیه السلام از این ماجرا بسیار اندوهناک شد، اینجا بود که جبرئیل اشاره ای به چشم آنان کرد، آنان نابینا شدند، دیگر هیچ جا را نمی دیدند، آنان دست به دیوار گرفتند و از خانه خارج شدند، اما لوط علیه السلام را تهدید به قتل کردند و به او گفتند: «فردا تو و خانواده ات را به قتل خواهیم رساند».

فرشتگان به او گفتند: «ترس و نگران نباش، ما تو و خاندان تو را نجات می دهیم، البته همسر تو در این شهر خواهد ماند و با تبهکاران هلاک خواهد شد، ما از آسمان، عذابی سخت را نازل خواهیم کرد و آن عذاب، کیفر گناه و فسادی است که انجام داده اند».

نیمه شب که فرا رسید، لوط علیه السلام با خاندان خود از شهر خارج شد، همسر او در شهر ماند. آن شب، مردم در بی خبری و غفلت خود فرو رفته بودند که ناگهان هنگام طلوع آفتاب، صیحه ای سهمگین آنان را در بر گرفت و بارانی از سنگریزه بر سر آنان فرو ریخت و همه آنان را نابود کرد.

شهر آنان به ویرانه تبدیل شد، آن ویرانه ها، درس عبرتی است برای انسان هایی که می اندیشند. (۱۱۰)

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاذْكُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۳۶) فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَ تَهُمُ الرِّجْفَ
فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۳۷)

اکنون از مردم «مدین» یاد می کنی، تو شعیب علیه السلام را برای هدایت آنان فرستادی، آنان مردمی بُت پرست بودند و دچار انحراف اقتصادی شده بودند و در معامله با دیگران تقلب و کم فروشی می نمودند.

آنان در منطقه حساس تجاری بر سر راه کاروان ها قرار داشتند، کاروان ها در میانه راه نیاز پیدا می کردند که با آنان داد و ستد کنند، آنان نیز گران فروشی و کم فروشی می کردند.

شعیب علیه السلام به آنان چنین گفت: «ای قوم! خدا را بپرستید و به روز قیامت ایمان بیاورید و در زمین فساد نکنید»، اما آنان به سخنان شعیب علیه السلام گوش نکردند و او را دروغگو پنداشتند و به همین خاطر، شب هنگام، زلزله ای سهمگین، آنان

را فرا گرفت و در خانه های خود، بی جان افتادند.

عنکبوت: آیه ۳۸

وَعَادًا وَثَمُودَ وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ (۳۸)

قوم عاد و قوم ثمود هم به بُت پرستی رو آورده بودند، تو هود علیه السلام را برای قوم عاد و صالح علیه السلام را برای قوم ثمود فرستادی ولی آنان پیامبران خود را دروغگو پنداشتند و بر گمراهی خود اصرار ورزیدند و سرانجام عذاب آسمانی بر آنان نازل شد.

خانه های ویران آنان در زمان محمّد صلی الله علیه و آله باقی بود، بیشتر مردم مکه به تجارت مشغول بودند و به شام و یمن سفر می کردند. ویرانه های قوم ثمود در شمال حجاز (در مسیر سوریه) بود و خرابه های قوم عاد در جنوب حجاز (در مسیر یمن) بود. بُت پرستان مکه، این خرابه ها را بارها دیده بودند، تو اکنون به آنان هشدار می دهی که از سرگذشت قوم عاد و ثمود عبرت بگیرند و عذاب تو را دروغ نشمارند.

به راستی چرا آنان دچار عذاب تو شدند؟ آیا آنان حق را نمی شناختند؟

این قانون توست: تو هیچ کس را قبل از شناختن حق، عذاب نمی کنی، تو حق را برای آنان آشکار کردی، هود و صالح علیهما السلام را برای هدایت آنان فرستادی، آنان راه هدایت را شناختند ولی آن را انکار کردند.

آری، شیطان زشتی ها را در چشم آنان زیبا جلوه داد و آنان را وسوسه کرد. آنان به اختیار خود راه شیطان را برگزیدند و سرانجام هلاک شدند.

ص: ۲۶۳

عنکبوت: آیه ۳۹

وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ (۳۹)

اکنون از قارون و فرعون و هامان سخن می‌گوییم، این سه تن در زمان موسی علیه السلام زندگی می‌کردند، موسی علیه السلام این سه نفر را به هدایت فرا خواند و با دلیل‌های آشکار آنان را به حق دعوت کرد، اما آنان تکبر و طغیان کردند و هرگز نتوانستند بر قدرت تو پیشی بگیرند و با عذاب تو نابود شدند.

* * *

تو از موسی علیه السلام خواستی تا با مثلث «زر» و «زور» و «تزویر» مبارزه کند:

قارون با «زر» و ثروت خود به فساد پرداخت.

فرعون با «زور» و قدرت به مردم ظلم کرد.

هامان با «تزویر» و فریب کاری مردم را از حق منحرف نمود.

در طول تاریخ بشر همواره این سه گروه، ثروتمندان، قدرتمندان و فریب کاران مانع سعادت جامعه شده‌اند، تو از موسی علیه السلام خواستی تا با این سه گروه مبارزه کند.

* * *

قارون ثروت زیادی داشت، اگر او می‌خواست صندوق‌های طلای خود را جا به جا کند، باید چندین گروه به او کمک می‌کردند. او دچار جنون ثروت شد و با موسی علیه السلام دشمنی کرد.

فرعون در مصر حکومت بزرگی داشت و شیفته قدرت خود شد و سر به طغیان نهاد و خود را خدای زمین معرفی کرد و به ضعیفان ظلم‌های زیادی نمود.

هامان هم وزیر فرعون بود و با فریب کاری سعی می‌کرد تا مردم از فرعون

اطاعت کنند و موسی علیه السلام را انکار کنند.

تو به این سه نفر مهلت دادی، آنان فکر می کردند که ثروت، قدرت و فریب کاری می تواند سبب نجاتشان شود، اما وقتی تو اراده کردی که آنان را نابود کنی، هیچ چیز نتوانست عذاب تو را از آنان دور کند.

* * *

عنکبوت: آیه ۴۰

فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۴۰)

از هلاکت قوم ثمود، قوم عاد، قارون، فرعون و هامان سخن گفتی، امّا برایم نگفتی که آنان چگونه نابود شدند، به راستی عذاب هر یک از آنان چه بود؟

اکنون از چهار نوع عذاب سخن می گویی:

قوم عاد با طوفانی که همراه با سنگریزه بود، نابود شدند.

قوم ثمود با صیحه آسمانی و زلزله هلاک شدند.

قارون با همه ثروتش در دل زمین فرو رفت.

فرعون و هامان در رود نیل غرق شدند.

آنان بر کفر خود اصرار ورزیدند و به عذاب گرفتار شدند، تو هرگز به بندگان ظلم نمی کنی، بلکه آنان به خودشان ظلم کردند و سرمایه های وجودی خود را هدر دادند، آنان کیفر اعمال خود را دیدند، پیامبران به آنان وعده عذاب می دادند ولی آنان این وعده را دروغ می شمردند و پیامبران را مسخره می کردند، امّا سرانجام نتیجه کار خود را دیدند.

ص: ۲۶۵

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۴۱) إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۴۲) وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ (۴۳)

از محمّد صلی الله علیه و آله خواستی تا سرگذشت کافران را برای مردم مکه بیان کند، به راستی آیا آنان از این سرگذشت ها، درس عبرت خواهند گرفت؟ آیا از خواب غفلت بیدار خواهند شد؟ چرا آنان بُت ها را می پرستند؟ آیا آنان فکر می کنند که بُت ها می توانند به آنان سود برسانند؟

کسانی که بُت ها را می پرستند، همچون عنکبوتی می باشند که خانه ای را بنا می کند. سست ترین خانه ها، خانه عنکبوت است. اگر بُت پرستان می دانستند که دل بستن به بُت ها همانند دل بستن به خانه عنکبوت است، از کار خود

پشیمان می شدند.

تو از حال بندگان خود خبر داری، می دانی که عده ای از آنان بُت ها را می پرستند، تو به آنان مهلت می دهی، مهلت دادن تو، نشانه جهل تو نیست، بلکه نشانه حکمت توست، به آنان مهلت می دهی، شاید بر سر عقل آیند و توبه کنند، در عذاب بندگان خود شتاب نمی کنی که تو خدای توانا و فرزانه هستی.

تو پرستش بُت ها را به خانه عنکبوت مثال زدی، تو این گونه در سخن خود مثال ها را بیان می کنی تا حقیقت آشکار شود، اما فقط دانایان معنای آن را درک می کنند.

* * *

تو بُت پرست را، همانند عنکبوتی دانستی که خانه ای سست را بنا می کند. خانه عنکبوت نه دیوار دارد و نه سقف. خانه ای است سست و بی بنیاد!

اگر نسیم ملایمی بوزد، تار و پودش را درهم می ریزد. اگر چند قطره باران بیارد، آن را متلاشی می کند. اگر شعله آتشی به آن برسد، نابودش می کند.

عنکبوت زحمت می کشد و برای خود خانه ای می سازد، امّا این خانه، سست ترین خانه هاست، خدایان دروغین هم این چنین اند، نه سودی می رسانند، نه زیانی، نه مشکلی را حل می کنند و نه در روز بیچارگی می توانند یاری کنند.

کسی که بُت ها را می پرستد و در مقابل آنان به سجده می افتد، مانند آن است که بر تار عنکبوتی دل خوش کرده است. کسی که به ثروت و قدرت خود اعتماد کرده است، مثل آن است که بر تار عنکبوتی تکیه کرده است. کدام عاقل بر تار عنکبوتی تکیه می کند؟ ثروت و قدرت دنیا، تمام می شود، هر چه

ص: ۲۶۷

در این دنیاست، نابود می شود و هیچ اثری از آن نمی ماند، خوشا به حال کسی که فقط به تو تکیه می کند.

* * *

عنکبوت: آیه ۴۴

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ (۴۴)

تو آسمان ها و زمین را به حق آفریدی و این آفرینش برای مؤمنان، نشانه ای از قدرت بی اندازه توست.

این آفرینش، بیهوده نیست، تو از این آفرینش، هدفی داشتی، این جهان را در خدمت انسان قرار دادی و او را گل سرسبد همه موجودات کردی، جهان را برای انسان آفریدی و انسان را برای رسیدن به کمال.

آری، آفرینش جهان، نشان از قدرت و عظمت توست، هیچ چیز از سلطه تو خارج نیست، کسانی که گردنکشی می کنند و حق را نمی پذیرند، باید بدانند که آن ها مالک جان های خود هم نیستند، اگر تو بخواهی می توانی آن ها را نابود کنی و گروه دیگری را خلق کنی و این کار برای تو دشوار نیست. (۱۱۱)

* * *

زمین و آسمان ها را به حق آفریدی!

باید قدری فکر کنم، تو از کدام آسمان سخن می گویی؟

زمین با همه عظمت هایی که دارد؛ کوه ها، دریاها و اقیانوس ها، در مقابل خورشید ذره ای بیش نیست، می توان یک میلیون و سیصد هزار زمین را در خورشید جای داد.

تو هزاران هزار ستاره در آسمان خلق کرده ای، یکی از آن ستارگان می تواند

ص: ۲۶۸

هشت میلیارد خورشید را درون خود جای دهد. امروزه به آن ستاره «وی. کی» می گویند، (در زمان قدیم به آن، کلب اکبر می گفتند).

تو دوست داری من به عظمت آسمان ها و زمین بیاندیشم، به فکر می روم که از کجا آمده ام و به کجا می روم و برای چه به اینجا آمده ام. بی جهت نیست که فکر کردن از هفتاد سال عبادت بالاتر است! (۱۱۲)

بارخدایا! تو جهان هستی را بیهوده، خلق نکردی، تو از هر عیب و نقصی به دور هستی، از تو می خواهم مرا از آتش جهنم در امان بداری. (۱۱۳)

* * *

عنکبوت: آیه ۴۵

أَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ (۴۵)

اکنون با محمد صلی الله علیه و آله چنین سخن می گویی: «ای محمد! برای بندگانم کتابی را که به تو نازل کرده ام، بخوان و نماز را به پادار! همانا نماز انسان را از زشتی ها و گناه باز می دارد، تو مرا با نماز یاد می کنی و من تو را با رحمت یاد می کنم و رحمت من بزرگ تر از نماز توست. من از آنچه به نام و یاد من انجام شود، آگاه هستم». (۱۱۴)

آری، کسانی که بُت ها را می پرستند، در جهل و نادانی هستند، به راستی آنان برای چه در مقابل این بُت ها سجده می کنند؟ بُت ها هرگز از عبادت آن بُت پرستان خبر ندارند، اما تو خدایی هستی که وقتی کسی به نماز می ایستد و تو را یاد می کند، از حال او باخبر هستی و به او رحمت خود را نازل می کنی.

* * *

وقتی من به نماز می ایستم، تو را یاد می کنم، حمد و ثنای تو می گویم، از روز قیامت یاد می کنم، به بندگی تو اعتراف می کنم، از تو می خواهم مرا به راه راست هدایت کنی، در مقابل عظمت تو سر به سجده می گذارم، خودبینی و خودخواهی خود را فراموش می کنم... همه این ها، موجی از معنویت را در وجودم ایجاد می کند و مرا از زشتی ها باز می دارد.

تو از من خواسته ای تا روز را با نماز آغاز کنم، اذان صبح که فرا رسد، نماز «صبح» بخوانم، در وسط روز که غرق زندگی دنیایی خود شده ام، بار دیگر بانگ اذان ظهر به گوشم می رسد و من نماز «ظهر و عصر» می خوانم، شب هنگام نیز نماز «مغرب و عشا» می خوانم.

نمازهای پنجگانه !

من روح خود را این گونه از غفلت ها دور می کنم، تو را یاد می کنم که یاد تو، آرامش دل است.

وقتی من تو را با نماز یاد می کنم، تو هم مرا با رحمت خود یاد می کنی، تو رحمت را بر روح و جان من نازل می کنی و آرامش را هدیه ام می کنی و به راستی که این رحمت تو، بزرگ تر و بالاتر از نماز من است.

آری، نماز، ستون دین است، نماز یاد توست و غفلت ها را از دل آدمی می زداید و کبر و غرور را می شکنند.

سردردهای عجیبی می گرفتم، برای درمان چند بار به یک پزشک مراجعه کردم، اما خوب نشدم. نمی دانستم چه کنم، گاهی یک روز کامل، سردرد عذابم می داد. این ماجرا بیش از شش ماه طول کشید.

روزی دوست من، آدرس پزشکی را به من داد و گفت او کسی است که در

کار خود، بسیار موفق است. من نزد آن پزشک رفتم، او پس از معاینه، نسخه نوشت و توصیه ای به من نمود. شکر خدا من خوب شدم و دیگر آن سردرد سراغم نیامد.

این یک قانون است: «هر کس نزد پزشک برود، بهبود می یابد»، اما چرا من وقتی نزد پزشک اول رفتم خوب نشدم؟ معلوم می شود که آن پزشک، علم کافی نداشت، اشکال از من بود، نه از آن قانون!

من پزشک خوبی را انتخاب نکرده بودم، من فقط عنوان دکتر را دیده بودم، تابلویی بزرگ و مطبی شلوغ!

من ظاهرین بودم، من باید تحقیق می کردم که این پزشکی که می خواهم نزد او بروم، باسواد هست یا نه؟ آیا حقیقت پزشکی را می داند یا نه؟

این قانون است: «نماز انسان را از زشتی ها و گناه باز می دارد». اگر من نماز خواندم و باز گناه انجام دادم، کجای کار اشکال دارد؟

آیا قانون اشکال دارد یا نماز من؟

باید کمی فکر کنم: من نماز می خوانم و اصلاً نمی دانم چه می گویم، من نمی دانم معنای جملات نماز چیست. نماز می خوانم و اصلاً حضور قلب ندارم. این نماز، نمازی نیست که بتواند مرا کاملاً از گناه دور کند.

من ظاهر نماز را گرفته ام و به باطن آن بی توجه هستم، معلوم است که این نماز، اثری ندارد.

آن پزشک اول مدرک پزشکی داشت، اما از علم و سواد، بی بهره بود، مدرک که نمی تواند درد مردم را دوا کند!

مردمی که نزد پزشک می آیند، به حقیقت درک پزشک (که علم و دانش است)، نیاز دارند! پزشکی می تواند موفق باشد که این حقیقت را داشته

باشد!

زمانی نماز من می تواند مرا از گناه باز دارد که حقیقت نماز همراه آن باشد. البته نمازی که بدون توجه و حضور قلب می خوانم، هم بی اثر نیست، همین نماز هم مرا از گناه دور می کند.

آن پزشک اول که به من قرص مسکن می داد، توانست کمی درد مرا آرام کند، اما هرگز درد مرا درمان نکرد، دارویی که او به من داد، فقط چند ساعتی مرا آرام می کرد، اما بعد از مدتی، دوباره سردرد من شروع می شد.

نمازی که من بدون توجه می خوانم، شاید بتواند یک ساعت مرا از گناه باز دارد، اما این نماز نمی تواند در مقابل وسوسه های شیطان که بعد از چند ساعت سراغم می آید، حفظم کند.

وقتی من تصمیم گرفتم کاملاً بهبود یابم، همت کردم از شهر خود به تهران رفتم و با آن پزشک موفق ملاقات کردم، اگر من بخواهم از همه گناهان جدا شوم، باید به حضور قلب در نماز خود توجه کنم، هر چقدر توجه من در نماز، بیشتر باشد، اثر بازدارندگی نماز از گناه هم بیشتر خواهد بود.

ص: ۲۷۲

وَلَمَّا تَجَادَلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۴۶)

درست است که محمد صلی الله علیه و آله در مکه است، اما خبر او به اطراف رسیده است، عده ای از یهودیان و مسیحیان که از این ماجرا باخبر شدند، به مکه آمدند و سخن او را شنیدند و به او ایمان آوردند، اما عده ای از آنان وقتی آیات قرآن را شنیدند باز هم در شک و تردید بودند. آنان با مسلمانان جدال می کردند و می گفتند: «همه پیامبران از نژاد ما بوده اند، اگر محمد، راست می گوید و پیامبر موعود است، پس چرا از نژاد ما نیست؟».

آری، پیامبران همه از نسل اسحاق علیه السلام بودند، تو پیامبران زیادی را از نسل اسحاق علیه السلام برگزیدی، یعقوب پیامبر علیه السلام، پسر اسحاق علیه السلام بود، یوسف، موسی و عیسی علیهما السلام و دیگر پیامبران از نسل اسحاق علیه السلام بودند. بنی اسرائیل هم همه از

نسل اسحاق علیه السلام بودند.

اکنون می‌دیدند محمد صلی الله علیه و آله از نسل اسحاق علیه السلام نیست، بلکه او از نسل اسماعیل علیه السلام، برادر اسحاق علیه السلام است.

آنان می‌دانستند که محمد صلی الله علیه و آله، نشانه‌های پیامبر موعود را دارد، ولی حاضر نبودند به او ایمان بیاورند، آنان به این موضوع، اعتراض داشتند و می‌گفتند چرا آخرین پیامبر خود را از نژاد ما انتخاب نکردی؟

تو از مسلمانان می‌خواهی تا با شیوه‌ای منطقی و مؤدبانه با آنان گفتگو کنند، در الفاظی که انتخاب می‌کنند، در محتوای سخن و در آهنگ گفتار، ادب و احترام را مراعات کنند و دوستانه با آنان سخن بگویند.

آری، هدف از سخن گفتن با یهودیان و مسیحیان، باید بیان حقیقت باشد، نه پیروز شدن به هر وسیله‌ای. (البته اگر آنان راه ظلم و فتنه‌جویی را در پیش گرفتند، آن وقت مسلمانان می‌توانند از شیوه‌های دیگر سخن استفاده کنند).

تو از مسلمانان می‌خواهی تا به یهودیان و مسیحیان چنین بگویند: «ما به همه آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده است، ایمان داریم، خدای ما و شما یکی است و در برابر او تسلیم هستیم».

آری، مسلمانان، موسی و عیسی علیهما السلام را پیامبران تو می‌دانند و به آنچه تو به عنوان تورات و انجیل نازل کردی، ایمان دارند، مسلمانان به مطالبی که سخن تو نیست و بعداً در تورات و انجیل اضافه شده است، ایمان ندارند، زیرا مطالبی که به تورات و انجیل اضافه شده، چیزی جز تحریف نیست.

* * *

مسلمانان می‌دانند که هدف همه پیامبران یکی بوده، آن‌ها می‌خواستند بشر را در پرتو یکتاپرستی و حق و عدالت هدایت کنند. مسلمان واقعی کسی

ص: ۲۷۴

است که به همه پیامبران ایمان داشته باشد و این ایمان، لازمه تسلیم است.

فرقی میان پیامبران نیست زیرا همه آنان دارای اصول مشترکی بوده اند، هرچند که شرایط زمان و مکان آن ها، سبب می شد، هر کدام به وظیفه خاصی عمل کنند.

ادیان آسمانی، کلاس های بشر در طول تاریخ بوده اند و پیامبران معلّمان این کلاس ها. البتّه کامل ترین دین و بالاترین کلاس، همان دین اسلام است که آخرین پیامبر، محمّد صلی الله علیه و آله آن را برای هدایت بشر آورده است.

* * *

عنکبوت: آیه ۴۸ - ۴۷

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ (۴۷) وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِآرْتَابِ الْمُضِلُّونَ (۴۸)

تو همان گونه که تورات و انجیل را بر موسی و عیسی علیهما السلام نازل کردی، قرآن را بر محمّد صلی الله علیه و آله نازل کردی، گروهی از یهودیان و مسیحیان وقتی قرآن را شنیدند، به آن ایمان آوردند، زیرا بشارت آمدن آن را در تورات و انجیل خوانده بودند، همچنین گروهی از بُت پرستان نیز به آن ایمان آوردند.

ولی گروهی هم فهمیدند قرآن حقّ است و آن را انکار کردند، آنان راه کفر را در پیش گرفتند و گفتند: «محمّد قرآن را از پیش خود ساخته است».

چرا این کافران قدری فکر نمی کنند؟ محمّد صلی الله علیه و آله قبل از این که به پیامبری برسد، کتابی نخوانده بود و نمی توانست چیزی بنویسد. چگونه ممکن است کسی که درس نخوانده است و هیچ استادی ندیده است، چنین کتابی از پیش

خود بیاورد؟

آنان محمّد صلی الله علیه و آله را می شناسند، محمّد صلی الله علیه و آله سال های سال در میان آنان زندگی کرده است، او هرگز کتابی نخوانده است، پس این سخنان را از کجا فرا گرفته است؟

آری، این قرآن ساخته ذهن بشر نیست، زیرا در آن دانش ها، تاریخ اقوام پیشین، قوانین مناسب با نیاز بشر ذکر شده است، همچنین اسراری از جهان در قرآن بیان شده است، چگونه ممکن است ذهن یک بشر چنین چیزهایی را درک کند؟ این قرآن، سخن توست، تو که از اسرار آسمان ها و زمین آگاهی داری، می توانی چنین سخن بگویی.

* * *

سواد خواندن و نوشتن، کمال است، اما تو چنین اراده کردی که محمّد صلی الله علیه و آله (قبل از پیامبر شدن و در سال های ابتدایی پیامبری خود) از این کمال محروم باشد. در آن زمان، در شهر مکه فقط ۱۷ نفر باسواد بودند.

تو می خواستی که کافران هرگز بهانه ای نداشته باشند، اگر محمّد صلی الله علیه و آله پیش از نزول قرآن، کتابی خوانده بود، کافران می گفتند او این سخنان را از آن کتاب گرفته است!

وقتی محمّد صلی الله علیه و آله آیات زیبای قرآن را می خواند مردم به فکر فرو می رفتند و با خود می گفتند: «محمّد صلی الله علیه و آله هرگز کتابی نخوانده است، چگونه شده است که او کتابی این گونه زیبا و پرمحتوا را آورده است؟».

اینجا بود که زمینه هدایت برای آنان فراهم می شد و آنان به معجزه بودن قرآن، بیشتر پی می بردند.

* * *

ص: ۲۷۶

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ (۴۹)

«این قرآن، آیات روشنی است که در دل های اهل دانش قرار می گیرد و آیات تو را فقط ستمکاران انکار می کنند».

در این آیه نشانه ها را بیان می کنی، نشانه کسانی که به قرآن ایمان می آورند چیست؟ چه کسانی به قرآن، کفر می ورزند؟

هر کس اهل دانش باشد، قرآن را می خواند و به آن فکر می کند و حقّ بودن آن را می فهمد و به آن ایمان می آورد. این گونه است که قرآن در دل و جان او اثر می کند و به سوی هدایت، رهنمون می شود.

ولی کسی که قرآن را انکار می کند، ستمکار است، او با انکار حقّ به خود و جامعه ظلم می کند و سرمایه وجودی خویش را تباه می کند.

دوست دارم درباره این آیه بیشتر بدانم، به کتاب های حدیثی مراجعه می کنم، هجده حدیث می یابم که همه آن ها یک نکته مهم را بیان می کنند، یکی از آن احادیث این است: یکی از یاران امام صادق علیه السلام نزد آن حضرت آمد و گفت:

___ آقای من! خدا می گوید: «این قرآن، آیات روشنی است که در دل های اهل دانش قرار دارد»، می خواهم بدانم منظور از «اهل دانش» در این آیه چیست؟

___ اهل دانشی که خدا در این آیه از آن سخن گفته است، دوازده امام می باشند. (۱۱۵)

وقتی این سخن امام صادق علیه السلام را شنیدم، به فکر فرو رفتم و از خود پرسیدم:

بیش از هزار و چهارصد سال از نزول قرآن گذشته است، به راستی حقیقت قرآن چیست؟

آیا قرآن فقط همین چیزی است که من آن را در دست می‌گیرم؟ آیا این حروفی که من بر روی کاغذ می‌بینم، حقیقت قرآن است؟

نه.

این کاغذها و نوشته‌ها، ظاهر قرآن است، اما حقیقت قرآن، چیزی است که در قلب پیامبر بود.

پس از پیامبر، آن حقیقت به علی علیه السلام رسید، علی علیه السلام، حجت تو بود، بعد از علی علیه السلام، این حقیقت از امامی به امامی دیگر رسید، امروز هم، حقیقت قرآن در قلب مهدی علیه السلام قرار دارد، مهدی علیه السلام حجت و نماینده توست. (۱۱۶)

ص: ۲۷۸

وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۰) أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۱)

بزرگان مکه می دانستند که محمد صلی الله علیه و آله پیامبر توست، اما حاضر نبودند حقیقت را بپذیرند، آنان منافع خود را در بُت پرستی مردم می دیدند، برای همین مردم را به بُت پرستی تشویق می کردند و با محمد صلی الله علیه و آله دشمنی می کردند.

روزی آنان نزد محمد صلی الله علیه و آله آمدند و از او خواستند تا برای آنان معجزه بیاورد، آنان به دنبال بهانه بودند. اگر واقعاً به دنبال معجزه بودند، معجزه قرآن کافی بود، قرآن حق را برای آنان آشکار کرده بود.

آنان با محمد صلی الله علیه و آله چنین سخن گفتند: «ای محمد! ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا تو معجزه دیگری بیاوری و در این سرزمین خشک و سوزان،

چشمه های آب برای ما جاری سازی، ای محمّد! چرا همچون موسی علیه السلام عصایی نداری که بر زمین بزنی و ازدها شود؟» (۱۱۷).

* * *

محمّد صلی الله علیه و آله در جواب آنان چه بگوید؟ آنان چنین خواسته هایی را مطرح کرده اند، او در انتظار وحی تو می ماند، سرانجام جبرئیل می آید و به او می گوید که در جواب آنان چنین بگو: «همه معجزه ها نزد خداست و تنها به فرمان او نازل می شود، من فقط پیامبری هستم که شما را آشکارا از عذاب می ترسانم، آیا این قرآن که بر من نازل شده، برای معجزه کافی نیست؟ خدا قرآن را بر من نازل کرد و این نزول قرآن، رحمت برای مؤمنان است و مایه پندپذیری برای آنان است».

به راستی وظیفه یک پیامبر چیست؟

آیا او وظیفه دارد هر معجزه ای را که مردم خواستند، برای آنان بیاورد؟ مگر او خداست؟! او انسان است، انسانی که خدا به او مقام پیامبری عنایت کرده است، او تنها می تواند با دنیای ملکوت ارتباط برقرار کند.

وظیفه پیامبر این است: به مردم ثابت کند که پیامبر و فرستاده خداست!

وقتی محمّد صلی الله علیه و آله قرآن را به عنوان معجزه آورده است و به آنان گفته است که اگر می توانند یک سوره مانند آن بیاورند، معلوم می شود که او پیامبر است، دیگر حق آشکار شده است، چرا آنان یک سوره مانند قرآن نمی آورند؟ اگر می خواهند حق را بفهمند، معجزه قرآن کفایت می کند.

خداوند قدرت دارد که چشمه های آب جاری سازد و عصایی همچون عصای موسی علیه السلام به محمّد صلی الله علیه و آله بدهد، اما کارهای خدا همه از روی حکمت و مصلحت است، این طور نیست که خدا کارهای خود را بر اساس گفته های

بی اساس این مردم انجام دهد.

عنکبوت: آیه ۵۲

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۵۲)

کافران به محمد صلی الله علیه و آله می گفتند: «تو پیامبر و فرستاده خدا نیستی»، اکنون تو از او می خواهی تا به آنان چنین بگوید: «خدا برای گواهی بین من و شما بس است، شما که به باطل گرویدید و به خدای یگانه کافر شدید، زیانکار هستید».

آری، کسانی که راه کفر را برگزیدند، در خسران هستند، وقتی ناگهان روز قیامت فرا رسد، آنان با خود می گویند: افسوس که در دنیا کوتاهی کردیم! افسوس که به خدا و این روز ایمان نیاوردیم! افسوس که سبب بدبختی خود شدیم».

در آن روز، آنان بار سنگین گناهان خود را بر دوش می کشند و چه باری بر دوش دارند! آنان سزای کارهای خود را می بینند و آتش جهنم در انتظار آنان است. (۱۱۸)

در دنیای تجارت، گاهی کسی معامله ای انجام می دهد و هیچ سودی نمی کند، اما اصل سرمایه او باقی است، در اینجا می گوئیم که او ضرر کرده است.

گاهی یک نفر، نه تنها سود نمی کند، بلکه تمام سرمایه خود را از دست می دهد، او خسران کرده است.

ص: ۲۸۱

کسانی که به دنیا مشغول شدند، اصل سرمایه خود را هم از دست دادند، آن‌ها خیال می‌کنند که وقتی پول و ثروت برای خود جمع می‌کنند سود می‌کنند، اما وقتی مرگ سراغشان بیاید باید همه دنیا را بگذارند و با دست خالی بروند.

آن‌ها دیگر سرمایه‌ای ندارند، وقت و عمر ارزشمند خود را صرف دنیا کردند و اکنون دیگر هیچ فرصتی برای انجام کارهای خوب ندارند. آن‌ها هیچ توشه‌ای کسب نکرده‌اند. آن‌ها خسران کرده‌اند. (۱۱۹)

عنکبوت: آیه ۵۵ - ۵۳

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْ لَأَجَلَ مُسَدِّمِي لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۵۳) يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (۵۴) يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۵)

محمد صلی الله علیه و آله بارها با بُت پرستان سخن گفت، او برای آنان دلسوزی می‌کرد و دوست داشت آنان از عذاب قیامت نجات یابند و راه سعادت و رستگاری را در پیش گیرند.

گروهی از بُت پرستان با تمسخر به محمد صلی الله علیه و آله چنین گفتند: «این عذابی که از آن سخن می‌گویی، کی فرا می‌رسد؟ اگر راست می‌گویی و تو پیامبر خدا هستی، چرا نفرین نمی‌کنی تا عذاب بر ما نازل شود و ما نابود شویم؟».

از محمد صلی الله علیه و آله می‌خواهی تا به آنان چنین پاسخ بدهد: «خدا وقت مشخصی برای عذاب شما تعیین کرده است، او به شما مهلت داده است، اگر این مهلت

نبود، عذابی که طلب کردید، ناگهان بر شما نازل می شد و شما را غافلگیر می کرد، شما شتابزده عذاب خدا را می طلبید، صبر کنید، عذاب جهنم شما را از هر سو فرا خواهد گرفت. به زودی روزی فرا می رسد که آتش جهنم از هر سو شما را فرا بگیرد و فرشتگان بگویند: نتیجه کردار خود را بچشید». (۱۲۰)

این قانون توست: به کافران مهلت می دهی و در عذاب کردن آنان شتاب نمی کنی، شاید آنان توبه کنند و به سوی تو باز گردند. تو هرگز عجله نمی کنی، این انسان است که عجزول است، زیرا می ترسد فرصت را از دست بدهد، تو خدای یگانه ای، همه چیز در اختیار توست، قدرت تو حدّ و اندازه ای ندارد، هیچ کس نمی تواند از حکومت تو فرار کند. وقتی مهلت کافران به پایان رسید، عذاب دردناک بر آنان فرو می فرستی و آنان را نابود می کنی و سپس در روز قیامت آنان را زنده می کنی تا برای حسابرسی به پیشگاه تو بیایند، در آن روز هم آتش جهنم در انتظار آنان است.

عنکبوت: آیه ۶۰ - ۵۶

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ (۵۶) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۵۷) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۵۸) الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۵۹) وَكَأَيُّنَ مِنْ دَابَّهِ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۰)

بُت پرستان روز به روز فشار خود را بر مسلمانان زیاد و زیادت‌تر کردند و آنان

را زیر شکنجه های طاقت فرسا قرار دادند، آنان از مسلمانان می خواستند تا از یکتاپرستی دست بردارند و به بُت پرستی بازگردند. اکنون تو با مسلمانان چنین سخن می گویی:

* * *

ای بندگان من که ایمان آورده اید!

اگر خانواده یا مردم از شما خواستند راه کفر را برگزینید، بدانید زمینی که من خلق نموده ام، وسیع است، پس مهاجرت کنید و فقط مرا پرستید و هرگز به خاطر فشارهای خانواده یا جامعه، کافر نشوید.

هرگز از خطرات مهاجرت نهراسید!

عده ای به شما می گویند: «اگر مهاجرت کنید انواع خطرات شما را تهدید خواهد کرد، گرسنگی خواهید کشید، دشمنان شما را نابود خواهند کرد». شما به این سخنان گوش ندهید، برای حفظ دین خود هجرت کنید، بدانید که دیر یا زود، مرگ سراغ شما می آید. از جدایی خانواده و دوستان خود نگران نشوید، شما باید روزی از آنان جدا شوید، همه می میرند، شما چه بخواهید، چه نخواهید از خانواده و دوستان خود جدا خواهید شد، پس چه بهتر که در راه من، هجرت کنید.

چرا از مرگ می ترسید؟ آیا فکر می کنید که مرگ، پایان همه چیز است؟

هرگز.

مرگ آغاز زندگی شماست. همه شما برای حسابرسی به پیشگاه من حاضر می شوید، من کسانی را که ایمان آوردند و عمل نیکو انجام دادند را در منزل های بهشتی جای می دهم، همان بهشتی که نهرهای آب از زیر درختان آن جاری است، آنان برای همیشه در آن بهشت خواهند بود، بهشت، پاداش

ص: ۲۸۴

خوبی برای نیکوکاران است، آن نیکوکارانی که در راه دین من، بر سختی‌ها صبر کردند و بر من توکل نمودند.

در راه من مهاجرت کنید، از فقر و گرسنگی نترسید، بر من توکل کنید، من آن خدای روزی دهنده هستم، چه بسیار از جاندارانی که قدرت حمل روزی خود را ندارند، من به آن‌ها و شما روزی می‌دهم.

به طبیعت نگاه کنید، پرندگان (مانند گنجشک‌ها) را ببینید که هرگز ذخیره غذایی در لانه ندارند، آنان هر روز نو، روزی نو می‌خواهند، اما من آنان را گرسنه نمی‌گذارم و روزی آنان را می‌دهم، پس چرا شما از ترس قطع روزی خود، از مهاجرت می‌ترسید؟ شما هر کجا که باشید، من روزی شما را می‌دهم، من خدای شنوا و بینا هستم، هر کجا که باشید، من شما را می‌بینم و صدایتان را می‌شنوم و یاریتان می‌کنم.

* * *

وقتی شکنجه‌ها و فشار بُت پرستان بر مسلمانان زیاد شد، آنان تصمیم گرفتند مهاجرت کنند، ابتدا ده نفر به کشور حبشه رفتند و بعد از مدتی، یک گروه هشتاد نفری به رهبری جعفر (برادر علی علیه السلام) راهی حبشه شدند، آنان حدود سیزده سال در آنجا زندگی کردند و از ظلم و ستم بُت پرستان نجات یافتند.

* * *

من وطن خود را دوست دارم، اینجا زادگاه من است، به آن عشق می‌ورزم، به این آب و خاک وابسته‌ام، اصل من اینجا است، تو این عشق را در قلبم قرار داده‌ای، بی‌جهت نیست که می‌گویند عشق به وطن، نشانه ایمان است.

اگر وطن من آماج سیاهی‌ها و تاریکی‌ها شود و من نتوانم شرایط را تغییر

دهم چه باید کنم؟ آیا باید بمانم و مغلوب سیاهی ها شوم؟ وقتی ماندن در وطن، مرا از تو دور می کند، وظیفه من چیست؟

از من می خواهی «مهاجرت» کنم، از خانه و کاشانه ام کوچ کنم، مهاجر شوم. برای آرمان بلند خویش از زادگاه خود دل بر کنم و جدا شوم. از همه وابستگی ها رهایی یابم و راهی سرزمین و جایگاهی دیگر شوم، در راه تو، از تاریکی ها بگریزم و به سوی روشنایی بروم.

آری، عشق به زیبایی ها و خوبی ها بالاتر از عشق به وطن است، زندگی معنوی مهم تر از زندگی مادی است. نباید به خاطر عشق به وطن، تن به ذلت دهم و اسیر تاریکی ها شوم، وطن دوستی تا جایی نیکوست که ماندن در وطن، به عقاید و اهداف عالی ضربه وارد نکند.

پیامبر تو چقدر زیبا سخن گفت: «اگر کسی به سبب حفظ دین خود مهاجرت کند، در بهشت همنشین ابراهیم علیه السلام خواهد بود.» (۱۲۱)

چرا همنشینی با ابراهیم علیه السلام؟

ابراهیم علیه السلام کسی بود که در راه یکتاپرستی بارها مهاجرت کرد، وطن او بابل (شهری در عراق) بود، او به فلسطین، مصر، مکه و... مهاجرت نمود. (۱۲۲)

ص: ۲۸۶

وَلَيْسَ سَيِّئَاتِهِمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَيَّخَرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ فَاَنَّى يُؤْفِكُونَ (۶۱) اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۶۲) وَلَيْسَ سَيِّئَاتِهِمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لِيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۶۳)

در کتاب طبیعت، هزاران آیه و نشانه قدرت وجود دارد، کافی است که انسان چشم باز کند و به این آیات دقت کند، هر کس که با فطرت پاک خود به آسمان ها و زمین بنگرد، هدفمندی جهان هستی را متوجه می شود و می فهمد که این جهان خالق دانا و توانا دارد، خدایی یگانه و مهربان!

آری، تو به همه انسان ها، نور عقل و فطرت داده ای تا بتوانند راه سعادت را پیدا نمایند.

اگر از انسان ها پرسیده شود: «این آسمان ها و زمین را چه کسی آفریده است؟ چه کسی خورشید و ماه را این گونه برای انسان ها رام نموده است؟»، فطرت

آنان، پاسخ را به خوبی می‌داند و در جواب می‌گویند: «خدای یگانه، آسمان‌ها و زمین را خلق کرده است». این نور فطرتی است که تو در نهاد انسان‌ها قرار دادی.

پس چرا عده‌ای حق را انکار می‌کنند و به بُت پرستی رو می‌آورند؟

تو فطرت همه را پاک و خداجو آفریدی، اما به انسان، اختیار هم دادی تا او راهش را خود انتخاب کند، عده‌ای حق را انکار می‌کنند، نتیجه این کار آنان، این است که نور عقل و فطرت در دل‌هایشان خاموش می‌شود، هر کس لجاجت به خرج دهد و بهانه‌جویی کند و معصیت تو را انجام دهد، نور فطرت از او گرفته می‌شود، بر دل او مهر می‌زنی و او به غفلت مبتلا می‌شود، دیگر سخن حق را نمی‌شنود و حق را نمی‌بیند.

* * *

خوشی و ناخوشی، زیادی و کمی زندگی دنیا در دست توست، کسانی که راه ظلم و کفر را انتخاب می‌کنند، تصور می‌کنند که با این کار، صاحب ثروت بیشتر و خوشی دنیا می‌شوند، امّا آنان اشتباه می‌کنند، زیرا روزی همه انسان‌ها در دست توست، تو روزی هر کس را که بخواهی، وسعت می‌دهی و هر کس را که بخواهی، تنگ روزی می‌کنی، تو به همه چیز دانا هستی.

تو باران را از آسمان نازل می‌کنی و زمین را با آن، جانی تازه می‌بخشی، از هر کس پیرسند: «باران را چه کسی نازل می‌کند»، به فطرت خویش می‌گویند: «خدای یگانه».

تو نور فطرت را درون انسان‌ها قرار دادی تا انسان‌ها بتوانند راه هدایت را پیدا کنند، حمد و ستایش مخصوص توست که این گونه حق را برای انسان‌ها آشکار ساختی و فطرت را به آنان ارزانی داشتی، امّا بیشتر آنان از نور فطرت بهره نمی‌برند و فکر نمی‌کنند، آنان اسیر پندارهای غلط خویش شده‌اند و از خرافات پیروی می‌کنند.

ص: ۲۸۸

عنکبوت: آیه ۶۴

وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۶۴)

سخن از نور فطرت به میان آمد، به راستی چگونه می شود که نور فطرت در انسان، ضعیف می شود؟

جواب این سؤال یک چیز بیشتر نیست: شیفتگی دنیا.

کسی که عاشق دنیا شد و به لذت های زودگذر آن، دلبسته گردید، دیگر به ندای فطرت خویش گوش نمی دهد، او می داند که اگر بخواهد بندگی تو را کند، باید از هوس خویش جدا شود، پس راه کفر را برمی گزیند.

آری، کافران به زندگی و لذت های دنیا شاد می شوند، در حالی که زندگی دنیا در برابر زندگی آخرت و نعمت های آن، بی ارزش است، ثروت و مال دنیا به زودی نابود می شود و اما نعمت آخرت همیشگی است، کسی که وارد بهشت شود، برای همیشه از نعمت های زیبای آنجا بهره مند می شود و این سعادت بزرگی است.

آری، زندگی این دنیا، فقط بازیچه ای فریبنده است. بدانید زندگی واقعی در سرای آخرت است، اگر انسان ها می دانستند که دنیا، خانه نابودی است، هرگز به آن دل نمی بستند.

بار دیگر سخن تو را می خوانم: «زندگی دنیا، فقط بازیچه ای فریبنده است».

تو با این سخن، بر سرم فریاد می زنی که اگر زن، فرزند و مال دنیا، بُت من

شوند، ضرر کرده ام، زیرا به یک زندگی پست، دل خوش کرده ام! یک زندگی که در آن فقط عشق به دنیا باشد، زندگی پست و حقیر است.

من کی بیدار خواهم شد؟

وقتی که مرگ به سراغم آید، آن روز من باید همه ثروت و دارایی خود را بگذارم و از این دنیا بروم، آن وقت می فهمم که حقیقت دنیا، چیزی جز بازی نبوده است و فقط زندگی آخرت است که زندگی واقعی است، زندگی آخرت، هرگز تمام شدنی نیست! ابدی است.

دنیا چیزی جز بازیچه ای فریبنده نیست، مردمی جمع می شوند و به پندارهایی دل می بندند، آنان همه سرمایه های وجودی خویش را صرف آن پندارها می کنند و پس از مدتی، همه می میرند و زیر خاک پنهان می شوند و همه چیز به دست فراموشی سپرده می شود!

خوشا به حال کسی که از این دنیا، برای خود توشه ایمان و عمل صالح بگیرد، این توشه هرگز نابود نمی شود، این گنجی است پربها که زندگی جاوید در بهشت را برای او به ارمغان می آورد.

عنکبوت: آیه ۶۶ - ۶۵

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلَمِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (۶۵) لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَنَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۶۶)

سخن از نور فطرت بود، تو یکتاپرستی را در نهاد همه انسان ها قرار دادی، همه انسان ها با فطرت خود تو را می شناسند، اما لذت های دنیا نمی گذارد

ص: ۲۹۰

انسان ها به ندای فطرت خویش عمل کنند.

اگر بُت پرستان سوار بر کشتی شوند و طوفانی سهمگین فرا رسد، آنان از همه جا ناامید می شوند و تو را خالصانه صدا می زنند.

آری، بلا، زمینه ساز شکوفایی فطرت انسان است، هنگامی که بلایی فرا می رسد، پرده هایی که بر روی فطرت کشیده شده است، کنار می رود. اینجاست که انسان ها تو را صدا می زنند.

و به راستی که فقط تو شایسته پرستش هستی زیرا از بندگان خود آگاهی داری، صدایشان را می شنوی، وقتی آن ها به بلا و مصیبتی گرفتار می شوند، تو را صدا می زنند و از تو یاری می خواهند، تو صدایشان را می شنوی و از آن ها دستگیری می کنی.

تو انسان ها را نجات می دهی، اما وقتی که بلا و مصیبت از آنان برطرف شد، گروهی از آنان همه چیز را فراموش می کنند، گویا که اصلاً تو را صدا نزده اند، آنان بار دیگر به بُت پرستی رو می آورند، آنان شکر نعمت تو را به جا نمی آورند، تو به آنان فرصت می دهی و به زودی آنان نتیجه کارهای خود را خواهند دید.

عنکبوت : آیه ۶۷

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ (۶۷)

بعضی از بزرگان مکه نزد محمّد صلی الله علیه و آله آمدند و به او گفتند: «ای محمّد! ما می دانیم حق با توست، اما می ترسیم اگر به تو ایمان بیاوریم، اعراب به این

ص: ۲۹۱

شهر حمله کنند و ما را به قتل برسانند».

در آن روزگار، هر یک از قبیله های عرب، بُتی را در کنار کعبه قرار داده بودند. بزرگان مکه می دانستند که اگر مسلمان شوند، باید این بُت ها را بشکنند، این کار خوشایند قبیله های عرب نبود.

بزرگان مکه می ترسیدند که قبیله ها به مکه حمله کنند، امّا این سخن از روی جهل و نادانی است، اگر آنان به قدرت تو ایمان داشتند، هرگز چنین سخنی نمی گفتند.

اکنون از محمّد صلی الله علیه و آله می خواهی تا به آنان چنین بگویی: «شما از چه نگرانید؟ آیا خدا این شهر مکه را محلّ امنی قرار نداد؟ شما می بینید که مردمان سرزمین های اطراف، در امن و آسایش نیستند و هر روز دشمنان به آنان دستبرد می زنند و آنان را غارت می کنند، چه کسی این شهر را در امن و امان قرار داده است؟ چرا بُت ها را می پرستید و کفران نعمت خدا را می کنید؟».

به راستی بزرگان مکه نگران چه هستند؟ این شهر، شهر توست، اگر آنان ایمان بیاورند، تو می توانی آن نعمت ها را بر آنان ادامه دهی و شرّ دشمنان را از سر آنان کوتاه کنی.

افسوس که آنان قدرت انسان ها را بالاتر از قدرت تو می دانند و از ترس این که منافعشان به خطر بیفتد به حقّ ایمان نمی آورند!

خوشا به حال کسانی که وقتی حقّ را شناختند آن را پذیرفتند و هرگز به منافع خود فکر نکردند! آنان ثروت دنیا را رها کردند و سعادت همیشگی آخرت را برای خود خریدند.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (۶۸)

در این سوره بارها از محمد صلی الله علیه و آله خواستی تا با بزرگان مکه سخن بگویند، اما آنان بر کفر و گمراهی خود اصرار ورزیدند.

چه کسی ستمکارتر از آنان است؟

آنان به تو دروغ بستند و به مردم گفتند: «ما نمی توانیم خودمان مستقیماً با خدا ارتباط داشته باشیم، ما این بُت ها را واسطه بین خود و خدا قرار می دهیم، خدا از ما خواسته است این کار را انجام دهیم».

آنان این سخن دروغ را به تو نسبت دادند، تو هرگز کسی را به پرستش بت ها دعوت نکرده ای. آنان می دانستند که حق با محمد صلی الله علیه و آله است و او پیامبر توست، اما او را دروغگو پنداشتند و به او ایمان نیاوردند و مردم را از قبول اسلام بازداشتند.

به راستی چه سرنوشتی در انتظار آنان است؟ آنان ستمکارترین مردمان هستند که بر کفر خود اصرار ورزیدند و دیگران را نیز گمراه کردند.

آیا جایگاه آنان، آتش جهنم نیست؟

روز قیامت فرا می رسد و فرشتگان آنان را با صورت بر زمین می کشانند و آنان به سوی جهنم می برند، در آن روز، آنان بدترین جایگاه را دارند.

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (۶۹)

کسانی نیز به تو ایمان آورده اند و در سختی ها گرفتار شده اند، اکنون با آنان چنین سخن می گویی: «شما به من ایمان آورده اید، بدانید راهی را که شما انتخاب کرده اید با مشکلات همراه است، کافران شما را آزار و اذیت می کنند، شیطان هم در کمین شماست و با وسوسه های خود سعی می کند شما را از راهی که برگزیدید، دور کند، اما این وعده من است: هر کس در راه دین من تلاش کند، من او را به راه های خود رهنمون می سازم، من همیشه یار نیکوکاران هستم».

* * *

تو قرآن را برای هدایت مردم فرستادی، قرآن تو، آشکار و روشن است. تو همه انسان ها را هدایت می کنی، پیام و سخن خود را به آنان می رسانی. همه انسان ها از این هدایت بهرمنند هستند. به این هدایت، «هدایت اول» می گویند.

برای کسانی که هدایت اول را پذیرفتند و راه حق را انتخاب کردند، هدایت دیگری قرار می دهی، تو زمینه کمال بیشتر را برای آنان فراهم می کنی، به این هدایت، «هدایت دوم» می گویند.

تو در این آیه از هدایت دوم سخن گفتی، این هدایت شامل همه انسان ها نیست، فقط کسانی که هدایت اول را پذیرفتند و در راه تو تلاش کردند، شایستگی هدایت دوم را دارند.

* * *

چه مژده ای از این بهتر و زیباتر!

تو کسی را که در راه تو تلاش می کند، تنها نمی گذاری و او را به راه های معرفت، لطف و رحمت خویش راهنمایی می کنی.

ص: ۲۹۴

کسی که تو او را راهنما باشی، هرگز گمراه نمی شود، او به سر منزل سعادت و رستگاری رهنمون می شود و از همه فتنه ها رهایی می یابد. تو به او بصیرتی می دهی تا بتواند در میان همه تاریکی ها، راه صحیح را انتخاب کند.

آری، تو همراه و همیار او هستی، این گونه است که یأس ها به امید تبدیل می شود، او دیگر احساس تنهایی نمی کند. او همیشه دست یاری تو را همراه خود می بیند، در اوج تنهایی ها و سختی ها، همچون کوهی استوار می ایستد و خم به ابرو نمی آورد.

* * *

این وعده توست: «هر کس در راه دین من تلاش کند، من او را به راه های خود رهنمون می سازم و من با نیکوکاران هستم».

روزی امام باقر علیه السلام این آیه را برای یاران خود خواند و سپس چنین فرمود: «این آیه درباره ما اهل بیت نازل شده است».(۱۲۳)

وقتی من این سخن امام باقر علیه السلام را خواندم به فکر فرو رفتم، تو در اینجا از راه های خود سخن گفتی، این راه ها، پیامبر و دوازده امام می باشند، اگر من در راه دین تو تلاش کنم، تو مرا با ولایت علی علیه السلام و فرزندان او آشنا می کنی.

امروز مهدی علیه السلام امام زمان من است، پیشوای من است، باید او را بشناسم، تو از من خواسته ای تا ولایت او را قبول کنم و پیرو او باشم، او نماینده تو روی زمین است. اگر در راه تو تلاش کنم، تو مرا به سوی او رهنمون می کنی تا بتوانم سعادت دنیا و آخرت را از آن خود کنم.(۱۲۴)

ص: ۲۹۵

سوره زوم

اشاره

ص: ۲۹۷

۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۳۰ قرآن می باشد.

۲ - در آیه ۲ این سوره شکست کشور «روم» از «ایران» یاد شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: قرآن در این سوره پیش بینی می کند که کشور روم هم بعد از چند سال، ایران را شکست می دهد، قیامت، پاداش موان، کیفر کافران، خلقت انسان، نشانه های قدرت خدا...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْم (۱) غَلَبَتِ الرُّومُ (۲) فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (۳) فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ (۴) بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۵) وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۶)

در ابتدا، سه حرف «الف»، «لام» و «میم» را ذکر می کنی، قرآن معجزه ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است.

رومیان شکست خوردند، این شکست در سرزمینی که به مکه نزدیک تر است، واقع شد، اما پس از این شکست به زودی بر دشمن خود غلبه خواهند کرد. این پیروزی در چند سال آینده روی خواهد داد، بدانید این حادثه و همه امور دنیا به دست من است. در آن روز مؤمنان به خاطر یاری من خوشحال می شوند، آری، من مؤمنان را یاری می کنم. من هر کس را بخواهم یاری می کنم و من خدای توانا و فرزانه هستم.

این وعده من است، من هرگز خلف وعده نمی‌کنم، ولی بیشتر مردم از حقیقت آگاه نیستند.

* * *

ماجرا چیست؟

چرا تو از رومیان سخن می‌گویی؟ چرا شکست و پیروزی آنان را برایم می‌گویی؟

هفت سال است که محمّد صلی الله علیه و آله مردم را به یکتاپرستی دعوت می‌کند. اما هنوز عدّه زیادی در شک و تردید هستند، تو دوست داری که بندگان به راه راست هدایت شوند و از بُت پرستی دست بردارند.

خبر این حادثه به مکه می‌رسد، رومیان در جنگ با ایرانیان شکست خورده‌اند. خسرو پرویز، پادشاه ایران به رومیان حمله کرده است، جنگ در منطقه ای به نام «بُصری» روی داده است. بُصری نام سرزمینی در شام (سوریه) می‌باشد.

در این جنگ رومیان به سختی شکست خورده‌اند، دولت روم تا آستانه انقراض پیش رفته است، ایرانیان توانسته‌اند شام، فلسطین، مصر و همچنین قسمت آسیایی ترکیه را تصرف کنند. (این حادثه در سال ۶۱۶ میلادی روی داد).

اکنون از محمّد صلی الله علیه و آله می‌خواهی تا به همه اعلام کند که تنها چند سال دیگر، همین رومیان که این چنین شکست خورده‌اند به ایرانیان حمله خواهند کرد و آنان را شکست خواهند داد.

این یک خبر غیبی بود، در نظر مردم چنین چیزی غیر ممکن بود، رومیان شکست سختی خورده‌اند، چگونه ممکن است بعد از چند سال پیروز

ص: ۳۰۰

شوند؟ چگونه ممکن است بعد از چند سال، آن‌ها بتوانند به جنگ ایرانیان بروند و آنان را شکست بدهند؟

بُت پرستان می گفتند: «محمد صلی الله علیه و آله قرآن را از پیش خود ساخته است»، آنان بسیار خوشحال شدند و گفتند: «به زودی دروغ محمد صلی الله علیه و آله بر همه آشکار خواهد شد»، اما این پیش گویی را تو به محمد صلی الله علیه و آله خبر داده بودی، این وعده تو بود و به زودی فرا خواهد رسید. در آن روز که خبر پیروزی رومیان بیاید، حق بودن قرآن بر همه آشکار خواهد شد.

* * *

مناسب می بینم چند نکته را در اینجا بنویسم:

* نکته اول:

شکست رومیان در سرزمین «بصری» واقع شد، بصری تا مکه نزدیک به هزار کیلومتر فاصله دارد. در آیه ۳ این سوره آمده است: «رومیان در سرزمین نزدیک تر به مکه شکست خوردند».

منظور از این سخن چیست؟

نزدیک تر از کجا؟

در آن زمان دو سرزمین به نام «روم» بود:

روم شرقی، روم غربی!

بصری در منطقه روم شرقی واقع شده است. روم غربی، همان اروپا می باشد، اروپا از مکه بسیار دور است، اما بصری به مکه نزدیک تر از روم غربی است. قرآن می خواهد بگوید: «این شکست در روم شرقی روی داد نه روم غربی».

* نکته دوم:

قرآن در آیه ۳ این سوره وعده داد که رومیان چند سال بعد بر ایرانیان پیروز

ص: ۳۰۱

خواهند شد.

چند سال طول کشید تا این اتفاق افتاد؟

این سوره در سال هفتم بعثت نازل شده است. تقریباً هفت سال گذشت، پیامبر به مدینه هجرت کرد. سال دوم هجری و جنگ «بدر» فرا رسید، جنگ بدر برای مسلمانان، سرنوشت ساز بود، پیامبر در سرزمین بدر بود که جبرئیل بر او نازل شد و خبر پیروزی رومیان را برای او آورد.

* نکته سوم:

خدا در آیه ۴ این سوره می گوید: «در آن روز مؤمنان به خاطر یاری من خوشحال می شوند».

به راستی در روزی که رومیان پیروز شدند، مسلمانان از چه چیزی خوشحال شدند؟

آیا آنان از پیروزی رومیان خرسند بودند؟ رومیان که مسیحی بودند و دین مسیحیت، دیگر از ارزش و اعتبار افتاده بود.

خوشحالی مسلمانان در آن روز از حادثه ای دیگر بود: «پیروزی در جنگ بدر».

در واقع مسلمانان در همان روزی که در جنگ بدر پیروز شدند، خبر پیروزی رومیان را شنیدند.

در سال دوم هجری، جنگ «بدر» واقع شد. تعداد مسلمانان ۳۱۳ نفر و تعداد کافران بیش از هزار نفر بود. کافران نگاهی به لشکر مسلمانان انداختند، آنان به پیروزی خود یقین داشتند زیرا تعداد آن ها سه برابر مسلمانان بود.

جبرئیل بر پیامبر نازل شد و به او مژده داد که در این جنگ بر کافران پیروز می شوند و همچنین به پیامبر خبر داد که رومیان توانستند ایرانیان را شکست دهند. پیامبر این سخن را به مسلمانان اطلاع داد.

ص: ۳۰۲

جنگ آغاز شد و امداد غیبی فرا رسید، فرشتگان به یاری مسلمانان آمدند و آنان توانستند بر بُت پرستان پیروز شوند، آن روز هفتاد نفر از بُت پرستان کشته شدند، افرادی مثل ابوجهل که سال های سال، مسلمانان را شکنجه می کردند به سزای اعمالشان رسیدند.

آن روز، روز شادی مسلمانان بود، آنان از هلاکت دشمنان خود خرسند شدند و همچنین از این که وعده قرآن، عملی شد نیز خوشحال بودند. آن روز، حقّ بودن قرآن برای کسانی که در شک و تردید بودند، آشکار شد. به زودی خبر پیروزی رومیان در سرتاسر سرزمین مکه پخش می شود و بُت پرستان می توانند حقّ بودن قرآن را بفهمند. (۱۲۵)

* نکته چهارم:

در سال ۶۱۶ میلادی (سال هفتم بعثت) رومیان از ایرانیان شکست بسیار سختی خوردند، هیچ کس باور نمی کرد آنان بتوانند در زمانی کوتاه، تجدید قوا کنند و به فکر حمله به ایرانیان بیفتند.

پادشاه روم که «هرقل» نام داشت در سال ۶۲۲ میلادی حمله خود را به ایران آغاز کرد. رومیان در اوّلین جنگ مهم خود توانستند ایرانیان را شکست دهند، آن جنگ با جنگ بدر همزمان بود.

هجوم رومیان به ایرانیان ادامه پیدا کرد، آنان در هر جنگی، ضربه های کاری به ایرانیان زدند تا این که در سال ۶۲۸ آخرین جنگ واقع شد و ایرانیان شکست کامل خوردند.

در نتیجه این جنگ، ایرانیان خسرو پرویز را از پادشاهی برکنار کردند و پسرش «شیرویه» را به جای او نشانند.

ص: ۳۰۳

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ (۷) أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ (۸)

«بیشتر انسان ها فقط ظاهر زندگی دنیا را می بینند و از آخرت غافل هستند».

بینش مؤمن با بینش کافر تفاوت بسیاری دارد، مؤمن از کنار هیچ حادثه ای، ساده نمی گذرد، او می داند که تو این دنیا را برای هدف بزرگی خلق کرده ای.

ولی کافران فقط ظاهر این دنیا را می بینند و به آن فریفته می شوند و از هدف اصلی خلقت باز می مانند، آنان به زرق و برق دنیا دلخوش می کنند و از آخرت غافل می مانند.

به راستی چرا انسان ها با خود نمی اندیشند که تو آسمان ها و زمین و آنچه در آن است را به حق آفریدی، تو از آفرینش هدفی داشتی. تو این جهان را بیهوده نیافریدی، آفرینش این جهان از روی حکمت بوده است تا دلیلی برای قدرت

و عظمت تو باشد.

تو برای این جهان، پایانی قرار دادی و روزی همه آفرینش نابود خواهد شد و پس از آن قیامت برپا خواهد شد، اما بیشتر مردم روز قیامت را باور ندارند و آن را دروغ می دانند.

این جهان به خودی خود به وجود نیامده است، تو آن را آفریدی و سرانجام تو فرمان نابودی آن را می دهی، از ابتدا برای پایان جهان، زمانی را مشخص کردی که فقط خودت از آن خبر داری. وقتی آن زمان فرا رسد به اسرافیل دستور می دهی تا در صور خود بدمد.

صور اسرافیل، ندایی ویژه است که اسرافیل آن را در جهان طنین انداز می کند.

اسرافیل دو ندا دارد: در ندای اول، مرگ انسان هایی که روی زمین زندگی می کنند، فرا می رسد. با این ندا، روح کسانی که در برزخ هستند نیز نابود می شود، همه موجودات از بین می روند، فرشتگان هم نابود می شوند. سپس توجان عزرائیل را هم می گیری. فقط و فقط تو باقی می مانی.

هر وقت که بخواهی قیامت را برپا کنی، ابتدا اسرافیل را زنده می کنی، او برای بار دوم در صور خود می دمد و فرشتگان زنده می شوند، انسان ها هم زنده می شوند و قیامت برپا می شود.

روم: آیه ۱۰-۹

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا
وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۹) ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ

ص: ۳۰۵

أَسَاءُوا السُّوَأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ (۱۰)

محمد صلی الله علیه و آله مردم مکه را به یکتاپرستی فرا می خواند، اما آنان او را دروغگو می خواندند و با او دشمنی می کردند، چرا در زمین گردش نمی کنند و تاریخ گذشتگان را نمی خوانند؟

کسانی که قبلاً روی زمین زندگی می کردند، قدرتمندتر از مردم مکه بودند و از نظر کشاورزی و آبادی، پیشرفته تر بودند، اما هیچ چیز نتوانست آنان را از عذاب تو نجات بدهد.

تو پیامبران را برای هدایت آنان فرستادی، به پیامبران معجزاتی آشکار دادی، آنان حق را شناختند و سپس آن را انکار کردند، آنان پیامبران خود را دروغگو خواندند، تو به آنان مهلت دادی، وقتی مهلت آنان به پایان رسید، عذاب را بر آنان نازل کردی و همه نابود شدند. تو هرگز به بندگان خود ظلم نمی کنی، آنان به خود ظلم کردند، راه کفر و گمراهی را انتخاب نمودند و سرانجام نتیجه آن را دیدند.

جهنم سرانجام کسانی است که با کفر خود، بدی کردند، آنان به خاطر این که آیات تو را دروغ شمردند و آن را به مسخره گرفتند، به جهنم گرفتار می شوند. (۱۲۶)

آری، آنان سخن پیامبران را دروغ پنداشتند، سخنان آنان را مسخره کردند و نتیجه این کارهای آنان، آتش جهنم است.

روم: آیه ۱۶ - ۱۱

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۱) وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ (۱۲) وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءٌ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ (۱۳) وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُؤْمِنُونَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۱۴) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

ص: ۳۰۶

الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضِهِ يُحْبَرُونَ (۱۵) وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ (۱۶)

مردم مکه محمّد صلی الله علیه و آله را دروغگو خواندند و راه کفر را برگزیدند، ریشه این کفر، یک چیز بیشتر نبود: آنان قیامت را باور نداشتند، این مشکل اصلی آنان بود، اگر آنان به قیامت ایمان می آوردند، به سعادت و رستگاری می رسیدند، برای همین اکنون از قیامت سخن می گویی: تو همان خدایی هستی که آفرینش را آغاز کرده ای و همین گونه جهان آخرت را می آفرینی، کسی که جهان را آفرید، قدرت دارد که بار دیگر آن را بیافریند.

روزی که قیامت برپا شود، کسانی که راه کفر و بُت پرستی را برگزیدند، در غم و اندوه فرو می روند و امیدشان ناامید می شود، آنان یک عمر، بُت ها را پرستیدند و در مقابل آنان سجده کردند، اما در آن روز، بُت ها نمی توانند شفاعت آنان را کنند، آن وقت است که آنان از بُت های خود بیزار می جویند. آری، کسانی که خدایان دروغین را پرستش می کنند، در روز قیامت از آن خدایان خود بیزاری می جویند و آن ها را انکار می کنند.

در آن روز، مردم از هم جدا می شوند، آنان که ایمان آوردند و اعمال شایسته انجام دادند، در بهشت خوشحال و شادمان خواهند بود، بهشتی که زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است، آنان در آنجا غرق نعمت ها خواهند بود، اما کسانی که راه کفر را برگزیدند و می پنداشتند می توانند از قدرت تو فرار کنند، سرنوشت بدی خواهند داشت، آنان به جهنم فرا خوانده می شوند.

روم: آیه ۱۸ - ۱۷

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ (۱۷) وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ

ص: ۳۰۷

از روز قیامت سخن گفتی، اکنون از بندگان خود می خواهی که به یاد آن روز باشند و هر صبح و شام، تسبیح تو گویند.

حمد و ستایش در آسمان ها و زمین، مخصوص توست، از بندگان می خواهی تا شامگاه و هنگام ظهر تو را ستایش کنند. در اینجا، چهار وقت شبانه روز را نام بردی: آغاز شب، طلوع صبح، عصر، ظهر. تو دوست داری بندگان در این چهار وقت تو را یاد کنند، به راستی که یاد تو آرامش بخش دل ها می باشد.

تو خدای یگانه ای، هیچ نقصی نداری، همه عیب ها و نقص ها از تو دور است، این معنای «تسبیح» است.

همه خوبی ها از توست، تو هرگز بندگان خود را ناامید نمی کنی. وقتی کسی به تو پناه می آورد، او را پناه می دهی، تو سرچشمه همه خوبی ها هستی. این معنای «حمد و ستایش» است.

تو از بندگان می خواهی تا تو را از همه عیب ها و نقص ها دور بدانند، تو هرگز شریک نداری، هر کس که بخواهد از عذاب قیامت، نجات پیدا کند، باید تو را این گونه تسبیح و ستایش کند.

روم: آیه ۱۹

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ (۱۹)

بُت پرستان روز قیامت را باور نداشتند، آن ها بارها از محمد صلی الله علیه و آله سؤال می کردند: «وقتی مرگ سراغ ما آمد و ما مُردیم، چگونه می شود که زنده

شویم؟».

اکنون در جواب به آنان چنین می‌گویی: «من آن خدایی هستم که زنده را از مرده خارج می‌کنم و مرده را از زنده. من آن خدایی هستم که زمین را پس از خشکی و پژمردگی آن، دوباره زنده می‌کنم، این گونه شما را نیز در روز قیامت زنده می‌کنم و شما از قبرهای خود برمی‌خیزید».

* * *

چرا بُت پرستان به طبیعت نگاه نمی‌کنند؟ هر سال فصل زمستان زمین مرده است و گیاهی سبز نیست، فصل بهار که فرا می‌رسد، باران رحمت نازل می‌شود و زمین به حیات و شکوفایی می‌رسد و انواع گیاهان زیبا را می‌رویاند.

آن کسی که قدرت دارد از خاکی مرده، این همه گیاهان را سبز کند، می‌تواند از همین خاک، مردگان را زنده کند!

چرا آنان چشم خویش را بر عجایب این دنیا بسته اند؟

در زمستان، درختان چوبی خشکیده به نظر می‌آیند، چه کسی از این چوب، میوه‌های خوشمزه و زیبا بیرون می‌آورد؟ چه کسی دانه گندم را سبز می‌کند و چنان کشتزاری را پدیدار می‌سازد؟ دانه گندم در دل خاک است، بهار که فرا می‌رسد، جوانه می‌زند و از دل خاک سر برمی‌دارد و رشد می‌کند. این‌ها همه نمونه‌هایی از قدرت توست.

آری، وعده تو حق است، تو مردگان را در روز قیامت زنده می‌کنی و تو بر هر کاری که خواهی، توانایی، روز قیامت سرانجام فرا می‌رسد، هیچ شک و تردیدی در آن نیست، تو مردگان را از قبرها برمی‌انگیزی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می‌آیند تا نتیجه اعمال خود را ببینند.

ص: ۳۰۹

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ (۲۰) وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ
 بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱) وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافَ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَالِدَاتِ إِذَا
 فِي ذَلِكِ لَآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ (۲۲) وَمِنْ آيَاتِهِ مَنْأَمُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۲۳) وَمِنْ
 آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۴) وَمِنْ
 آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ (۲۵)

کسانی که بُت ها را می پرستند، چقدر نادان هستند؟ آخر چگونه ممکن است یک بت، شایستگی پرستش را داشته باشد؟

کسی لیاقت پرستش را دارد که نعمت دهنده باشد و خیر او به دیگران برسد، آیا این بُت ها به دیگران خیری رسانده اند؟
هرگز.

فقط تو شایسته پرستش هستی، زیرا خدایی هستی که به بندگان خود نعمت های بیشمار دادی که انسان ها هرگز نمی توانند آن نعمت ها را بشمارند.

اکنون هفت نعمت را انتخاب می کنی و از آن ها سخن می گویی:

* اول: نعمت زندگی

تو به انسان نعمت حیات دادی، همه انسان ها از نسل آدم علیه السلام هستند، تو آدم علیه السلام را از خاک آفریدی، نسل او را از نطفه ای آفریدی که اصل نطفه از خاک است، این گونه شد که نسل انسان زیاد شد و انسان ها روی زمین، پراکنده شدند.

* دوم: نعمت همسر

برای انسان ها، همسرانی از جنس خودشان آفریدی تا انسان ها در کنار آن ها، احساس آرامش کنند، تو در میان زن و شوهر، دوستی و مهربانی ایجاد کردی.

در همه این ها، نشانه هایی از قدرت توست، کسانی که اهل فکرند، این نشانه های تو را درک می کنند.

* سوم: نعمت آسمان ها و زمین

آفرینش آسمان ها و زمین، نشانه ای دیگر از قدرت توست.

تو در آسمان، خورشید قرار دادی و آن را منبع نور و گرما قرار دادی و زمین را برای انسان آرام نمودی تا او بتواند بر روی آن زندگی کند. زمین به دور خود می چرخد تا روز و شب پدیدار گردد. در هر ساعت، زمین ۱۱۰ هزار کیلومتر (به دور خورشید) حرکت می کند، اما تو با قدرت خود چنان زمین را

ص: ۳۱۱

آرام ساخته ای که انسان ها حرکت زمین را احساس نمی کنند و خیال می کنند که زمین ثابت است.

* چهارم: نعمت تفاوت انسان ها

انسان ها را با تفاوت آفریدی، اگر همه انسان ها، یک قیافه و یک رنگ بودند و همگی به یک لحن و آهنگ سخن می گفتند، شالوده زندگی اجتماعی به هم می ریخت، پدر و مادر، فرزند خود را نمی شناختند، زن، شوهر خود را نمی شناخت و مرد همسر خود.

هر انسانی قیافه خودش را دارد، لحن و آهنگ گفتار او، مخصوص خودش است، این نشانه هایی از قدرت توست، کسانی که اهل علم و دانش هستند، این نشانه ها را درک می کنند و به عظمت قدرت تو پی می برند.

* پنجم: نعمت خواب و بیداری

تو نعمت خواب را به انسان ارزانی داشتی، او هر وقت نیاز به استراحت داشته باشد در شب یا روز، به خواب فرو می رود و جسم او به تجدید قوا می پردازد و روح او هم آرامش پیدا می کند، سپس او از خواب برمی خیزد و برای کسب رزق و روزی به تلاش و کوشش می پردازد. در این نعمت هم، نشانه هایی از قدرت توست و کسانی که برای کلام حق، گوش شنوا دارند، آن را درک می کنند.

* ششم: نعمت باران

از رعد و برق و باران سخن می گویی، بارانی که از آسمان می بارد، اساسی ترین نقش را در زندگی انسان ها دارد، معمولاً باران های پر برکت با رعد و برق همراه است، وقتی ابرها در آسمان برق می زنند، بعضی دچار ترس می شوند و بعضی خوشحال می شوند، زیرا امیدوار می شوند بارانی

ص: ۳۱۲

خواهد آمد و درختان و گیاهان را سیراب خواهد کرد.

تو این ابرهای باران را پدید می آوری و با باران به طبیعت سرسبزی و خرمی عطا می کنی، در همه این ها، نشانه هایی از قدرت توست، کسانی که اهل فکرند، این نشانه ها را درک می کنند.

* هفتم: نعمت روز قیامت

آسمان و زمین به فرمان تو برپا هستند، وقتی تو به چیزی فرمان می دهی، فقط به آن می گویی: «باش» و آن نیز فوراً موجود می شود. مرگ سراغ همه انسان ها می آید و آنان می میرند و وقتی اراده کنی، همه را زنده می کنی.

تو انسان را بار دیگر زنده می کنی تا به او زندگی جاوید بدهی، تو هرگز پاداش کسانی را که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند، تباه نمی کنی، تو آنان را در بهشت، جای می دهی.

اگر قیامت نبود، زندگی انسان، بیهوده بود، این قیامت است که به زندگی انسان، معنا و جهت می دهد.

* * *

از هفت نعمت خود سخن گفتم، من بار دیگر آنان را می شمارم:

۱. زندگی ۲. همسر ۳. آسمان ها و زمین.

۴. تفاوت انسان ها ۵. خواب و بیداری ۶. باران ۷. روز قیامت.

تو از من می خواهی تا در این نعمت ها فکر کنم و نشانه های قدرت تو را در آن را بیابم.

* * *

روم: آیه ۲۷ - ۲۶

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ

ص: ۳۱۳

قَاتُونَ (۲۶) وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷)

قبل از آمدن قیامت، همه موجودات را نابود می‌کنی، از اسرافیل می‌خواهی تا برای اولین بار در صور خود بدمد، با این ندا، همه موجودات از بین می‌روند، فرشتگان هم نابود می‌شوند. سپس تو جان عزرائیل را هم می‌گیری. آری، همه مخلوقاتی که در زمین و آسمان هستند، از آن تو می‌باشند، اگر تو اراده کنی که جهان را نابود کنی، زمین و آسمان و هرچه و هر کس که در آن است، در برابر فرمان تو مطیع هستند، هیچ کس و هیچ چیز را توان مخالفت نیست. همه نابود می‌شوند.

هر وقت که بخواهی قیامت را برپا کنی، ابتدا اسرافیل را زنده می‌کنی، او برای بار دوم در صور خود می‌دمد و فرشتگان زنده می‌شوند، انسان‌ها هم زنده می‌شوند و قیامت برپا می‌شود.

آری، تو فرمان می‌دهی که همه زنده شوند، هیچ کس نمی‌تواند مخالفت بکند، همه با فرمان تو زنده می‌شوند. تو همان کسی هستی که آفرینش را آغاز کردی و پس از نابودی آن، بار دیگر آن را می‌آفرینی و این برای تو آسان تر است.

این یک قانون است: «کسی که یک بار توانست کاری را انجام دهد، حتماً بار دوم هم می‌تواند آن را انجام دهد».

همه خوبی‌ها از آن توست، تو صفت‌های والا و بالایی داری و غیر تو را نمی‌توان به آن صفت‌ها، وصف کرد:

تو باقی هستی و همه فانی!

تو آفریدگار هستی و همه مخلوق!

تو روزی دهنده هستی و همه از روزی تو بهره می گیرند!

آری، تو خدای توانا و فرزانه هستی، همه فرمان های تو از روی حکمت و مصلحت است.

روم: آیه ۲۹ - ۲۸

ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مِثْلِ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۸) بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۹)

بُت پرستان باور داشتند که بُت ها شریک تو هستند، تو می خواهی به آنان بفهمانی که این باور غلطی است و تو هرگز شریکی نداری، پس برای آنان مثالی را بیان می کنی: «ای مردم! شما با بردگان خود چگونه رفتار می کنید؟ آیا شما بردگان خود را شریک مال و ثروتی (که من به شما دادم) قرار می دهید؟ آیا اختیار مال خود را به آنان می دهید؟ آیا آنان می توانند همانند شما در سرمایه و زندگی شما، مداخله کنند؟».

در آن زمان، برده داری رسم بود، بسیاری از بُت پرستان، برده داشتند، امّا هرگز برده های خود را شریک ثروت خود نمی کردند. آنان با دوست خود شریک می شدند و از این که دوستشان، در سهم آنان تصرفی کند، نگران بودند، امّا هیچ گاه نگران نبودند که برده ای در ثروت آنان تصرفی کند، زیرا برده از خود اختیاری نداشت و هرگز شریک مولای خود نبود.

ص: ۳۱۵

آری، آنان حاضر نبودند به بردگان اختیار ثروت خود را بدهند، پس چرا باور داشتند که تو اختیار جهان را به بُت ها داده ای؟
آنان بردگان را شریک خود نمی کردند و می گفتند: «ما مولای آنان هستیم»، پس چگونه مخلوقات تو را شریک تو قرار می دهند؟ مگر تو مالک همه مخلوقات نیستی!

تو جهان با این عظمت را آفریدی، همه آسمان ها و زمین از آنِ توست، چگونه می شود که تو، اختیار جهان را به بُت ها بدهی و آنان را شریک خود گردانی؟

و این گونه آیات خود را برای کسانی که فکر می کنند، بیان می کنی، اما کافران که به خود ظلم کردند، از هوس خود پیروی می کنند، آنان برای این باورهای باطل خود، هیچ دلیلی ندارند، تو حقیقت را برای آنان آشکار می سازی، آنان حق را می شناسند ولی به دنبال هوس خود می روند، اینجاست که آنان را به حال خود رها می کنی تا در سرکشی خود، سرگشته و حیران بمانند.

آری، وقتی تو کسی را به حال خود رها کنی، او در مسیر سقوط و گمراهی پیش می رود و راه توبه را بر خود می بندد و دیگر امیدی به هدایت او نیست.

روز قیامت که فرا رسد، هیچ یار و یآوری برای او نخواهد بود، فرشتگان، او را به سوی جهنم می برند تا به عذاب سختی گرفتار شود و نتیجه کفر و بُت پرستی خود را ببیند.

روم: آیه ۳۲ - ۳۰

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ

ص: ۳۱۶

النَّاسِ لَمَا يَعْلَمُونَ (۳۰) مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۳۱) مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلٌّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۳۲)

اکنون با پیامبر سخن می گویی:

ای محمد! با تمام وجود و با اخلاص به سوی دینی رو بیاور که خالی از هر عیب و شرکی است، من فطرت انسان را سرشار از عشق به یکتاپرستی خلق کردم و هیچ کس نمی تواند در فطرت انسان، تغییری ایجاد کند.

این فطرت پاک انسان ها همان دین استوار است ولی بیشتر مردم نمی دانند.

ای محمد! تو و پیروانت به بُت پرستان توجّهی نکنید و در حالی که خاشع و فروتن هستید، نماز را به پا دارید و از مشرکانی که در دین اختلاف انداختند، نباشید، مشرکان گروه گروه شدند و هر گروهی به آنچه نزد اوست، شاد است، از این رو از پذیرش حقّ سر باز می زنند.

تو در انسان نور فطرت را قرار دادی و استعداد درک حقیقت توحید و یکتاپرستی را عنایت کردی. همه انسان ها دارای روح توحید هستند، فطرت آنان بیدار است و با آن می توانند تو را بشناسند و به سوی تو رهنمون شوند.

درست است که شیطان هر لحظه انسان را وسوسه می کند و او را به گمراهی می کشاند، اما آمادگی برای پذیرش یگانگی تو در همه وجود دارد. تو در همه انسان ها، حسی درونی را به امانت گذاشته ای که آن حس، آن ها را به سوی تو فرا می خواند.

نور فطرت می تواند سبب رستگاری انسان ها شود. در واقع، این نور،

ص: ۳۱۷

سرمایه ارزشمندی برای انسان است. پیامبران تو با توجه به این سرمایه، انسان ها را به سوی تو فرا خواندند.

* * *

مناسب می بینم در اینجا چند نکته را بنویسم:

* نکته اول: کجا و چه زمان؟

خدا نور فطرت را چه زمانی در نهاد انسان ها قرار داد؟

در آیه ۱۷۲ سوره «آل عمران» از روزی یاد شده است که خدا از پشت فرزندان آدم، همه فرزندان آن ها را برگرفت و آنان را بر خودشان گواه گرفت و به آنان گفت: «آیا من پروردگار شما نیستم؟»، آنان همه گفتند: «آری، ما گواهی می دهیم که تو پروردگار ما هستی».

آن روز چه روزی بود؟ چه زمانی خدا خود را به همه معرفی کرد؟

یکی از یاران امام باقر علیه السلام این سؤال را از آن حضرت پرسید، امام باقر علیه السلام در جواب چنین فرمود: «خدا همه فرزندان آدم را از پشت او بیرون آورد، آنان مانند ذره های کوچکی بودند. خدا در آن روز، خودش را به آنان معرفی کرد...» (۱۲۷).

با توجه به سخن امام باقر علیه السلام، معلوم می شود که منظور از آن میثاق بزرگ، عالم ذر است. (۱۲۸)

قبل از این که خدا، انسان ها را خلق کند، ابتدا آنان را به صورت ذره های کوچکی آفرید و با آنان سخن گفت، در آن روز، همه، او را شناختند و به یگانگی او اعتراف کردند. آن روز، روز میثاق بزرگ بود. این همان، نور فطرت است.

عالم ذر در دنیای برتر و والاتر از این جهانِ خاکی بود، دنیایی که از آن به

ص: ۳۱۸

«دنیای ملکوت» یاد می شود، دنیایی که مانند دنیای فرشتگان بود.

* نکته دوم: هدف از فطرت

به راستی چرا خدا فطرت را درون انسان ها قرار داد؟ چرا از انسان ها این میثاق بزرگ را گرفت؟

کسی که پدر و مادر او بُت پرست است و او هم از پدر و مادر خود پیروی کرده است، در قیامت او به عذاب گرفتار می شود.

اگر چنین کسی در روز قیامت بگوید: «من نادان بودم، من از پدر و مادرم پیروی کردم و نمی دانستم یکتاپرستی چیست»، چه پاسخی باید به او داد.

جواب روشن و واضح است: خدا در آن روز میثاق، نور فطرت را در وجود همه قرار داد و به همه استعداد درک حقیقت توحید و یکتاپرستی را عنایت کرد و در وجود آنان، حسی درونی را به ودیعه گذاشت تا آن ها را به سوی یکتاپرستی رهنمون ساخت.

سخن کسی که در روز قیامت می گوید: «من نادان بودم و پدر و مادرم، بُت پرست بودند»، رد می شود، زیرا او ندای فطرت خویش را شنید و آن را انکار کرد، او به خاطر این گرفتار عذاب خواهد شد که به ندای فطرت خویش، پاسخی نداد.

نور فطرت، همان سرمایه ای است که هر انسانی با خود دارد و همان برای هدایت و رستگاری او کافی است، افسوس که گروهی به ندای فطرت خویش، پاسخ نمی دهند و خود را از سعادت و رستگاری محروم می کنند.

* نکته سوم: راهنمای درونی

خدا برای هدایت انسان ها دو راهنما قرار داده است:

الف. ندای فطرت ب. پیامبران.

ص: ۳۱۹

وقتی انسان، سخن پیامبران را می شنود، آن سخن را آشنا می یابد و آن را با ندای فطرت خویش هماهنگ می بیند، البته خدا به انسان اختیار داده است، انسان باید خودش راه خود را انتخاب کند. انسان، حق بودن سخن پیامبران را درک می کند و آن را با وجدان خود می فهمد، پس از آن، راه خود را انتخاب می کند، یا ایمان می آورد و یا راه کفر را در پیش می گیرد.

* * *

روم: آیه ۳۴ - ۳۳

وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۳۳) لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳۴)

سخن از نور فطرت بود، تو یکتاپرستی را در نهاد همه انسان ها قرار دادی، همه انسان ها با فطرت خود تو را می شناسند، اما لذت های دنیا نمی گذارد انسان ها به این ندای فطرت خویش گوش فرا دهند.

اگر بُت پرستان به بلا گرفتار شوند از همه جا ناامید می شوند و تو را صدا می زنند، بلا، زمینه ساز شکوفایی فطرت انسان است، هنگامی که بلایی فرا می رسد، پرده هایی که بر روی فطرت کشیده شده است، کنار می رود. اینجاست که انسان ها تو را صدا می زنند.

تو آنان را نجات می دهی و در حق آنان مهربانی می کنی، اما وقتی که بلا از آنان برطرف شد، گروهی از آنان همه چیز را فراموش می کنند، گویا که اصلاً تو را صدا نزده اند و بار دیگر به بُت پرستی رو می آورند، آنان شکر نعمت تو را به جا نمی آورند، تو به آنان فرصت می دهی و به زودی آنان حاصل کارهای خود را خواهند دید.

ص: ۳۲۰

روم: آیه ۳۵

أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهَوْ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ (۳۵)

چرا انسان ها به پرستش بُت ها رو آورده اند؟ آنان چه دلیلی برای این کار دارند؟ آیا تو فرشته ای را فرستادی که آنان را به بُت پرستی دعوت کند؟

هرگز.

هیچ گاه تو مردم را به شرک و بُت پرستی دعوت نکرده ای، پس چرا این بُت پرستان، بُت ها را پرستش می کنند؟

آنان اسیر خرافات شده اند که برای این کار خود هیچ دلیلی ندارند و به زودی خواهند فهمید که در چه گمراهی آشکاری بوده اند.

روم: آیه ۳۶

وَإِذَا أَدْقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ (۳۶)

اکنون می خواهی از نکته مهمی سخن بگویی: «وقتی تو به انسانی مهربانی می کنی، او به آن نعمت شاد می شود و هرگاه بلایی که حاصل گناهان خودش است برای او می فرستی، ناگهان ناامید می شود».

انسانی که به تو ایمان واقعی ندارد، وقتی غرق نعمت است، دچار غرور می شود و مستی می کند. او گناهی انجام می دهد و در نتیجه به بلاها گرفتار می شود، آن وقت است که از رحمت تو ناامید می گردد و ناامیدی، گناه بزرگی است.

ص: ۳۲۱

این انسان در دو حالت «غفلت» و «ناامیدی» است، اگر نعمت به او بدهی، غفلت او را فرا می‌گیرد، اگر بلا به او برسد، ناامید می‌شود.

اما کسی که به تو ایمان دارد، چگونه است؟

او در دو حالت «شکر» و «صبر» قرار دارد. اگر به او نعمت بدهی، شکر تو را می‌کند، وقتی هم که بلایی به او برسد، صبر می‌کند، او می‌داند که این بلا، حاصل گناه اوست، تو می‌خواهی او را از گناه پاک کنی. او صبر پیشه می‌کند و هرگز از رحمت تو ناامید نمی‌شود.

«بلا» حادثه‌ای است که در اثر گناه و معصیت پیش می‌آید و در واقع نتیجه گناهان است. اگر من گناه نکنم، بلاها به سراغ من نمی‌آید، ممکن است من اصلاً گناهی انجام ندهم، اما برای من حادثه‌ای ناگوار پیش آید.

من باید بدانم که این یک «سختی» است که تو برایم فرستاده‌ای تا مرا امتحان کنی، اگر من در این امتحان موفق شوم، مقام من بالاتر می‌رود، من باید بر این سختی صبر کنم.

روح و جان من فقط در کوره سختی‌ها است که می‌تواند از ضعف‌ها و کاستی‌های خود آگاه شود و به اصلاح آن‌ها پردازد. سختی‌ها سبب می‌شود تا از دنیا دل بکنم و بیشتر به یاد تو باشم و به درگاه تو رو آورم و تضرع کنم.

اگر حادثه ناگواری برای من پیش آمد، با خود می‌گویم: آیا من گناهی کرده‌ام؟ آیا خطایی انجام داده‌ام؟

اگر پاسخ این سؤال مثبت است: باید بدانم که تو بلا فرستادی تا مرا از گناه پاک کنی، تو خواستی من نتیجه گناه خود را در این دنیا ببینم، ولی اگر من گناهی انجام نداده‌ام (و حادثه ناگواری برایم پیش آمده است)، باید بدانم که

ص: ۳۲۲

تو می خواهی مرا امتحان کنی.

* * *

روم: آیه ۳۷

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳۷)

تو رزق و روزی را برای هر کس که بخواهی گشایش می دهی یا تنگ می گیری و این کار تو، نشانه ای از حکمت توست، موانع این نکته را به خوبی درک می کنند.

تو یکی را به فقر گرفتار می سازی، او به هر دری می زند، نمی تواند از فقر رهایی یابد، تو می خواهی او را با فقر امتحان کنی.

به دیگری ثروت زیادی می دهی، تو او را با ثروت امتحان می کنی، آیا او به وظیفه اش عمل خواهد کرد؟ آیا به نیازمندان کمک خواهد کرد؟ آیا دچار غرور و غفلت خواهد شد؟

این قانون توست: تو بندگان خود را امتحان می کنی تا آشکار شود چه کسی راستگوست و چه کسی دروغگو! یکی را با فقر و دیگری را با ثروت امتحان می کنی!

* * *

روم: آیه ۳۸

فَأَتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۳۸)

اکنون که دانستم رزق و روزی در دست توست، از من می خواهی به نیازمندان کمک کنم، تو به من می گویی که هرگز با انفاق کردن، فقیر

ص: ۳۲۳

نمی شوم، پس باید حقّ خویشان، بینوایان و در راه ماندگان را بپردازم.

کسانی که رضایت تو را می طلبند می دانند که انفاق، بهتر از نگهداری ثروت است، آنان می دانند که تو پاداش خوبی به آنان خواهی داد و رستگار خواهند شد.

دنیا به هیچ کس وفا نکرده است، اگر من ثروت زیادی هم جمع کنم، فقط یک کفن می توانم با خود به قبر ببرم، اما اگر به دیگران کمک کرده باشم، این توشه ای برای روز قیامت من است و هرگز از بین نمی رود.

قرآن زکات را بر مسلمانان واجب نموده است، اما واجب شدن زکات، قانون خاصّ خود را دارد، برای مثال کسی که کمتر از چهل گوسفند دارد، زکات گوسفند بر او واجب نیست. اگر تعداد گوسفندان او به چهل رسید، باید یک گوسفند به عنوان زکات بدهد.

در این آیه، سخن از زکاتی که واجب است، نیست. قرآن از یک مسلمان می خواهد که به اندازه توان خود به نیازمندان (به ویژه نیازمندانی که در فامیل او هستند) کمک کند.

با توجه به این که این آیه در مکه نازل شده است، قرآن از امری مستحب سخن می گوید، زکاتی که واجب است در آیات دیگر قرآن (مثل آیه ۶۰ سوره توبه) بیان شده است.

در اینجا به نکته ای اشاره می کنم: این آیه (آیه ۳۸ سوره روم) هیچ ارتباطی با «بخشش فدک به فاطمه علیهاالسلام» ندارد.

آیه ای که خدا به پیامبر نازل کرد و به او دستور داد «فدک» را به دخترش

ص: ۳۲۴

روم: آیه ۳۹

وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبًّا لِيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ (۳۹)

از کمک به دیگران برایم سخن گفתי و از من خواستی که قسمتی از ثروت خود را به نیازمندان ببخشم. نکته مهم این است که من باید در این کار، اخلاص داشته باشم و فقط به خاطر تو به نیازمندان کمک کنم.

گاهی برای کسی گرفتاری مالی پیش می آید، من می دانم که در آینده، مشکل او برطرف خواهد شد، من به او کمک می کنم ولی انتظار دارم که او به زودی پول مرا با مقداری سود بازگرداند، این کار من، نزد تو ارزشی ندارد و تو پاداشی به من نمی دهی.

اگر من به کسی پولی بدهم و با او شرط کنم که به من سود بدهد، این ربا می باشد و حرام است.

وقتی کسی از من پولی می خواهد، با خود فکر می کنم، می بینم که وضعیت اقتصادی او چگونه است؟ من با او شرط نمی کنم که سودی بدهد، امّا می دانم او خودش پول مرا به زودی با مقداری پول اضافی (به عنوان هدیه) به من بازمی گرداند. (۱۳۰)

اینجاست که من به او پول می دهم، درست است این کار من ربا نیست، امّا نباید از تو انتظار پاداش داشته باشم. گاهی من هدیه ای به کسی می دهم، به امید آن که او در مقابل این هدیه، هدیه بهتری به من بدهد، این کار هم نزد تو

کدام کار نزد تو ارزش دارد و تو ثواب بسیار زیادی به من می دهی؟

اگر کسی پیش من آمد و از من پول خواست و من می دانم که او نمی تواند هدیه ای به من بدهد، او حتی نمی تواند اصل پول را هم به من بازگرداند، اگر من به او کمک کردم، هنر کرده ام، زیرا در این کار اخلاص داشته ام و فقط به خاطر رضایت تو به نیازمندی کمک کرده ام. تو به من پاداشی چند برابر خواهی داد، در سوره بقره آیه ۲۶۱ از پاداش هفتصد برابری نیکوکاران سخن می گویی، آری تو هفتصد برابر و بیشتر از آن پاداش می دهی. (۱۳۱)

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ
(۴۰)

مردم مگه بُت ها را می پرستیدند و در مقابل آن ها سجده می کردند، آن مردم بت ها را شریک تو می دانستند، آنان چرا فکر نمی کنند؟ چرا بُت های بی جان را می پرستند؟ بُت ها که نمی توانند هیچ کاری انجام دهند.

تو آن خدایی هستی که انسان را خلق کردی و به او روزی می دهی و سپس او را می میرانی و در روز قیامت، بار دیگر او را زنده می کنی، به راستی آیا خدایان دروغینی که مردم آن ها را می پرستند، می توانند چنین کارهایی کنند؟ آنان بُت ها را شریک تو قرار داده اند، اما تو بالاتر از آن هستی که شریکی داشته باشی.

تو خدای یگانه ای، قدرت تو بی پایان است، تو نیاز به یاری و کمک کسی نداری، آن کسی دیگری را شریک خود می کند که نیاز به یاری او دارد، تو به

هیچ کس و هیچ چیز نیاز نداری، این بندگان تو هستند که به تو نیازمندند.

روم: آیه ۴۱ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۴۱)

محمد صلی الله علیه و آله مردم را به یکتاپرستی فرا خواند و از آنان خواست از زشتی ها دست بردارند و به سوی خوبی ها بیایند، امّا آنان سخن او را دروغ خواندند و بُت پرستی خود را ادامه دادند. اینجا بود که قحطی و خشکسالی آنان را فرا گرفت، باران قطع شد و بیابان ها خشکید و استفاده از صید دریای «احمر» برای آنان مشکل شد.

مردم سرزمین حجاز بیشتر از راه دامداری زندگی می کردند، آن ها بیشتر گله های شتر داشتند و آن گله ها از علوفه های بیابان استفاده می کردند.

در فصل بهار باران زیادی در آن سرزمین می بارید و سبب می شد تا بوته های زیادی در بیابان ها سبز شود، البتّه در فصل تابستان به علّت گرمای زیاد، این علف ها خشک می شدند، ولی همین بوته های خشک شده، غذای خوبی برای شترها بود.

تو محمد صلی الله علیه و آله را برای هدایت آنان فرستادی، امّا آنان نه تنها سخن او را نشنیدند، بلکه با او دشمنی نمودند، او را دروغگو و جادوگر خواندند و بر سرش خاکستر ریختند و به او سنگ پرتاب کردند و یارانش را شکنجه کردند. اینجا بود که تو آنان را به خشکسالی مبتلا کردی، دیگر باران نبارید، هیچ بوته ای در بیابان ها سبز نشد، شترهای آنان از گرسنگی تلف شدند. همچنین صید ماهی در دریای سرخ که در نزدیکی آنان قرار داشت، بسیار کم شد، تو این گونه آنان را به بلای قحطی مبتلا کردی، این حاصل گناهان آنان

ص: ۳۲۸

بود. اکنون در این آیه چنین می گویی: «برای کارهایی که مردم انجام دادند، تباهی در خشکی و دریا، پدیدار گشت. من می خواستم این گونه کیفر بعضی از گناهان آنان را بدهم، شاید آنان توبه کنند و از خواب غفلت بیدار شوند و به سوی من بازگردند».

منظور از تباهی در خشکی و دریا، نیامدن باران است که سبب قحطی می شود. وقتی باران نبارد، گیاهان خشک می شوند و زندگی انسان دچار مشکل می شود، همچنین وقتی باران نبارد، ماهی های دریا کم می شوند.

کسانی که در ساحل دریاها زندگی می کنند، می گویند: «فایده باران برای دریا بیش از فایده باران برای صحرا می باشد».

(۱۳۲)

آری، اگر مردم شهرها به تو و پیامبران تو ایمان می آوردند و از گناهان دوری می کردند، تو خیر و برکت از آسمان و زمین بر آنان نازل می کردی، امّا آنان پیامبران تو را تکذیب کردند و راه کفر را برگزیدند و تو هم آنان را به نتیجه گناهانشان گرفتار نمودی و آنان را با قحطی و خشکسالی مجازات کردی. (۱۳۳)

* * *

در این آیه رابطه بین گناه و بلا را بیان می کنی، اگر در جایی تباهی، ناامنی و بی عدالتی وجود دارد، باید بدانم که همه این ها، بازتاب گناهان انسان ها می باشد. این قانون توست و برای همه زمان ها و مکان ها می باشد.

* * *

روم: آیه ۴۲

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ (۴۲)

تو بُت پرستان را به قحطی گرفتار ساختی، شاید از خواب غفلت بیدار

ص: ۳۲۹

شوند، اما آنان به کفر خود ادامه دادند، به راستی چرا آنان در زمین گردش نمی کنند و تاریخ گذشتگان را نمی خوانند؟

تو پیامبران را برای هدایت گذشتگان فرستادی، به پیامبران معجزاتی آشکار دادی، آنان حق را شناختند. بیشتر آنان حق را انکار کردند و پیامبران خود را دروغگو خواندند.

به آنان مهلت دادی، وقتی مهلت آنان به پایان رسید، عذاب را بر آنان نازل کردی و همه نابود شدند. تو هرگز به بندگان خود ظلم نمی کنی، آنان به خود ظلم کردند، راه کفر و گمراهی را انتخاب نمودند و سرانجام نتیجه آن را دیدند.

روم: آیه ۴۵ - ۴۳

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَدِيمِ مَنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدِّعُونَ (۴۳) مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسِهِمْ يُمَّهَدُونَ (۴۴) لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (۴۵)

محمد صلی الله علیه و آله وظیفه خود را انجام داد و پیام تو را به بُت پرستان رساند، اکنون از او می خواهی تا با تمام وجود به سوی دین استوار تو رو کند، پیش از آن که روز قیامت فرا رسد.

این سخن تو با محمد صلی الله علیه و آله است، اما با همه انسان ها حرف می زنی، پیام تو این است:

ای انسان! فرصت خود را غنیمت بشمار، به کسانی که از راه یکتاپرستی روی برگردانده اند، نگاه نکن! از سخنان کافران تأثیر نگیر. راه یکتاپرستی را انتخاب کن و تا فرصت داری برای آخرت خویش، توشه ای بگیر. به زودی

ص: ۳۳۰

مرگ تو فرا می رسد و تو دیگر فرصت نخواهی داشت، تا زمانی که زنده هستی برای آخرت خود، کاری کن.

ای انسان! من تو را آفریده ام و در روز قیامت، بار دیگر تو را زنده می کنم، روز قیامت در پیش است، همه در آن روز، زنده خواهند شد، من به اسرافیل فرمان می دهم تا برای بار دوم در صور خود بدمد، آن وقت همه از خاک برمی خیزند و برای حسابرسی نزد من می آیند، این فرمان من است که همه باید زنده شوند، هیچ کس نمی تواند از این فرمان سرپیچی کند، همه زنده خواهند شد تا نتیجه اعمال خود را ببینند.

در روز قیامت، مردم از هم جدا می شوند، مؤمنان به بهشت می روند و کافران هم به آتش جهنم گرفتار می شوند.

ای انسان! من تو را با اختیار آفریدم، راه خوب و بد را نشان تو دادم، پیامبران را برای هدایت تو فرستادم، تو خودت باید راه خود را انتخاب کنی، من هیچ کس را مجبور به ایمان نمی کنم، هر کس که راه کفر را انتخاب کند، به خود ضرر زده است، زیان کفر او به خودش باز می گردد. هر کس هم کار خوبی انجام دهد، نتیجه آن را می بیند، نیکوکاران برای آسایش خود زمینه سازی می کنند.

در روز قیامت، من به کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، از فضل و رحمت خویش، پاداش می دهم و آنان را در بهشت جاودان جای می دهم. من از کافران بیزار هستم، رحمت خویش را از آنان دریغ می کنم و آنان نتیجه کردار خود را در جهنم می بینند.

روم: آیه ۴۶

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِيُنَجِّىَ الْفُلُكَ بِأَمْرِهِ وَلِيُنَبِّئُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ

ص: ۳۳۱

اکنون یکی دیگر از نشانه های قدرت خود را ذکر می کنی: تو بادهای را بشارت آور باران می فرستی تا به بندگان، رحمت خود را ارزانی کنی و کشتی ها را در دریاها به حرکت درمی آوری تا بندگانت از فضل تو بهره مند شوند، باشد که انسان ها شکر نعمت های تو را به جا آورند.

این بادهای هستند که ابرها را از روی اقیانوس ها و دریاها به سوی خشکی ها می آورند، اگر باد نبود، بارانی هم در خشکی نمی بارید و زندگی انسان دچار مشکل می شد. زندگی گیاهان و حیوانات و انسان ها به وزش بادهای بستگی دارد، بادهایی که ابرهای باران را به حرکت وامی دارند.

بادهای سبب جابه جایی هوا می شوند و اکسیژنی را که درختان تولید می کنند، منتقل می کنند.

روم: آیه ۴۷

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَأَنْتَقِمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ (۴۷)

تو به انسان ها نعمت های زیادی دادی، اگر آنان شکر این نعمت ها را به جا نیاورند، تو نه تنها این نعمت ها را از آنان می گیری، بلکه آنان را عذاب می کنی.

تو هرگز قبل از روشن شدن حقیقت، بندگانت را عذاب نمی کنی، تو پیامبران را با معجزاتی آشکار برای هدایت آنان فرستادی، اما آنان پیامبران را انکار کردند و تو هم از آنان انتقام گرفتی، البته تو مؤمنان را یاری نمودی و

آنان را از عذاب نجات دادی، تو یاری کردن مؤمنان را بر خود واجب کرده بودی، برای مثال نوح علیه السلام سال های سال مردم را به یکتاپرستی فرا خواند، ولی کمتر از هشتاد نفر به او ایمان آوردند. سرانجام عذاب تو فرا رسید و طوفان همه جا را فرا گرفت، همه کافران غرق شدند و نوح علیه السلام و پیروانش نجات پیدا کردند. (۱۳۴)

* * *

روم: آیه ۵۱-۴۸

اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتَنِيْرُ سَيَّحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فَنَزِلُ الرِّيحُ بِمَا كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْهِمْ مِنَ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ (۴۸) وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْهِمْ مِنَ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ (۴۹) فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۵۰) وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ (۵۱)

بادها را می فرستی تا ابرها را به حرکت درآورد، این تو هستی که به بادها فرمان می دهی، بادها را در پهنه آسمان می گسترانی و تراکم می سازی تا قطرات باران از ابرها ریزش کنند. تو این گونه باران را به هر قومی که بخواهی نازل می کنی.

وقتی انسان ها می بینند که باران از آسمان می بارد، خوشحال می شوند در حالی که از نزول باران ناامید بودند.

انسان ها چرا فکر نمی کنند؟ این باران، رحمت توست، گیاهان سرسبز و درختان، همه حاصل باران رحمت تو هستند، این باران است که زمین را پس

از آن که خشک شده است، زنده می کند. سبز شدن گیاهان، نمونه ای کوچک از قیامت است، زمین که در فصل زمستان، مرده است و هیچ گیاهی در آن نیست، وقتی باران می بارد، دوباره سرسبز می شود، هر گوشه ای را که نگاه کنی، گیاهی می روید. این نشانه ای از قدرت توست که در چشم انسان ها عادی جلوه کرده است، اما برای کسانی که اهل فکرند، درس های زیادی دارد.

تو قدرت زنده کردن مردگان را داری، در روز قیامت، همه مردگان را زنده می کنی، تو بر هر کاری که اراده کنی، توانایی! تو باران را نازل می کنی، گیاهان سبز می شوند، اما اگر بخواهی می توانی بادی سوزان بفرستی تا همه گیاهان زرد شده و خشک شوند، اگر چنین بادی فرا رسد، زبان به کفرگویی می گشایند، اما مؤمنان می دانند که این نیز امتحانی از طرف توست، آنان صبر می کنند و در این امتحان موفق می شوند.

* * *

در اینجا از رحمت و قدرت خود سخن گفتی، بادها، گاهی نشانه رحمت تو هستند و ابرهای باران زا را به ارمغان می آورند، اما گاهی همین باد، سوزنده می شود و گیاهان را نابود می کند.

بادی که ابرها را می آورد، نعمت توست، مؤمن وقتی باران تو را می بیند، شکر تو را به جا می آورد، اما کافر به غفلت دچار می شود، وقتی بادی سوزان فرا می رسد، مؤمن صبر می کند، اما کافر زبان به کفر می گشاید.

این حکایت زندگی انسان ها می باشد، تو به مردم مکه نعمت زیادی دادی و محمد صلی الله علیه و آله را برای هدایت مردم فرستادی، اما آنان بر کفر خود اصرار کردند و شکرگزار این نعمت ها نبودند.

اینجا بود که آنان را به قحطی و خشکسالی مبتلا کردی و در آیه ۴۰ این سوره

از این قحطی سخن گفتی، این قحطی برای این بود که شاید از خواب غفلت بیدار شوند، اما آنان به کفر خود ادامه دادند و سخنان کفرآمیز بر زبان آوردند.

این خشکسالی برای همه بود، مؤمنان هم به این قحطی، گرفتار شدند، اما آنان در این سختی، صبر کردند، آنان می دانستند که این سختی، امتحان توست، آنان هرگز سخنی نگفتند که رضای تو در آن نباشد.

تو از بادهای باران زا و بادهای سوزنده سخن گفتی، یکی نشانه رحمت توست و دیگری نشان عذاب و امتحان تو. در همه زمان ها و همه مکان ها این ماجرا ادامه دارد، وقتی رحمت خود (مثل بادهای باران زا) را بر انسان ها نازل کنی، مؤمنان شکر می گویند و کافران دچار غفلت می شوند، وقتی سختی و بلا (مثل بادهای سوزان) را می فرستی، مؤمنان آن را امتحان می دانند و صبر می کنند و کافران بر کفر خود می افزایند و سخنان کفرآمیز می گویند.

ص: ۳۳۵

فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (۵۲) وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمْيِ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ
بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۵۳)

محمد صلی الله علیه و آله برای مردم مگه حق را بیان کرد و به آنان فهماند که بت پرستی، جز خسران در پی ندارد، او از برپایی قیامت برایشان سخن گفت، اما آنان سخن محمد صلی الله علیه و آله را نپذیرفتند.

اکنون با محمد صلی الله علیه و آله چنین سخن می گویی:

ای محمد! تو نمی توانی مردم دل مُرده را شنوا سازی!

تو نمی توانی سخن خود را به کسانی که گوش دلشان کراست و از تو روی گردانده اند، برسانی!

تو نمی توانی کسی که چشم دل او کور شده است را، به راه بیاوری!

تو فقط می توانی سخن خود را به گوش کسانی برسانی که روحیه حق پذیری دارند و تسلیم حق هستند.

کافرانی که به سخن محمد صلی الله علیه و آله ایمان نمی آورند، مرده دل هستند، هیچ کس نمی تواند سخنی را به گوش مردگان برساند.

آیا می توان با کسی که کراس، سخن گفت و سخنی را به او فهماند؟

کسانی که حق را نمی پذیرند، گویی کر و کورند!

کسی که گوش دلش، کور شده است و از حقیقت روی برمی گرداند، دیگر نمی شود سخن حق را به او فهماند.

کسی را که چشم دلش کور شده است نمی توان هدایت کرد.

فقط کسانی سخن حق را می شنوند که روحیه حق پذیری دارند و تسلیم حق هستند.

این قانون توست: تو هرگز کسی را مجبور به ایمان آوردن نمی کنی، تو زمینه هدایت را برای همه فراهم می کنی. انسان باید خودش تصمیم بگیرد و راه خود را انتخاب کند. همه حق را می شناسند، عده ای آن را می پذیرند، آنان کسانی هستند که در برابر حق، فروتن هستند، اما عده ای دیگر تصمیم گرفته اند حق را انکار کنند. آنان اسیر لجاجت شده اند، حق را می شناسند اما تصمیم گرفته اند به آن ایمان نیاورند.

روم: آیه ۵۴

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ (۵۴)

با بُت پرستان سخن می گویی، شاید آنان از خواب غفلت بیدار شوند، به راستی چه کسی نعمت حیات را به انسان داده است؟

بُت پرستان دو جواب دارند که به این سؤال بدهند:

۱ - خود ما این زندگی را به خودمان عطا کرده ایم.

در جواب به آنان باید گفت: اگر این طور است پس چرا نمی توانید مرگ را از خود دور کنید؟ چرا نعمت زندگی را برای خود نگه نمی دارید؟

۲ - بُت های ما، نعمت حیات را به ما داده اند.

در جواب باید گفت: بُت های شما که خودشان زنده نیستند، نمی توانند سخن بگویند، نمی توانند حرکتی کنند، چگونه ممکن است چیزی که خودش زنده نیست به دیگران زندگی ببخشد؟

اینجاست که معلوم می شود: خدای یگانه نعمت حیات را به انسان داده است، خدایی که همیشه زنده بوده است و برای همیشه زنده خواهد بود.

آری، تو همان خدایی هستی که انسان را آفریدی در حالی که او ضعیف و ناتوان بود. وقتی انسان به دنیا می آید، آن قدر ناتوان است که حتی نمی تواند مگسی را از خود دور کند، تو به او قدرت دادی و انسان را به اوج نیرومندی و توانمندی جسمی و فکری خود رساندی. پس از آن، بار دیگر ضعف و پیری را بر او مسلط کردی، تو هر چه اراده کنی، خلق می کنی و تو خدای دانا و توانایی!

به راستی چرا انسان با خود فکر نمی کند؟ چرا به کودکی، جوانی و پیری خود اندیشه نمی کند؟ چرا او دچار غرور می شود؟ اگر این قدرتی که دارد، از خود اوست، چرا در کودکی این قدرت را نداشت؟ پس چرا آن را از دست می دهد؟ غرور انسان برای چیست؟

وقتی انسان به دنیا می آید، نمی تواند مگسی را از خود دور کند، اگر او در این دنیا عمر طولانی کند، بار دیگر به این مرحله می رسد، او آن قدر ناتوان و پیر می شود که نمی تواند مگسی را از خود دور کند، به راستی چرا انسان، این چنین دچار غرور می شود؟

* * *

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ (۵۵) وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۵۶) فَيَوْمَئِذٍ لَا يُنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مُعْذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۵۷)

اکنون می خواهی از قیامت سخن بگویی، قیامت حق است و تو در آن روز همه را زنده خواهی کرد. وقتی قیامت برپا شود گناهکاران سوگند می خورند که فقط یک ساعت، مکث کرده اند، اما این سخن درست نیست، آنان این گونه از درک حقیقت، محروم می شوند، ترس و وحشت آنان را فرا می گیرد، آنان گنج هستند، نمی دانند چه اتفاقی افتاده است.

اینجاست که دانشمندان به آنان می گویند: «شما به فرمان خدا تا برپایی قیامت، مکث نمودید، اکنون قیامت برپا شده است، اما شما نمی دانید».

آن روز همه در صف ایستاده اند تا به حساب آنان رسیدگی شود، آنان عذرخواهی می کنند و از اعمال خویش توبه می کنند، اما در آن روز، دیگر عذرخواهی و توبه آن ها پذیرفته نمی شود.

گناهکاران می گویند: «ما فقط یک ساعت، مکث کرده ایم»، منظور آنان از این سخن چیست؟

گویا منظور آنان، مدت زمانی است که بین دو صور اسرافیل بر آنان گذشته است.

اسرافیل دو ندا دارد: در ندای اول، مرگ انسان هایی که روی زمین زندگی می کنند، فرا می رسد. با این ندا روح کسانی که در «برزخ» هستند نیز نابود می شود، همه موجودات از بین می روند، فرشتگان هم نابود می شوند. سپس

خدا جان عزرائیل را هم می گیرد، فقط و فقط خدا باقی می ماند.

هیچ کس نمی داند چقدر زمان می گذرد، هیچ کس زنده نیست تا درکی از زمان داشته باشد. پس از آن، هر وقت که خدا اراده کرد، قیامت را برپا می کند، ابتدا اسرافیل را زنده می کند و او برای بار دوم در صور خود می دمدم، همه زنده می شوند، اینجاست که گناهکاران می گویند: «ما فقط یک ساعت، مکث کرده ایم».

در واقع گناهکاران در خیال خود، قیامت را بسیار دور می دانند، آن وقت که زنده می شوند، جهانی عجیب را می بینند، آنان می ترسند که نکنند این همان قیامتی باشد که پیامبران از آن سخن می گفتند. گناهکاران می خواهند به یکدیگر دلداری بدهند که امروز، روز قیامت نیست، زیرا قیامت، خیلی دور است، اکنون زمان زیادی از نابودی ما نگذشته است، گویا آنان فکر می کنند که باید سال های دیگری بگذرد تا قیامت برپا شود!

اینجاست که دانشمندان به آنان می گویند: شما به فرمان خدا تا برپایی قیامت، مکث نمودید، اکنون قیامت برپا شده است، اما شما نمی دانید، از زمانی که صور اول اسرافیل دمیده شد، شما و همه موجودات نابود شدید، هیچ کس نمی داند فاصله دو صور اسرافیل چقدر بوده است. (۱۳۵)

* * *

روم: آیه ۶۰ - ۵۸

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ (۵۸) كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۵۹) فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ (۶۰)

در قرآن برای هدایت مردم هرگونه مثال و مطلبی بیان کردم تا آنان بتوانند سخن حق را درک کنند.

ای محمّد! تو هر معجزه ای که برای کافران بیاوری، آنان می گویند: «این ها سحر و جادوست و تو و پیروانت، اهل باطل هستید»، آنان تصمیم گرفته اند ایمان نیاورند، آنان مردمی لجوج هستند و از روی لجاجت حق را انکار می کنند، این قانون من است که آنان را به حال خود رها می کنم و توفیق ایمان آوردن را به آنان نمی دهم. برای آنان هر نوع معجزه ای هم که بیاوری، باز آنان ایمان نمی آورند.

ای محمّد! اکنون که آنان تو را دروغگو و جادوگر می خوانند، صبر کن که وعده من حق است، رفتار کسانی که ایمان نیاوردند و به قیامت یقین ندارند، تو را افسرده و غمگین نسازد، تو راه خودت را ادامه بده، تو وظیفه داری پیام حق را به مردم برسانی، از تو نخواسته ام کاری کنی که آنان به اجبار ایمان بیاورند، من به انسان ها اختیار داده ام، مهم این است که راه حق را نشان آنان بدهی، دیگر اختیار با خودشان است.

* * *

در اینجا گفتی که وعده تو حق است. تو از کدام وعده سخن می گویی؟

وقتی که مرگ کافران فرا رسد، فرشتگان را به سوی آنان می فرستی تا جان آن ها را بگیرند، در آن لحظه، پرده ها از جلو چشمشان کنار می رود و عذابی را که به آنان وعده داده ای، می بینند.

آنان به التماس می افتند و با ذلت و خواری می گویند: «ما هرگز کار بدی انجام ندادیم». فرشتگان در جواب به آنان می گویند: «دروغ نگویند که امروز سخن دروغ سودی ندارد، زیرا خدا به اعمال شما آگاه است».

روز قیامت هم که فرا رسد، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها می اندازند و آن ها را به سوی جهنم می برند و به آنان می گویند: «این همان جهنمی است که آن را دروغ می پنداشتید». (۱۳۶)

ص: ۳۴۱

پيوست های تحقيقي

۱. اسرا: آيه ۹۷

۲. انبياء: آيه ۵

۳. فانظر فيرفع حجب الهاويه فيراها بما فيها من بلايا...: بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۹۰، البرهان ج ۱ ص ۵۸۰.

۴. نحل: آيه ۲۸-۲۹

۵. مريم: آيه ۵۳.

۶. فضررب بعصاه الباب فلم يبق بينه و بين فرعون باب الا انفتح...: قصص الانبياء ص ۱۵۸، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۱۱۰، التفسير الصافي ج ۲ ص ۲۲۴، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۵۴.

۷. كان عليه اللعنه يطرحهم في هوه عميقه قيل: عمقها خمسمائه ذراع و فيها حيات و عقارب حتى يموتوا: روح المعاني ج ۱۰ ص ۷۳.

۸. كانوا أوّل النهار كفار سحره و اخر النهار شهدا برره...: بحار الأنوار ج ۳ ص ۸۰، تفسير مجمع البيان ج ۴ ص ۳۳۳، تفسير السمرقندی ج ۱ ص ۵۵۵.

۹. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۴ ص ۲۹۶، التفسير الأصفى ج ۲ ص ۸۸۵، التفسير الصافي ج ۴ ص ۳۷، البرهان ج ۴ ص ۱۷۱، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۵۴، جامع البيان ج ۱۱ ص ۲۱۰، تفسير السمرقندی ج ۲ ص ۵۵۶، تفسير الثعلبي ج ۷ ص ۱۶۴، تفسير السمعي ج ۴ ص ۵۱، زاد المسير ج ۶ ص ۳۸، تفسير البيضاوي ج ۴ ص ۲۴۰، تفسير البحر المحيط ج ۷ ص ۱۷، الدر المنثور ج ۵ ص ۸۸، روح المعاني ج ۱۹ ص ۸۶.

۱۰. وإمّا ما ذكر في القرآن من إبراهيم وأبيه آذر وكونه ضالاً- مشركاً فلا- يقدر في مذهبننا، لاین آذر كان عم إبراهيم: بحار الانوار ج ۳۵ ص ۱۵۶، كما انه ذكر نسب ابراهيم كذا: ابراهيم بن تارخ راجع: مناقب آل ابى طالب ج ۱ ص ۱۳۵، بحار الانوار ج ۱۵ ص

ص: ۳۴۳

۱۰۶، روض الجنان ج ۱۳ ص ۸۸ تفسیر المحيط ج ۱ ص ۵۳۶، تاریخ الطبری ج ۱ ص ۱۶۲، الكامل فی تاریخ لابن الاثیر ج ۱ ص ۹۴، قصص الانبیاء لابن کثیر ج ۱ ص ۱۶۷.

۱۱. فی قوله تعالى: (رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ)، قال: یعنی من ولد إسماعیل، فلذلك قال رسول الله: أنا دعوه أبی إبراهيم: تفسیر فرات الکوفی ج ۱ ص ۶۲، تفسیر الصافی ج ۱ ص ۱۹۰، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۱۳۰، بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۹۲، وراجع: دعائم الإسلام ج ۱ ص ۳۴، الخصال ص ۱۷۷، من لا یحضره الفقیه ج ۴ ص ۲۶۹، المسترشد ص ۶۴۹، الأمالی للطوسی ص ۳۷۹، الغیبه للطوسی ص ۶۸، مکارم الأخلاق ص ۴۴۲، مستطرفات السرائر ص ۶۲۰، بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۸۸، مسند أحمد ج ۵ ص ۲۶۲، المستدرک علی الصحیحین للحاکم ج ۲ ص ۴۱۸، فتح الباری ج ۶ ص ۴۲۶، صحیح ابن حبان ج ۱۴ ص ۳۱۳، المعجم الکبیر ج ۸ ص ۱۷۵، مسند الشامیین ج ۲ ص ۳۴۱، کنز العمال ج ۱۱ ص ۳۸۳.

۱۲. (الا- من اتی الله بقلب سلیم)، قال: القلب السلیم الذی یلقى ربه و لیس فیہ احد، قال: وکل قلب فیہ شرک او شک فهو ساقط...: الکافی ج ۲ ص ۱۶، وسائل الشیعه ج ۱ ص ۶۰، بحار الأنوار ج ۶۷ ص ۵۹، ج ۷۰۹ ص ۵۲.

۱۳. نالت الشیعه و الوثوب علی نوح بالضرب المبرح: کمال الدین ص ۱۳۳، بحار ج ۱۱ ص ۳۲۶، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۴۲۱.

۱۴. للاطلاع أكثر لتفسیر هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۴ ص ۳۲۱، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۸۹۲، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۴۶، جامع البیان ج ۱۹ ص ۱۲۰، تفسیر السمرقندی ج ۲ ص ۵۶۳، تفسیر الثعلبی ج ۷ ص ۱۷۴، زاد المسیر ج ۶ ص ۴۶، تفسیر البیضاوی ج ۴ ص ۲۴۸، تفسیر البحر المحيط ج ۷ ص ۲۷، فتح القدر ج ۴ ص ۱۱۱، روح المعانی ج ۱۹ ص ۱۱۲.

۱۵. للاطلاع أكثر لتفسیر هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۴ ص ۳۴۲، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۸۹۵، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۴۹، جامع البیان ج ۱۵ ص ۱۰۸، تفسیر السمعانی ج ۴ ص ۶۵، معالم التنزیل ج ۳ ص ۳۹۷، تفسیر البحر المحيط ج ۷ ص ۲۷، روح المعانی ج ۱۹ ص ۱۱۸.

۱۶. بقره ۸۹.

۱۷. بقره ۱۴۶.

۱۸. فانظر فیرفع حجب الهاویه فیراها بما فیها من بلايا...: بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۹۰، البرهان ج ۱ ص ۵۸۰.

۱۹. تاریخ بیهقی، ص ۲۸.

۲۰. تاریخ بیهقی ص ۱۹۱.

۲۱. در آیات ۱۸ و ۱۷ سوره حجر به این نکته اشاره شده است.

٢٢. قال عفيف الكندي: كان العباس لي صديقاً، وكنت أنزل عليه، فقدمت مكه ونزلت عليه، فبينما أنا أنظر إلى الكعبه نصف النهار إذ جاء رجل شاب، فرمى ببصره إلى السماء... فرجع الشاب فرجع الغلام والمرأه...: نظم درر السمطين ص ٨٤، وراجع: ذخائر العقبي ص ٥٩، بحار الأنوار ج ٣٨ ص ٢٤٣، مسند أحمد ج ١ ص ٢٠٩، مسند أبي يعلى ج ٣ ص ١١٧، المعجم الكبير ج ١٨ ص ٩٩، الاستيعاب ج ٣ ص ١٠٩٦، شرح نهج البلاغه لابن أبي الحديد ج ٤ ص ١١٩، كنز العمال ج ١٣ ص ١١٠، شواهد التنزيل ج ١ ص ١١٣، الطبقات الكبرى ج ٨ ص ١٧، التاريخ الكبير للبخارى ج ٧ ص ٧٤، الكامل لابن عبد البر ج ١ ص ٤١٩، تاريخ مدينه دمشق ج ٨ ص ٣١٣، تهذيب الكمال ج ٢٠ ص ١٨٤، ميزان الاعتدال ج ١ ص ٢٢٣، الإصابه ج ٤ ص ٤٢٥، لسان الميزان ج ١ ص ٣٩٥، تاريخ الطبرى ج ٢ ص ٥٧، الوافى بالوفيات ج ٢٠ ص ٥٨، عيون الأثر ج ١ ص ١٢٥، ينابيع المودّه ج ١ ص ١٩٢، كنت أوّل مسلم، فمكثنا بذلك ثلاث حجج، وما على وجه الأرض خلق يصلّى ويشهد لرسول الله بما

ص: ٣٤٤

أتاه غيرى، وغير ابنه خويلد رحمها الله، وقد فعل: الخصال ص ٣٦٦، الاختصاص ص ١٦٥، بحار الأنوار ج ١٦ ص ٢.

٢٣. جمع بنى عبد المطلب فى دار أبى طالب وهم أربعون... فصنع لهم على طعاما، أى رجل شاه مع مد من البر وصاعاً من لبن: السيره الحلبيه ج ١ ص ٤٦٠، منهاج الكرامه ص ١٤٧، المراجعات ص ١٨٧.

٢٤. إنه كان بمكّه أيام ألب عليه قومه عشائره، فأمر علياً أن يأمر خديجه أن تتخذ طعاماً، ففعلت، ثم أمره أن يدعو له أقرباءه من بنى عبد المطلب، فدعا أربعين رجلاً، فقال: هات لهم طعاماً يا على، فأتاه بثريده وطعام يأكله الثلاثة والأربعه...: قرب الإسناد ص ٣٢٥، بحار الأنوار ج ١٧ ص ٢٣١.

٢٥. فأحجم القوم عنها جميعاً، وقلت أنا وأتى لأحدثهم سنناً وأرمصهم عيناً وأعظمهم بطناً وأحمشهم ساقاً: الإرشاد للمفيد ج ١ ص ٣٣، مناقب آل أبيطالب ج ١ ص ٣٠٦، الروضه فى فضائل أمير المؤمنين ص ٧٠، بحار الأنوار ج ٣٨ ص ٢٢٢، الغدير ج ٢ ص ٢٧٩، شرح نهج البلاغه لابن أبى الحديد ج ١٣ ص ٢١١، كنز العمال ج ١٣ ص ١١٤، جامع البيان ج ١٩ ص ١٤٩، تفسير ابن كثير ج ٣ ص ٣٦٤، تاريخ مدينه دمشق ج ٤٢ ص ٤٩، تاريخ الطبرى ج ٢ ص ٦٣، الكامل فى التاريخ ج ٢ ص ٦٣، البدايه والنهائيه ج ٣ ص ٥٣، كشف الغمّه ج ١ ص ٦٣، السيره النبويه ج ١ ص ٤٥٩، تقريب المعارف ص ١٩٣.

٢٦. توجه كنيد: واژه «اکثرهم» در اينجا معنای «همه» را مى دهد.

٢٧. من قال فينا شعرا بنى الله له بيتا فى الجنه...: عيون اخبار الرضا ج ١ ص ١٥، وسائل الشيعه ج ١٤ ص ٥٩٧، بحار الأنوار ج ٢٦ ص ٢٣١، جامع احاديث الشيعه ج ١٢ ص ٥٦٨.

٢٨. يا معشر الشيعه علموا اولادكم شعر العبدى فانه على دين الله...: بحار الأنوار ج ٧٦ ص ٢٩٣، الغدير ج ٢ ص ٢٩٥، التفسير الصافى ج ٤ ص ٥٧، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٧١.

٢٩. فرقان: آيه ١٦

٣٠. كفى بالله وليا وكفى بالله نصيرا لعترتى وائمه امتى ومنتقماً من الجاحدين لحقهم...: البرهان ج ٤ ص ١٩٥.

للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ١٤ ص ٣٥٣، التفسير الأصفى ج ٢ ص ٨٩٨، التفسير الصافى ج ٤ ص ٥٤، البرهان ج ٤ ص ١٩٤، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٧٠، جامع البيان ج ١٩ ص ١٥٣، تفسير السمرقندى ج ٢ ص ٥٧٠، تفسير الثعلبى ج ٦ ص ١١٥، تفسير السمعانى ج ٤ ص ٧١، معالم التنزيل ج ٣ ص ٤٠٢، زاد المسير ج ٦ ص ٥٤، تفسير البيضاوى ج ٤ ص ٢٥٦، تفسير البحر المحيط ج ٧ ص ٢٨، الدر المشور ج ٥ ص ٩٩، فتح القدير ج ٤ ص ١٢٠، روح المعانى ج ١٣٩.

٣١. فوق عليه الامان فوضع رجله على ذنبها ثم تناول لحيتها...: كمال الدين ص ١٥١، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٤٢، البرهان ج ٤ ص ٢٤٨.

٣٢. أمّيا داوود فملكك ما بين الشاقت الى بلاد اصطخر و كذلك سليمان... الخصال ص ٢٤٨، بحار الأنوار ج ١٢ ص ١٨١، تفسير العياشي ج ٢ ص ٣٤٠، التفسير الصافي ج ٣ ص ٢٥٩، البرهان ج ٣ ص ٦٦٤، و مكث في ملكه اربعين سنه... بحار الأنوار ج ١١ ص ٥٦.

٣٣. بحار ج ١٤ ح ٢٨.

٣٤. لتسيحه في صحيفه مومن خير مما اعطى ابن داوود: بحار الأنوار ج ١٤ ص ٨٣.

٣٥. فدك: قريه بالحجاز بينها وبين المدينه يومان... وفيها عين فواره ونخيل كثيره... معجم البلدان ج ٤ ص ٢٣٨.

٣٦. فلما سمع أهل فدك قصّتهم بعثوا محيصة بن مسعود إلى النبي يسألونه أن يسترهم بأثواب... مناقب آل أبي طالب ج ١ ص ١٦٧، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٢٥، وراجع: إمتاع الأسماع ج ١ ص ٣٢٥، السقيفة وفدك ص ٩٩، عون المعبود ج ٨ ص ١٧٥،

ص: ٣٤٥

الاستذكار لابن عبد البرّ ج ٨ ص ٢٤٦ ، فتوح البلدان ج ١ ص ٣٦ ، كتاب الموطأ ج ٢ ص ٨٩٣ .

٣٧. فقال جبرئيل: يا محمّد، انظر إلى ما خصّك الله به وأعطاكه دون الناس...: نور الثقلين ج ٥ ص ٢٧٧ ، كتاب المحبر ص ١٢١ ، إعلام الوری ج ١ ص ٢٠٩ ، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٢٣ .

٣٨. إنّ الله تبارك وتعالى لمّا فتح على نبيّه فدك وما والاها... فأنزل الله على نبيّه وَءَاتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ...: الكافي ج ١ ص ٥٤٣ ، بحار الأنوار ج ٤٨ ص ١٥٦ ، جامع أحاديث الشيعة ج ٨ ص ٦٠٦ ، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٨٦ ، وراجع: الموسوعه الكبرى عن فاطمه الزهراء ج ١٢ ص ٨٥ ، شواهد التنزيل للحسكاني ج ١ ص ٤٤١ ، الدرّ المنثور ج ٤ ص ١٧٧ ، روح المعاني ج ١٥ ص ٦٢ ، مجمع الزوائد ج ٧ ص ٤٩ ، مسند أبي يعلى ج ٢ ص ٣٣٤ ، كنز العمال ج ٣ ص ٧٦٧ .

٣٩. فأجابها أبو بكر فقال: يا بنت رسول الله، لقد كان أبوك بالمؤمنين عطوفاً كريماً ، رؤفاً رحيماً...: الاحتجاج ج ١ ص ١٤١ ، بحار الأنوار ج ٢٩ ص ٢٣٠ ، أعيان الشيعة ج ١ ص ٣١٧ .

٤٠. فقالت عليها السلام: سبحان الله ! ما كان أبي رسول الله صلّى الله عليه وآله عن كتاب الله صادفاً، ولا لأحكامه مخالفاً، بل كان يتبع أثره...: الاحتجاج ج ١ ص ١٤١ ، بحار الأنوار ج ٢٩ ص ٢٣٠ ، أعيان الشيعة ج ١ ص ٣١٧ ، وراجع: شرح الأخبار ج ٣ ص ٣٦ ، دلائل الإمامه ص ١١٧ ، الاحتجاج ج ١ ص ١٣٨ ، بحار الأنوار ج ٢٩ ص ٢٢٦ ، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٤٥٠ ، المبسوط للسرخسي ج ١٢ ص ٣٠ ، مسند أحمد ج ١ ص ٩ ، صحيح البخاري ج ٥ ص ٨٢ ، صحيح مسلم ج ٥ ص ١٥٣ ، سنن الترمذي ج ٢ ص ٢٣ ، عمده القاري ج ١٧ ص ٢٥٧ ، صحيح ابن حبان ج ١١ ص ١٥٢ ، التمهيد لابن عبد البرّ ج ٨ ص ١٥٢ ، كنز العمال ج ٥ ص ٦٠٤ .

٤١. مكتوب في التوراه: اشكر من أنعم عليك، وأنعم على من شكرك، فإنّه لا- زوال للنعماء إذا شكركت، ولا- بقاء لها إذا كفرت...: الكافي ج ٢ ص ٩٤ ، وسائل الشيعة ج ١٥ ص ٣١٥ ، الجواهر السنيه ص ٤٠ ، جامع أحاديث الشيعة ج ١٣ ص ٥٣٣ .

٤٢. وأشهد أنّكم الأئمة الراشدون، المهديون المعصومون، المكرّمون المقرّبون، المتّقون الصادقون المصطفون...: عيون أخبار الرضا ج ١ ص ٣٠٥ ، من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩ ، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥ ، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩ ، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣ ، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧ ، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨ ، قال: أفمن عنده علم الكتاب كلّه أفهم، أم من عنده علم الكتاب بعضه؟ قلت: لا، بل من عنده علم الكتاب كلّه، قال: فأوماً بيده إلى صدره وقال: علم الكتاب والله كلّه عندنا: الكافي ج ١ ص ٢٥٧ ، وراجع: بصائر الدرجات ص ٢٣٣ ، بحار الأنوار ج ٢٦ ص ١٩٧ ، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٥٢٣ ، غايه المرام ج ٤ ص ٥٧ .

٤٣. أنتم الصراط الأقوم، وشهداء دار الفناء، وشفعاء دار البقاء، والرحمه الموصوله...: عيون أخبار الرضا ج ١ ص ٣٠٥ ، من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩ ، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥ ، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩ ، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣ ، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧ ، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨ ، ما أكرم أهل هذه المنزله عليك، وما أحبهم إليك، وما أشرفهم لديك... يا آدم ويا حوّاء، لا تنظرا إلى أنوارى وحججى بعين الحسد فأهبطكما عن جوارى وأحلّ بكما هوانى...: معاني الأخبار

ص ١١٠، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٧٦، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٣، غايه المرام ج ٤ ص ١٨٨.

٤٤. فظنت أنه ماء فرفعت ثوبها وابتدت ساقها...: تفسير القمي ج ٢ ص ١٢٨، البرهان ج ٤ ص ٢٠٧، جامع احاديث الشيعة ج ١٦ ص ٥٤٦، بحار الأنوار ج ١٤ ص ١١١.

٤٥. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ١٥ ص ١٢، جامع البيان ج ١٩ ص ٢٠٤، تفسير السمرقندي ج ٧ ص ٢٠٤، زاد المسير ج ٦ ص ٧١، تفسير البحر المحيط ج ٧ ص ٤٩، الدر المنثور ج ٥ ص ١١٠، روح المعاني ج ١٩ ص ٢٠٨.

ص: ٣٤٦

٤٦. فلما اتوه قاتلتهم الملائكة في دار صالح رجما بالحجاره...: تفسير القمى ج ٢ ص ١٣٢، التفسير الصافى ج ٤ ص ٧٠، البرهان ج ٤ ص ٢٢٢، بحار الأنوار ج ١١ ص ٣٨١.

٤٧. (امن يجيب المضطر اذا دعاه)، قال: هذه الايه نزلت فى القائم: البرهان ج ٤ ص ٢٢٥، معجم احاديث الامام المهدي ج ٥ ص ٣٠٩، كانى انظر اليه وقد اسند ظهره الى الحجر فينشد الله حقه...: الغيبه للنعمانى ص ١٨٧، البرهان ج ٤ ص ٢٢٥.

٤٨. فى رايه المهدي مكتوب عليها: السبعه لله: كمال الدين ص ٦٥٤، الملاحم والفتن ص ١٤٣، ينابيع الموده ج ٣ ص ٢٦٧، رسول الله صلى الله عليه وآله: له علم إذا حان وقت خروجه انتشر ذلك العلم من نفسه...: عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ٢ عليه السلام ٦٥، كمال الدين ص ١٥٥، أعيان الشيعة ج ٢ ص ٦٠، قصص الأنبياء للراوندى ص ٣٦١). (الإمام الباقر عليه السلام: ... حتى يسند ظهره إلى الحجر الأسود ويهزّ الرايه الغالبه: الغيبه للنعمانى ص ٣٢٩، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٧٠).

٤٩. فيقول له جبرئيل: يا سيدى، قولك مقبول، وأمرك جائز...: مختصر بصائر الدرجات ص ١٨٢.

٥٠. فيمسح يده على وجهه ويقول: الحمد لله الذى صدقنا وعده وأورثنا الأرض...: بحار الأنوار ج ٥٣ ص ٦.

٥١. آيات اول سوره تكوير.

٥٢. در بعضى روايات به اين نکته اشاره شده است كه قبر كافر، گودالى از آتش مى شود و كافر در آن آتش تا روز قيامت مى سوزد، اين مربوط به برزخ است، زيرا وقتى ما سر قبر كافر مى رويم، آتشی نمى بينيم: يسلط الله عليه حيات الارض...: جامع احاديث الشيعة ج ١٤ ص ٢٣، تفسير العياشى ج ٢ ص ٢٢٨، البرهان ج ٣ ص ٣٠٢.

٥٣. مريم، آيه ٣٣-٣٠

٥٤. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ١٥ ص ٦٩، التفسير الأصفى ج ٢ ص ٩١٥، التفسير الصافى ج ٤ ص ٧٣، تفسير الثعلبى ج ٧ ص ٢٢١، تفسير السمعانى ج ٤ ص ١١١، زاد المسير ج ٦ ص ٧٩، تفسير البحر المحيط ج ٧ ص ٧٧.

٥٥. يا على، اذا كان آخر الزمان، اخرجك الله فى احسن صورت و معك ميسم: بحار الأنوار ج ٣٩ ص ٢٤٣، تفسير القمى ج ٢ ص ١٣٠، التفسير الصافى ج ٤ ص ٧٤، البرهان ج ٤ ص ٢٢٨.

٥٦. سوره هود آيه ٦. سوره نحل، آيه ٦١. سوره انفال آيه ٢٢.

٥٧. تخرج دابه الارض ومعها عصا موسى وخاتم سليمان...: بحار الأنوار ج ٣٩ ص ٣٤٥، البرهان ج ٤ ص ٢٣٠.

٥٨. ان الرجعه ليست بعامة و هى خاصه، لا يرجع الا- من محض الايمان محضا او محض الشرك محضا...: مختصر بصائر الدرجات ص ٢٤، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ٣٩، البرهان ج ٣ ص ٥٠٧.

٥٩. الحسنه معرفه الولايه وحبنا اهل البيت والسيئه انكار اولايه... الكافي ج ١ ص ١٨٥، بحار الأنوار ج ٧ ص ٣٠٥، التفسير الصافي ج ٤ ص ٧٨، البرهان ج ٤ ص ٢٣٢، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ١٠٤.

٦٠. أى البقاع أفضل؟ فقلت: الله ورسوله وابن رسوله أعلم، فقال: إن أفضل البقاع ما بين الركن والمقام... المحاسن ج ١ ص ٩١، الكافي ج ٨ ص ٢٥٣، من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٢٤٥، وسائل الشيعة ج ١ ص ١٢٢، مستدرك الوسائل ج ١ ص ١٤٩، شرح الأخبار ج ٣ ص ٤٧٩، الأمالي للطوسي ص ١٣٢، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ١٧٣، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٤٢٦، ثم قُتل بين الصفا والمروه مظلوماً، ثم لم يوالك يا عليّ، لم يشم رائحة الجنّة ولم يدخلها: المناقب للخوارزمي ص ٦٧، مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ٢، كشف الغمّه ج ١ ص ١٠٠، نهج الإيمان لابن جبر ص ٤٥٠، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ١٩٤، وج ٣٩ ص ٢٥٦، ٢٨٠، الغدير ج ٢ ص ٣٠٢، وج ٩ ص ٢٦٨، بشاره المصطفى ص ١٥٣.

٦١. من مات ولم يعرف امام زمانه، مات ميتة جاهليه: وسائل الشيعة ج ١٦ ص ٢٤٦، مستدرك الوسائل ج ١٨ ص ١٨٧، اقبال

ص: ٣٤٧

الاعمال ج ۲ ص ۲۵۲، بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۶۸، جامع أحاديث الشيعة ج ۲۶ ص ۵۶، الغدير ج ۱۰ ص ۱۲۶.

۶۲. اما في القيامة فكلكم في الجنة بشفاعه النبي المطاع او وصى النبي ولكني والله اتخوف عليكم في البرزخ...: الكافي ج ۳ ص ۲۴۲، بحار الأنوار ج ۶ ص ۲۶۷، الوافي ج ۲۵ ص ۶۰۶.

۶۳. طه آيه ۱۴.

۶۴. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۵ ص ۶۹، التفسير الأصفى ج ۲ ص ۹۱۸، التفسير الصافي ج ۴ ص ۷۸، البرهان ج ۴ ص ۲۳۶، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۱۰۵، جامع البيان ج ۲۰ ص ۳۱، تفسير السمرقندي ج ۲ ص ۵۹۶، تفسير الثعلبي ج ۷ ص ۲۲۶، تفسير السمعاني ج ۴ ص ۱۱۸، معالم التنزيل ج ۳ ص ۴۳۳، زاد المسير ج ۶ ص ۸۴، تفسير البيضاوي ج ۴ ص ۲۸۱، تفسير البحر المحيط ج ۷ ص ۷۸، الدر المنثور ج ۶ ص ۳۵۸، فتح القدير ج ۴ ص ۱۵۶، روح المعاني ج ۴ ص ۱۵۶.

۶۵. إن فرعون رأى في منامه أن ناراً قد أقبلت من بيت المقدس حتى اشتملت على بيوت مصر فأحرقتها وأحرق القبط، وتركت بني إسرائيل: فرج المهموم ص ۲۷، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۱۴ و ۵۱ و ۷۵، التبيان للطوسي ج ۱ ص ۲۲۴، تفسير مجمع البيان ج ۱ ص ۲۰۵، جامع البيان ج ۱ ص ۳۸۹، تفسير ابن أبي حاتم ج ۱ ص ۱۰۶، تفسير الثعلبي ج ۱ ص ۱۱۹، روح المعاني ج ۲ ص ۴۳، تاريخ الطبري ج ۱ ص ۲۷۳، الكامل ج ۱ ص ۱۷۰.

۶۶. إنه يولد في بني إسرائيل غلام يسلبك ملكك ويغلبك على سلطانك، ويخرجك وقومك من أرضك، ويدل دينك، وقد أظلك زمانه الذي يولد فيه: فرج المهموم لابن طاووس ص ۲۷، جامع البيان ج ۱ ص ۳۹۰، تاريخ الطبري ج ۱ ص ۲۷۲، الكامل في التاريخ ج ۱ ص ۱۷۰.

۶۷. لأن فرعون كان يشق بطون الجبال في طلب موسى: كمال الدين ص ۴۲۷، الثاقب في المناقب ص ۲۰۱، مدينه المعاجز ج ۸ ص ۱۶، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۲۱۳۳، أعيان الشيعة ج ۲ ص ۴۶، بحار الأنوار ج ۵۱ ص ۱۳.

۶۸. لما كان بلغه عن بني إسرائيل أنهم يقولون: إنه يولد فينا رجل يقال له موسى بن عمران يكون هلاك فرعون وأصحابه على يديه...: تفسير القمّي ج ۲ ص ۱۳۵، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۳۷۸، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۲۵، ذبح في طلب موسى سبعين ألف وليد: تفسير القرطبي ج ۱۳ ص ۲۵۱، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۵۳.

۶۹. در قرآن مفهوم «مستضعف» در سه آیه ذکر شده است. باید دقت کنم که در هر آیه، منظور از مطلب چه کسی می باشد:

* آیه ۵ قصص: مستضعف مؤمن.

مستضعف مؤمن کسی است که در بالاترین رتبه ایمان است، اما به او ظلم و ستم می شود و کسی به او یاری نمی کند. او در میان دشمنانش تنها می ماند و مظلومانه شهید می شود.

خدا در آیه ۵ سوره قصص می گوید: «من اراده می کنم تا بر کسانی که مستضعف شده اند، منت بنهم و آنان را پیشوایان مردم قرار دهم و آنان را وارث زمین کنم». منظور از آنان، اهل بیت می باشند که دشمنان حق آنان را غصب می کنند، اما سرانجام خداوند به آنان حکومت زمین را می دهد. این آیه، اشاره به زمان ظهور مهدی و رجعت ائمه دارد.

من فکر می کنم واژه مظلوم به خوبی مستضعف مؤمن را معنا کند.

* آیه ۳۲ سوره سبا: مستضعف کافر

مستضعف کافر کسی است سخن حق به او رسیده است، حق را شناخته است و آن را انکار کرده است، او به اختیار خود به سخن رهبران کافر خود گوش کرده است و گمراه شده است. آنان در روز قیامت به عذاب جهنم گرفتار می شود.

من فکر می کنم واژه پیرو گمراه به خوبی مستضعف کافر را معنا کند.

ص: ۳۴۸

* آیه ۹۷ سوره نساء: مستضعف فکری.

مستضعف فکری کسی که به سبب ضعف فکری نتواند حق را تشخیص بدهد، مثل انسانی که دیوانه است یا کودکی که در همان سن کودکی از دنیا برود. همچنین کسی اصلاً پیام اسلام به او نرسیده است، مستضعف فکری است، در واقع او نه کافر است و نه مسلمان. زمینه ایمان آوردن برای او فراهم نشده است، کافر کسی است که حق را بشناسد و آن را قبول نکند، کسی که اصلاً چیزی از حق نشنیده است، کافر نیست! این نکته بسیار مهم است: مستضعف فکری، اصلاً کافر نیست.

هیچ کس نمی داند که سرنوشت مستضعف فکری در روز قیامت چه خواهد شد، خدا در روز قیامت، برای آنان زمینه امتحان فراهم می کند و به او حق انتخاب می دهد. او به اختیار خود، ایمان یا کفر را می پذیرد، اگر ایمان را انتخاب نمود به بهشت می رود و گر نه جهنم جای اوست.

من فکر می کنم واژه بی خبر و عقب مانده به خوبی مستضعف فکری را معنا کند.

اما متن احادیث در این موضوع: عن جمیل بن دراج، قال: قلت لأبی عبد الله: إني ربما ذكرت هؤلاء المستضعفين، فأقول: نحن وهم في منازل الجنة. فقال أبو عبد الله: لا يفعل الله ذلك بكم أبداً: الكافي ج ۲ ص ۴۰۶، شرح الاخبار ج ۳ ص ۵۸۵، البرهان ج ۲ ص ۱۵۷، عن أبي عبد الله: من عرف اختلاف الناس فليس بمستضعف: المحاسن ج ۱ ص ۷۸، الكافي ج ۲ ص ۴۰۵، بحار الأنوار ج ۶۹ ص ۱۶۲، عن زراره، عن أبي جعفر، قال: سألته عن قول الله عز وجل: إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ، فقال: هو الذي لا يستطيع الكفر فيكفر، ولا يهتدي إلى سبيل الإيمان فيؤمن، والصبيان، ومن كان من الرجال والنساء على مثل عقول الصبيان مرفوع عنهم القلم: معاني الاخبار ص ۲۰۱، تفسير العياشي ج ۱ ص ۲۶۹، بحار الأنوار ج ۶۹ ص ۱۵۷. عن أبي جعفر عليه السلام، قال: إذا كان يوم القيامة احتج الله عز وجل على سبعة: على الطفل، والذي مات بين النبيين... فيبعث الله عز وجل إليهم رسولا - فيؤج لهم ناراً و يقول: إن ربكم يأمركم أن تثبوا فيها فمن وثب فيها كانت عليه برداً وسلاماً ومن عصى سيق إلى النار: التوحيد ص ۳۹۲، الخصال ص ۲۸۳، معاني الاخبار ص ۴۰۸، من لا يحضره الفقيه ص ۴۹۲، بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۹۰. عن زراره بن أعين عن أبي جعفر في حديث:....: لله عز وجل فيهم المشيه، أنه إذا كان يوم القيامة احتج الله تبارك وتعالى على سبعة: على الطفل....: التوحيد ص ۳۹۲، نور البراهين ص ۳۹۳.

۷۰. فناداني أبو محمد عليه السلام: يا عمه، هلّمى فأتيني بابني. فأتيته به، فتناول ه وأخرج لسانه فمسحه على عينيه ففتحها... الغيبة ص ۲۳۵، مدینه المعاجز ج ۸ ص ۲۹، بحار الأنوار ج ۵۱ ص ۱۷، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۱۱۱.

۷۱. إن رسول الله صلى الله عليه وآله نظر إلى عليّ والحسن والحسين عليهم السلام فبكى وقال: أنتم المستضعفون بعدى... معاني الأخبار ص ۷۹، وراجع: دعائم الإسلام ج ۱ ص ۲۲۵، عيون أخبار الرضا ج ۱ ص ۶۶، شرح الأخبار ج ۲ ص ۴۹۴، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۱۶۸ و ج ۲۸ ص ۵۰.

۷۲. فجاء عمّرمعه قيس، فتلقتّه فاطمه عليها السلام على الباب، فقالت فاطمه: يا بن الخطاب! أتراك محرّقا عليّ بابي؟! قال: نعم! أنساب الأشراف ج ۲ ص ۲۶۸، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۳۸۹، فقال عمر بن الخطاب: اضرموا عليهم البيت ناراً...:

الأمالى للمفید ص ٤٩ ، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٣١ ، وكان يصيح: احرقوا دارها بمن فيها، وما كان فى الدار غير على والحسن والحسين: الملل والنحل ج ١ ص ٥٧.

٧٣. والذى نفس عمر بيده، تخرجن أو لأحرقنها على من فيها، فقيل له: يا أبا حفص ، إن فيها فاطمه ! قال: وإن !: الغدير ج ٥ ص ٣٧٢ ، الإمامه والسياسه ج ١ ص ١٩.

٧٤. فضرب عمر الباب برجله فكسره، وكان من سعف، ثم دخلوا، فأخرجوا علينا عليه السلام ملتبياً...: تفسير العياشى ج ٢ ص ٦٧ ، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٢٧ .

ص: ٣٤٩

٧٥. عصر عمر فاطمه عليها السلام خلف الباب، ونبت مسمار الباب في صدرها، وسقطت مريضه حتى ماتت: مؤمر علماء بغداد ص ١٨١.

٧٦. وهي تجهر بالبكاء وتقول: يا أبتاه يا رسول الله، ابنتك فاطمه تُضرب؟!... الهدايه الكبرى ص ٤٠٧، وقالت: يا أبتاه يا رسول الله، هكذا كان يفعل بحبيبتك وابنتك؟!...: بحار الأنوار ج ٣٠ ص ٢٩٤.

٧٧. إن موسى عليه السلام لما حملته أمه به لم يظهر حملها إلا عند وضعه، وكان فرعون قد وكل بنساء بنى إسرائيل نساء من القبط تحفظهن: تفسير القمى ج ٢ ص ١٣٥، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٢٥.

٧٨. ذبح في طلب موسى سبعين ألف وليد: تفسير القرطبي ج ١٣ ص ٢٥١، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٥٣.

٧٩. انه كان لفرعون يومئذ بنت لم يكن له ولد غيرها و كانت من اكرم الناس اليه و كان بها برص شديد...: تفسير الألوسي ج ٢٠ ص ٤٦، تفسير ابي السعود ج ٧ ص ٤.

٨٠. فقالت: لا استطع ان ادع بيتي و ولدى فان طابت نفسك ان تعطيني فاذهب به الى بيتي...: بحار الأنوار ج ١٣ ص ٥٥، مجمع الزوائد ج ٧ ص ٥٨، تفسير السمرقندي ج ٢ ص ٣٩٦، الدر المنثور ج ٤ ص ٢٩٧.

٨١. اشده ثمان عشر سنه و استوى: التحى: معانى الاخبار ص ٢٢٦، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ١١٧.

٨٢. قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ يَعْنِي الْاِقْتِتَالِ الَّذِي وَقَعَ بَيْنَ الرَّجُلِ لَا مَا فَعَلَهُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَتْلِهِ اِنَّهُ يَعْنِي الشَّيْطَانَ عَيْدُوً مُضْتَلُّ مُبِينٌ...: عيون اخبار الرضا ج ١ ص ١٧٦، الاحتجاج ج ٢ ص ٢١٨، بحار الأنوار ج ١١ ص ٨٠، التفسير الصافي ج ٤ ص ٨٤.

٨٣. قلت: ايتها التي قالت ان ابى يدعوك؟ قال: التي تزوج بها: وسائل الشيعة ج ٢١ ص ٢٨١، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٢٢.

٨٤. فوقع عليه الامان فوضع رجله على ذنبها ثم تناول لحيتها...: كمال الدين ص ١٥١، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٤٢، البرهان ج ٤ ص ٢٤٨.

٨٥. سورة مريم آيه ٥٣.

٨٦. فرجعت اليه متلطحه بالدم فقال: قد قتلت اله موسى...: تفسير السمعي ج ٤ ص ١٤١، جامع البيان للطبري ج ٢٠ ص ٩٦.

٨٧. جهت توضيحات بيشر به سورة طه آيه ٨ تا آيه ٨٠ مراجعه كنيد.

٨٨. فحرمها الله عليهم أربعين سنه وتيههم فكان إذا كان العشاء وأخذوا فى الرحيل، نادوا: الرحيل الرحيل...: تفسير العياشى ج ١ ص ٣٠٥، التفسير الصافي ج ٢ ص ٢٦، التفسير الاصفى ج ١ ص ٢٦٩، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٦٠٨.

۸۹. سوره طه، آیه ۸۰ تا ۹۹.

۹۰. وما كنت من الشاهدين قال: بالخلافه ليوشع بن نون من بعده... البرهان ج ۴ ص ۲۶۷، بحار الأنوار ج ۲۶ ص ۲۹۵.

۹۱. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۵ ص ۱۲۶، التفسير الأصفى ج ۲ ص ۹۲۹، التفسير الصافي ج ۴ ص ۹۲، البرهان ج ۴ ص ۲۷۰، جامع البيان ج ۲۰ ص ۹۹، تفسير السمرقندی ج ۲ ص ۶۱۰، تفسير الثعلبي ج ۷ ص ۲۵۱، تفسير السمعاني ج ۴ ص ۱۴۳، معالم التنزيل ج ۳ ص ۳۳۴، زاد المسير ج ۶ ص ۱۰۱، تفسير البيضاوي ج ۴ ص ۲۹۵، تفسير البحر المحیط ج ۷ ص ۱۱۶، فتح القدير ج ۴ ص ۱۷۶، روح المعاني ج ۲۰ ص ۸۶.

۹۲. ابراهيم، آیه ۲۲

۹۳. عبادت در اين اينجا به معنای عبادت در اطاعت است.

۹۴. اسرا: آیه ۹۷

۹۵. ووقعوا في الحيره اذ تركوا الامام عن بصيره وزين لهم الشيطان اعمالهم... الكافي ج ۱ ص ۲۰۱، الامالي للصدوق ص ۷۷۷،

ص: ۳۵۰

كمال الدين ص ٦٧٨، معانى الاخبار ص ٩٩، البرهان ج ٤ ص ٢٨٤.

٩٦. من كل امه شهيدا، يقول: من كل فرقه من هذه الالهه امامها: بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٣٤١١، تفسير القمى ج ٢ ص ١٤٣، التفسير الصافى ج ٤ ص ١٠٢.

٩٧. نزلت فى امه محمّد خاصه، فى كل قرن منهم امام منا شاهد عليهم، ومحمّد فى كل قرن شاهد علينا: الكافى ج ١ ص ١٩٠، شرح الاخبار ج ١ ص ٤٢٠، بحار الأنوار ج ٧ ص ٢٨٣، التفسير الصافى ج ١ ص ٤٥١، نور الثقلين ج ١ ص ٤٨٢.

٩٨. مؤمنون: آيه ٤١-٣٨

٩٩. يا يونس، من زعم أنّ للهّ وجهاً كالوجوه فقد أشرك، ومن زعم أنّ للهّ جوارح كجوارح المخلوقين فهو كافر بالله...: كفايه الأثر ص ٢٥٥، الفصول المهمه للحزّ العاملى ج ١ ص ٢٤٤، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٨٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ١٦٧.

١٠٠. كل شى هالك الا دينه...: المحاسن ج ١ ص ٢١٩، بصائر الدرجات ص ٨٥، التوحيد ص ١٤٩، بحار الأنوار ج ٤ ص ٥.

للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ١٥ ص ٨٨، البرهان ج ٤ ص ٢٩٣، جامع البيان ج ٢٠ ص ١٥٤، تفسير السمرقندى ج ٢ ص ٦٢٣، تفسير الثعلبى ج ٧ ص ٢٣٢، تفسير السمعانى ج ٤ ص ١٦٤، معالم التنزيل ج ٣ ص ٤٥٩، زاد المسير ج ٦ ص ١١٧، تفسير البيضاوى ج ٤ ص ٣٠٦، روح المعانى ج ٢٠ ص ١٣٠.

١٠١. كان يعذب بلالا بمكّه عذاباً شديداً لأجل إسلامه، وكان يخرجّه إلى الرمضاء إذا حميت فيضجعه على ظهره...: عمدته القارئ ج ١٢ ص ١٢٩ وراجع: شرح نهج البلاغه ج ١٤ ص ١٣٨، سير أعلام النبلاء ج ١ ص ٣٥٢، تاريخ الطبرى ج ٢ ص ١٥٣، وكان أميه بن خلف يخرجّه إذا حميت الظهره فيطرحه على ظهره فى بطحاء مكّه...: البدايه والنهائيه ج ٣ ص ٧٤، الكامل فى التاريخ ج ٢ ص ٦٦، أعيان الشيعة ج ٣ ص ٦٠٥، السيره النبويه لابن هشام ج ١ ص ٢١٠، السيره النبويه لابن كثير ج ١ ص ٤٩٢، سبل الهدى والرشاد ج ٢ ص ٣٥٧، السيره الحلبيه ج ١ ص ٤٧٩.

١٠٢. فأعطوه بلال الولدان، وأخذوا يطوفون به شعاب مكّه وهو يقول: أحد أحد: مسند أحمد ج ١ ص ٤٠٤، سنن ابن ماجه ج ١ ص ٥٣، المستدرک للحاكم ج ٣ ص ٢٨٤، السنن الكبرى للبيهقى ج ٨ ص ٢٠٩، المصنّف لابن أبى شيه ج ٧ ص ٥٣٧، صحيح ابن حبان ج ١٥ ص ٥٥٩، الاستيعاب ج ١ ص ١٧٩، تخريج الأحاديث والآثار ج ٢ ص ٢٤٦، كنز العمال ج ١٣ ص ٣٠٨، الدرّ المنثور ج ٥ ص ١٤١، فتح القدير ج ٤ ص ١٩٥، معرفه الثقات ج ٢ ص ٣٤٩، تهذيب الكمال ج ٢١ ص ٢٢١.

١٠٣. أول شهيد استشهد فى الإسلام سميه أمّ عمار، طعنها أبو جهل فى قلبها بحربه فقتلها: الاستيعاب ج ٤ ص ١٨٦٤، الطبقات الكبرى ج ٨ ص ٢٦٤، البدايه والنهائيه ج ٣ ص ٧٦، كانت بنو مخزوم يخرجون بعمار بن ياسر وأبيه وأمه، وكانوا أهل بيت إسلام، إذا حميت الظهره يعذبونهم برمضاء مكّه: البدايه والنهائيه ج ٣ ص ٧٦، السيره النبويه لابن هشام ج ١ ص ٢١١، السيره النبويه لابن كثير ج ١ ص ٤٩٤.

١٠٤. كان هو وولده و من تبعه ثمانين نفسا: علل الشرايع ج ١ ص ٣٠، بحار الأنوار ج ١١ ص ٣٢٢، البرهان ج ٣ ص ١٠٥.

١٠٥. نالت الشيعة و الوثوب على نوح بالضرب المبرح: كمال الدين ص ١٣٣، بحار ج ١١ ص ٣٢٦، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٤٢١.

١٠٦. لبثوا فيها سبعة ايام و لياليها و طافت بالبيت اسبوعاً...: الكافي ج ٨ ص ٢٨١، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤٥٠، البرهان ج ٣ ص ١٠٣، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٣٦٦.

١٠٧. عاش نوح ع بعد الطوفان خمسمائة سنة...: الكافي ج ٨ ص ٢٨٥، بحار الأنوار ج ١١ ص ٢٨٥.

١٠٨. وجاء ابوه فلطمه لطمه وقال له: ارجع عما انت عليه...: تفسير القمي ج ٢ ص ٧١، تفسير الصافي ج ٣ ص ٣٤٥، البرهان ج ٣ ص ٨٢٣، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٤٣١.

ص: ٣٥١

۱۰۹. فآمن له لوط و خرج مهاجرا الى الشام هو و ساره و لوط: الكافي ج ۸ ص ۳۷۰، مراه العقول ج ۲۶ ص ۵۵۵، البرهان ج ۳ ص ۸۲۵، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۴۳۹.

۱۱۰. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۵ ص ۲۰۱، التفسير الأصفى ج ۲ ص ۹۴۵، التفسير الصافي ج ۴ ص ۱۱۶، جامع البيان ج ۲۰ ص ۱۷۹، تفسير الثعلبي ج ۷ ص ۲۷۷، تفسير السمعاني ج ۴ ص ۱۷۸، معالم التنزيل ج ۳ ص ۴۶۶، زاد المسير ج ۶ ص ۱۲۹، روح المعاني ج ۲۰ ص ۱۵۴.

۱۱۱. ابراهيم: آیه ۲۰-۱۹

۱۱۲. تفکر ساعه يعدل عبادته سبعين سنه: روح المعاني ج ۱۲ ص ۱۱.

۱۱۳. آل عمران: آیه ۱۹۴ - ۱۹۰.

۱۱۴. ذکر الله لاهل الصلاه اكبر من ذكرهم اياه...: تفسير القمي ج ۲ ص ۱۵۰، التفسير الصافي ج ۴ ص ۱۱۸، البرهان ج ۴ ص ۳۲۳، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۱۶۲.

۱۱۵. (بل هو آيات بينات في صدور الذين اوتوا العلم)، قال: هم الائمة من آل محمد: بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۱۸۹، البرهان ج ۴ ص ۳۲۸.

۱۱۶. ان هذا العلم انتهى الی فی القرآن...: بصائر الدرجات ص ۲۲۶، وسائل الشيعه ج ۲۸ ص ۱۹۹، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۲۰۳.

۱۱۷. اسرا: آیه ۸۹

۱۱۸. انعام: آیه ۳۱

۱۱۹. الخسر: النقصان، والخسران كذلك، والفعل خسر يخسر خسراً، والخاسر: الذي وضع في تجارته: كتاب العين ج ۴ ص ۱۹۵، و راجع: الصحاح ج ۲ ص ۶۴۵، مختار الصحاح ص ۹۹، لسان العرب ج ۴ ص ۲۳۸، التحقيق في كلمات القرآن ج ۳ ص ۵۲.

۱۲۰. تکرار یَسْتَعْجِلُونَكَ للدلاله على کمال جهلهم و فساد فهمهم و أن استعجالهم هو استعجال لأمر مؤل...: ارشاد الاذهان ج ۱ ص ۴۰۸.

در اینجا دو نکته را باید ذکر کنم:

* نکته اول: عبارت انّ جهنّم محیطه بالكافرين با توجه به جمله (يوم يغشاهم من العذاب) معنا می شود. قرآن از عذاب روز قیامت آنان خبر می دهد.

* نکته دوم: عبارت (من فوقهم و من ارجلهم) معنای کنایه ای دارد و معنای واقعی آن همه اطراف آن ها می باشد.

۱۲۱. من فر بدینه من ارض الی ارض... اتوجب الجنه و کان رفیق ابراهیم و محمّد...:بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۳۱، تخریج الاحادیث و الآثار ج ۱ ص ۳۵۱، تفسیر جوامع الجامع ج ۱ ص ۴۳۳، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۴۹۰، نور الثقلین ج ۱ ص ۵۴۱، تفسیر السمرقندی ج ۲ ص ۶۳۸.

۱۲۲. للاطلاع أكثر لتفسیر هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۵ ص ۲۱۴، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۹۴۹، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۱۲۱، البرهان ج ۴ ص ۳۲۸، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۱۶۷، جامع البیان ج ۲۱ ص ۱۲، تفسیر السمرقندی ج ۲ ص ۶۳۸، تفسیر الثعلبی ج ۷ ص ۲۸۷، تفسیر السمعانی ج ۴ ص ۱۸۹، معالم التنزیل ج ۳ ص ۴۷۲، زاد المسیر ج ۶ ص ۱۳۷، تفسیر البیضاوی ج ۴ ص ۳۲۱، تفسیر البحر المحیط ج ۷ ص ۱۵۲، الدر المنثور ج ۵ ص ۱۴۹، فتح القدر ج ۴ ص ۲۱۰، رور الآلوسی ج ۲۰ ص ۱۳۲.

۱۲۳. (والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا...) ک قال: نزلت فینا اهل البیت: تفسیر فرات الکوفی ص ۳۲۰، بحار الأنوار ج ۲۴ ص

ص: ۳۵۲

۱۲۴. السلام على الأئمة الدعاه، والقاده الهداه، والساده الولاه...: عيون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۰۵، من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعة ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدى ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۲ ص ۲۹۸.

۱۲۵. وَيَوْمَئِذٍ يُفْرِحُ الْمُؤْمِنُ وَنَ بِنَصِيرِ اللَّهِ أَي يَوْمَ غلبه الروم على الفرس يسرّ أهل الإيمان بإظهار صدق نبيهم فيما أخبر به أو يسرّون لغبه الروميين على الفرس لأنهم كانوا نصارى و أهل كتاب، و الفرس كانوا مجوسا و ما كانوا من أهل كتاب و لا أرسل إليهم نبي. و من باب الصدفة و أفق ذلك يوم نصر المؤمنين ببدر فنزل به جبرئيل و أخبر النبي بغبه الروم على الفرس ففرحوا بالنصرين: تفسير القرآن الكريم لعبد الله شبر ص ۳۸۵.

۱۲۶. ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤا السُّوَاى... أى كانت نتيجة الذين أساؤا إلى نفوسهم بالكفر بالله و تكذيب رسله نار جهنم. و هى معنى السوای أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ أى بسبب تكذيبهم بآيات الله و استهزائهم بها: ارشاد الاذهان ج ۱ ص ۴۱۰.

۱۲۷. اخرج من ظهر آدم ذريته... فخرجوا كالذر...: الكافي ج ۲ ص ۷، التوحيد ص ۳۳۰، علل الشرايع ج ۲ ص ۵۲۵، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۵۰، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۷۹، ج ۵ ص ۲۴۵.

دقت كنيد: اين حديث از امام باقر عليه السلام است و با سند معتبر در كتاب معتبرى همچون اصول كافى نقل شده است: سند آن اين است: الكليني عن على بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابى عمير عن عمر بن اذينه عن زرارہ عن ابى جعفر عليه السلام.

برای همین می توان به این حدیث اعتماد نمود و مجالى برای اعتراض به آن وجود ندارد. این كه گفته می شود این حدیث متواتر نیست، وجهی ندارد، زیرا حدیثی كه در كتاب معتبر و سند معتبر نقل شده باشد، مورد قبول اكثریت علمای شیعه می باشد.

۱۲۸. اخرج من ظهر آدم ذريته... فخرجوا كالذر...: الكافي ج ۲ ص ۷، التوحيد ص ۳۳۰، علل الشرايع ج ۲ ص ۵۲۵، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۵۰، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۷۹، ج ۵ ص ۲۴۵.

دقت كنيد: اين حديث از امام باقر عليه السلام است و با سند معتبر در كتاب كافى نقل شده است: سند آن اين است: الكليني عن على بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابى عمير عن عمر بن اذينه عن زرارہ عن ابى جعفر عليه السلام.

حدیثی معتبر در کتابی معتبر. برای همین می توان به این حدیث اعتماد نمود و مجالى برای اعتراض به آن وجود ندارد. این كه گفته می شود این حدیث متواتر نیست، وجهی ندارد، زیرا حدیثی كه در كتاب معتبر و سند معتبر نقل شده باشد، مورد قبول اكثریت علمای شیعه می باشد.

۱۲۹. در قرآن دو آیه آمده است كه شباهت به هم دارند:

* اول: آیه ۲۶ سوره اسرا: وَءَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ.

دوم: آیه ۳۹ سوره روم: (فَءَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ).

تفاوت این دو جمله در حرف «واو» و حرف «ف» اول جمله می باشد، آیه اول با حرف «واو» و آیه دوم با حرف «ف» شروع می شود.

آیه ۲۷ سوره اسراء در مدینه و به مناسبت بخشش فدک به فاطمه(س) نازل شده است. در تفسیر سوره اسراء، آن ماجرا را نوشتم. خلاصه آن این است: سال هفتم هجری بود، پیامبر برای دیدن دخترش، فاطمه به خانه او رفت. جبرئیل نازل شد و آیه ۲۶ سوره اسراء را برای پیامبر خواند: ای محمد حق خویشان خود را بده. جبرئیل از پیامبر درباره این آیه سؤال کرد،

ص: ۳۵۳

جبرئیل در پاسخ گفت: خدا از تو می خواهد که سرزمین فدک را به فاطمه بدهی. اینجا بود که پیامبر فدک را به فاطمه بخشید. فدک، سرزمینی آباد و حاصلخیز بود، این سرزمین، چشمه های آب فراوان و نخلستان های زیادی داشت، فاصله آن تا مدینه حدود دویست و هفتاد کیلومتر بود.

اگر تفسیر آیه ۲۷ سوره اسراء را بررسی کنیم، متوجه می شویم ده روایت در کتاب تفسیر البرهان تاکید دارد که این آیه درباره بخشش فدک به فاطمه می باشد. همچنین در ۱۰ کتاب اهل سنت به این مطلب تصریح شده است: (إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا فَتَحَ عَلَى نَبِيِّهِ فَدَكَ وَمَا وَالَاهَا... فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ: وَءَاتَ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ)... الكافي ج ۱ ص ۵۴۳، بحار الأنوار ج ۴۸ ص ۱۵۶، جامع أحاديث الشيعة ج ۸ ص ۶۰۶، التفسير الصافي ج ۳ ص ۱۸۶، وراجع: الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء ج ۱۲ ص ۸۵، شواهد التنزيل للحسكاني ج ۱ ص ۴۴۱، الدر المنثور ج ۴ ص ۱۷۷، روح المعاني ج ۱۵ ص ۶۲، مجمع الزوائد ج ۷ ص ۴۹، مسند أبي يعلى ج ۲ ص ۳۳۴، كنز العمال ج ۳ ص ۷۶۷).

اکنون می خواهیم درباره آیه دوم (آیه ۲۹ سوره روم) سخن بگویم:

وقتی تفسیر این آیه را بررسی می کنیم می بینم که فقط در ۲ روایت ذکر شده است که این آیه درباره بخشش فدک است.

به راستی کدام مطلب صحیح است؟ کدام آیه درباره بخشش فدک نازل شده است؟

اکنون می خواهیم دو روایتی که در تفسیر آیه ۳۹ سوره روم ذکر شده است را بررسی کنیم.

* روایت اول: روایت ابوسعید خدری

صاحب کتاب تاویل الایات از ابوسعید خدری نقل می کند که وقتی آیه (فَءَاتَ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) نازل شد، پیامبر فدک را به فاطمه (س) داد.

که این عبارت، مناسب با آیه ۳۹ سوره روم است. تاکید می کنم در متن روایت، اسمی از سوره روم نیامده است.

وقتی به کتب اهل سنت مراجعه می کنیم، متوجه می شویم که آنان از ابوسعید خدری این گونه نقل کرده اند: لما نزلت (وآت ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ)، این آیه ۲۷ سوره اسراء می باشد.

اکنون نام بعضی از این کتب را ذکر می کنم: مجمع الزوائد ج ۷ ص ۴۹، مسند ابی یعلی ج ۲ ص ۳۳۴، شواهد التنزیل ج ۱ ص ۴۳۸، تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص ۳۹، الدر المنثور ج ۴ ص ۱۷۷، فتح القدير ج ۳ ص ۲۲۴، الكامل لابن عدی ج ۵ ص ۱۹۰، میزان الاعتدال ج ۳ ص ۱۳۵، لباب النقول ص ۱۲۳.

همچنین از راویان دیگر اهل سنت مثل ابن عباس نقل شده است که آیه ۲۷ سوره اسراء در ماجرای بخشش فدک نازل شده است: فتح القدير ج ۳ ص ۲۲۴.

ابوسعید خدری از راویان اهل سنت است، صاحب کتاب تاویل الایات این روایت را از کتب اهل سنت گرفته است، اما اهل سنت از ابوسعید متن آیه را به گونه ای دیگر نقل کرده اند.

به احتمال قوی چون این دو آیه شباهت زیادی به هم دارند، در نگارش ابتدای آیه، سهواً اشتباهی روی داده است. صاحب کتاب تاویل الایات در اوّل آیه، به جای حرف واو، حرف ف را نوشته است.

* روایت دوم: در تفسیر علی بن ابراهیم نیز روایتی ذکر شده است و در متن آن روایت، آیه به این صورت نوشته شده است: (فَءَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ) که این عبارت، مناسب با آیه ۳۹ سوره روم است. تاکید می کنم در متن روایت، اسمی از سوره روم نیامده است.

در اینجا هم احتمال قوی، همان اشتباه روی داده است.

نکته دیگر این که: مرحوم طبرسی که در تفسیر آیه ۲۹ سوره روم چنین می گوید: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام

نقل شده است: وقتی این آیه نازل شد، پیامبر فدک را به فاطمه داد، ابوسعید خدری و دیگر راویان این مطلب را نقل کرده اند. به احتمال قوی، طبرسی، دو روایت بالا- (روایت تفسیر علی بن ابراهیم و روایت کتاب تاویل الایات) را دیده است. در واقع سخن او مطلب جدیدی نیست. وقتی ما در آن دو روایت، آن احتمال را دادیم، در سخن مرحوم طبرسی هم این احتمال را می دهیم.

در پایان به این نکته اشاره می کنم که بعید است که برای بخشش فدک، دو آیه در قرآن نازل شده باشد، با توجه به وجود ده روایت در کتب شیعه و تایید این مطلب در ده کتاب اهل سنت به این نتیجه می رسیم که فقط آیه ۲۷ سوره اسراء در مورد بخشش فدک است. دو روایتی که ذیل آیه ۳۹ سوره روم ذکر شده است، سهواً حرف ف به جای حرف واو نوشته شده است.

۱۳۰. هو هدیتهک الی الرجل تطلب منه الثواب افضل منها فذلک ربا یوکل: تهذیب الاحکام ج ۷ ص ۱۵، وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۱۲۶، جامع احادیث الشیعه ج ۱۸ ص ۱۶۰، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۱۸۹.

۱۳۱. للاطلاع أكثر لتفسیر هذه الآیات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۵ ص ۲۵۶، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۹۶۱، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۱۳۴، البرهان ج ۴ ص ۳۵۰، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۱۹۰، جامع البیان ج ۲۱ ص ۵۴، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۱۳، تفسیر الثعلبی ج ۷ ص ۳۰۳، تفسیر السمعانی ج ۴ ص ۲۱۶، معالم التنزیل ج ۳ ص ۴۸۵، زاد المسیر ج ۶ ص ۱۵۲، تفسیر البیضاوی ج ۴ ص ۳۳۷، فتح القدیر ج ۴ ص ۲۲۷، روح المعانی ج ۲۱ ص ۴۵.

۱۳۲. تفسیر نمونه ج ۱۶ ص ۴۷۶.

۱۳۳. سوره اعراف، آیه ۹۶.

۱۳۴. کان هو وولده و من تبعه ثمانین نفساً: علل الشرایع ج ۱ ص ۳۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۲، البرهان ج ۳ ص ۱۰۵.

۱۳۵. درباره تفسیر این آیه سه نظر وجود دارد:

۱ - تفسیر اول: سؤال آنان درباره مدت زندگی در دنیا می باشد، زندگی دنیا نسبت به زندگی آخرت، لحظه ای بیش نیست. این نظر، خلاف ظاهر آیه ۶۶ می باشد، زیرا در آنجا جمله الی بوم البعث ذکر شده است و این هرگز با زندگی دنیا مناسبت ندارد.

۲ - تفسیر دوم: سؤال آنان درباره مدت زمانی است که روح آنان در عالم برزخ بوده است. آنان می گویند که ما مدت بسیار کوتاهی در عالم برزخ بوده ایم.

این تفسیر با مشکلی روبرو می شود، روح انسان در عالم برزخ زنده است، مؤمنان در باغ ها و کافران در گودال های آتش هستند. کافران می گویند: «ما مدتی کمی در برزخ بوده ایم»، در حالی که بین شروع زمان برزخ آنان و زمان برپایی قیامت، هزاران سال فاصله است، مثلاً کسانی که در زمان حضرت نوح زندگی می کردند، هزاران سال در عالم برزخ زنده هستند.

برای رفع این مشکل عده ای این سخن را گفته اند: در عالم برزخ، روح انسان ها در حالت های مختلفی است، عده ای غرق نعمت ها هستند، عده ای هم عذاب می شوند، عده ای هم در خواب فرو می روند و هیچ درکی از گذشت زمان ندارند. (تفسیر نمونه ج ۱۶ ص ۵۰۸ مراجعه کنید).

این سخن هیچ دلیل واضح و صریحی ندارد.

ذکر این نکته لازم است: هیچ روایت و آیه ای به این نظریه تصریح ندارد.

۳- تفسیر سوم: به نظر ما تفسیر سوم، بهترین گزینه است. سؤال آنان درباره زمان بین دو صور اسرافیل است. وقتی که

ص: ۳۵۵

خدا می خواهد قیامت را برپا کند، ابتدا به اسرافیل فرمان می دهد تا صور اول را بدمد، اینجاست که همه جهان هستی، نابود می شود، روح همه کسانی که در عالم برزخ هستند و همچنین همه انسان هایی که در دنیا زندگی می کنند، از بین می روند. هیچ کس نمی داند چقدر زمان می گذرد، هیچ کس زنده نیست تا درکی از زمان داشته باشد. وقتی خدا اراده می کند، قیامت برپا می شود، خدا اسرافیل را زنده می کند و اسرافیل برای بار دوم در صور خود می دمدمد، همه زنده می شوند، اینجاست که انسان ها سؤال می کنند: چه مدت زمان، درنگ ما طول کشید؟

تاکید می کنم: من این تفسیر را تفسیر سوم بهترین گزینه می دانیم.

۱۳۶. نحل: آیه ۲۹، رعد: آیه ۵.

للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۵ ص ۲۶۷، التفسير الأصفى ج ۲ ص ۹۶۴، التفسير الصافي ج ۴ ص ۱۳۸، جامع البيان ج ۲۱ ص ۶۹، تفسير السمرقندی ج ۳ ص ۱۸، تفسير الثعلبي ج ۷ ص ۳۰۷، تفسير السمعاني ج ۴ ص ۲۲۳، زاد المسير ج ۶ ص ۱۵۸، روح المعاني ج ۲۱ ص ۶۱.

ص: ۳۵۶

منابع تحقیق

این فهرست اجمالی منابع تحقیق است.

در آخر جلد چهاردهم، فهرست تفصیلی منابع ذکر شده است.

۱. الاحتجاج

۲. إحقاق الحقّ

۳. أسباب نزول القرآن .

۴. الاستبصار

۵. الأصفى فى تفسیر القرآن.

۶. الاعتقادات للصدوق

۷. إعلام الوری بأعلام الهدی .

۸. أعیان الشیعه .

۹. أمالی المفید .

۱۰. الأمالی لطوسی.

۱۱. الأمالی للصدوق.

۱۲. الإمامه والتبصره

۱۳. أحكام القرآن.

۱۴. أضواء البیان.

۱۵. أنوار التنزیل

۱۶. بحار الأنوار .

۱۷. البحر المحیط .

- ١٨ . البدايه والنهائيه .
- ١٩ . البرهان فى تفسير القرآن .
- ٢٠ . بصائر الدرجات .
- ٢١ . تاج العروس
- ٢٢ . تاريخ الطبرى .
- ٢٣ . تاريخ مدينه دمشق .
- ٢٤ . التبيان .
- ٢٥ . تحف العقول
- ٢٦ . تذكره الفقهاء .
- ٢٧ . تفسير ابن عربى .
- ٢٨ . تفسير ابن كثير .
- ٢٩ . تفسير الإمامين الجلالين .
- ٣٠ . التفسير الأمثل .
- ٣١ . تفسير الثعالبى .
- ٣٢ . تفسير الثعلبى .
- ٣٣ . تفسير السمرقندى .
- ٣٤ . تفسير السمعانى .
- ٣٥ . تفسير العزّ بن عبد السلام .
- ٣٦ . تفسير العياشى .
- ٣٧ . تفسير ابن أبى حاتم .

- ٣٨ . تفسير شبر .
- ٣٩ . تفسير القرطبي .
- ٤٠ . تفسير القمى .
- ٤١ . تفسير الميزان .
- ٤٢ . تفسير النسفى .
- ٤٣ . تفسير أبى السعود .
- ٤٤ . تفسير أبى حمزه الشمالى .
- ٤٥ . تفسير فرات الكوفى .
- ٤٦ . تفسير مجاهد .
- ٤٧ . تفسير مقاتل بن سليمان .
- ٤٨ . تفسير نور الثقلين .
- ٤٩ . تنزيل الآيات
- ٥٠ . التوحيد .
- ٥١ . تهذيب الأحكام .
- ٥٢ . جامع أحاديث الشيعة .
- ٥٣ . جامع بيان العلم وفضله .
- ٥٤ . جمال الأسبوع .
- ٥٥ . جوامع الجامع .
- ٥٦ . الجواهر السنيه .
- ٥٧ . جواهر الكلام .

- ٥٨ . الحدائق الناضره .
- ٥٩ . حليه الأبرار .
- ٦٠ . الخرائج والجرائح .
- ٦١ . خزانه الأدب .
- ٦٢ . الخصال .
- ٦٣ . الدرّ المنثور .
- ٦٤ . دعائم الإسلام .
- ٦٥ . دلائل الإمامه .
- ٦٦ . روح المعاني .
- ٦٧ . روض الجنان .
- ٦٨ . زاد المسير .
- ٦٩ . زبده التفاسير .
- ٧٠ . سبل الهدى والرشاد .
- ٧١ . سعد السعود .
- ٧٢ . سنن ابن ماجه .
- ٧٣ . السيره الحلبيّه .
- ٧٤ . السيره النبويّه .
- ٧٥ . شرح الأخبار .
- ٧٦ . تفسير الصافي .
- ٧٧ . الصحاح .

- ٧٨ . صحيح ابن حبان .
- ٧٩ . عدّه الداعى .
- ٨٠ . علل الشرائع .
- ٨١ . عوائد الأيام .
- ٨٢ . عيون أخبار الرضا .
- ٨٣ . عيون الأثر .
- ٨٤ . غايه المرام .
- ٨٥ . الغدير .
- ٨٦ . الغيبه .
- ٨٧ . فتح البارى .
- ٨٨ . فتح القدير .
- ٨٩ . الفصول المهمّه .
- ٩٠ . فضائل أمير المؤمنين .
- ٩١ . فقه القرآن .
- ٩٢ . الكافى .
- ٩٣ . الكامل فى التاريخ .
- ٩٤ . كتاب الغيبه .
- ٩٥ . كتاب من لا يحضره الفقيه .
- ٩٦ . الكشاف عن حقائق التنزيل .
- ٩٧ . كشف الخفاء .

- ٩٨ . كشف الغمّه .
- ٩٩ . كمال الدين .
- ١٠٠ . كنز الدقائق .
- ١٠١ . كنز العمّال .
- ١٠٢ . لسان العرب .
- ١٠٣ . مجمع البيان .
- ١٠٤ . مجمع الزوائد .
- ١٠٥ . المحاسن .
- ١٠٦ . المحبّر .
- ١٠٧ . المحتضر .
- ١٠٨ . مختصر مدارك التنزيل .
- ١٠٩ . المزار .
- ١١٠ . مستدرک الوسائل .
- ١١١ . المستدرک علی الصحیحین .
- ١١٢ . المسترشد .
- ١١٣ . مسند أحمد .
- ١١٤ . مسند الشاميين .
- ١١٥ . مسند الشهاب .
- ١١٦ . معاني الأخبار .
- ١١٧ . معجم أحاديث المهدي (عج) .

١١٨ . المعجم الأوسط .

١١٩ . المعجم الكبير .

١٢٠ . معجم مقاييس اللغة .

١٢١ . مكيال المكارم .

١٢٢ . الملاحم والفتن .

١٢٣ . مناقب آل أبي طالب .

١٢٤ . المنتظم فى تاريخ الأمم .

١٢٥ . منتهى المطلب .

١٢٦ . المهذب .

١٢٧ . مستطرفات السرائر .

١٢٨ . النهايه فى غريب الحديث . ١٢٩ . نهج الإيمان .

١٣٠ . الوافى .

١٣١ . وسائل الشيعة .

١٣٢ . ينابيع المودّه .

ص: ٣٥٨

فهرست کتب نویسنده، نشر وثوق، بهار ۱۳۹۳

۱. همسر دوست داشتنی. (خانواده)
۲. داستان ظهور. (امام زمان علیه السلام)
۳. قصه معراج. (سفر آسمانی پیامبر صلی الله علیه و آله)
۴. در آغوش خدا. (زیبایی مرگ)
۵. لطفاً لبخند بزنید. (شادمانی، نشاط)
۶. با من تماس بگیرید. (آداب دعا)
۷. در اوج غربت. (شهادت مسلم بن عقیل)
۸. نوای کاروان. (حماسه کربلا)
۹. راه آسمان. (حماسه کربلا)
۱۰. دریای عطش. (حماسه کربلا)
۱۱. شب روایی. (حماسه کربلا)
۱۲. پروانه های عاشق. (حماسه کربلا)
۱۳. طوفان سرخ. (حماسه کربلا)
۱۴. شکوه بازگشت. (حماسه کربلا)
۱۵. در قصر تنهایی. (امام حسن علیه السلام)
۱۶. هفت شهر عشق. (حماسه کربلا)
۱۷. فریاد مهتاب. (حضرت فاطمه علیها السلام)
۱۸. آسمانی ترین عشق. (فضیلت شیعه)

۱۹. بهشت فراموش شده. (پدر و مادر)
۲۰. فقط به خاطر تو. (اخلاص در عمل)
۲۱. راز خوشنودی خدا. (کمک به دیگران)
۲۲. چرا باید فکر کنیم. (ارزش فکر)
۲۳. خدای قلب من. (مناجات، دعا)
۲۴. به باغ خدا برویم. (فضیلت مسجد)
۲۵. راز شکر گزاری. (آثار شکر نعمت ها)
۲۶. حقیقت دوازدهم. (ولادت امام زمان علیه السلام)
۲۷. لذت دیدار ماه. (زیارت امام رضا علیه السلام)
۲۸. سرزمین یاس. (فدک، فاطمه علیها السلام)
۲۹. آخرین عروس. (نرجس علیها السلام، ولادت امام زمان علیه السلام)
۳۰. بانوی چشمه. (خدیجه علیها السلام، همسر پیامبر)
۳۱. سکوت آفتاب. (شهادت امام علی علیه السلام)
۳۲. آرزوی سوم. (جنگ خندق)
۳۳. یک سبد آسمان. (چهل آیه قرآن)
۳۴. فانوس اول. (اولین شهید ولایت)
۳۵. مهاجر بهشت. (پیامبر اسلام)
۳۶. روی دست آسمان. (غدیر، امام علی علیه السلام)
۳۷. گمگشته دل. (امام زمان علیه السلام)
۳۸. سمت سپیده. (ارزش علم)

۳۹. تا خدا راهی نیست. (۴۰ سخن خدا)

۴۰. خدای خوبی ها. (توحید، خداشناسی)

۴۱. با من مهربان باش. (مناجات، دعا)

۴۲. نردبان آبی. (امام شناسی، زیارت جامعه)

۴۳. معجزه دست دادن. (روابط اجتماعی)

۴۴. سلام بر خورشید. (امام حسین علیه السلام)

۴۵. راهی به دریا. (امام زمان علیه السلام، زیارت آل یس)

۴۶. روشنی مهتاب. (شهادت حضرت زهرا علیها السلام)

۴۷. صبح ساحل. (امام صادق علیه السلام)

۴۸. الماس هستی. (غدیر، امام علی علیه السلام)

۴۹. حوادث فاطمیه (حضرت فاطمه علیها السلام)

۵۰. تشنه تر از آب (حضرت عباس علیه السلام)

۶۴-۵۱. تفسیر باران (تفسیر قرآن در ۱۴ جلد)

* کتب عربی

۶۵. تحقیق « فهرست سعد » ۶۶. تحقیق « فهرست الحمیری » ۶۷. تحقیق « فهرست حمید ». ۶۸. تحقیق « فهرست ابن بطله ». ۶۹. تحقیق « فهرست ابن الولید ». ۷۰. تحقیق « فهرست ابن قولویه ». ۷۱. تحقیق « فهرست الصدوق ». ۷۲. تحقیق « فهرست ابن عبدون ». ۷۳. صرخه النور. ۷۴. إلى الرفیق الأعلى. ۷۵. تحقیق آداب أمير المؤمنین علیه السلام. ۷۶. الصحيح فی فضل الزیارة الرضویة. ۷۷. الصحيح فی البكاء الحسینی. ۷۸. الصحيح فی فضل الزیارة الحسینیة. ۷۹. الصحيح فی كشف بیت فاطمه علیها السلام.

ص: ۳۵۹

دکتر مهدی خدّامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل - اصفهان - دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قم هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیه قم (دکترای فقه و اصول) را اخذ نمود.

موفقیت وی در کسب مقام اول مسابقه کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشحالی هم وطنانش گردید و اولین بار بود که یک ایرانی توانسته بود در این مسابقات، مقام اول را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجال شیعه از دیگر فعالیت های پژوهشی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اولین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدّامیان آرانی، هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیت های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۷۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمی در جشنواره های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می باشد. آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی های مکتب شیعه می پردازد و تلاش می کند تا جوانان را با آموزه های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همت انتشارات وثوق به زیور طبع آراسته گردیده است.

جهت خرید کتب فارسی موف با «نشر وثوق» تماس بگیرید:

تلفکس: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹ همراه: ۰۲۵ - ۳۷۷ ۳۵ ۷۰۰

جهت کسب اطلاع به سایت M12.ir مراجعه کنید.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

